

بدون حفظ و پاسداری از گنجینه ی
تجربه ها و دستاوردهای پدران و نیاکان
خود به حلقه خردمندان راه نخواهی یافت!

آنوسی ها
(دولت پنهان یهود)
قسمت دوم

ج - پژمان

اردیبهشت ماه ۱۳۷۹

اما نکته جالب اینجاست که این یهودیان وطن پرست و بیش از حد ایرانی، به اعترافات بی پرده ای دست می زنند و اسرار مگوی خود را باز گو می کنند. به احتمال قوی آنان تحت تأثیر وطن پرستان تریاکی ایرانی که در رابطه تنگاتنگ با رژیم صهیونیستی قرار دارند و هر روز از طریق رادیو صدای اسرائیل، با موعظه های خود به راهنمایی و ارشاد ایرانیان می پردازند، ارشاد شده و به حقیقت گویی روی آورده اند. در حقیقت انتقاد و انتقاد از خود را پذیرفته اند! زیرا آنان بی پرده سخن می گویند و اعتراف می کنند که از اعتماد و مهربانی میزبانان خود به نحوی شایسته و انسانی بهره برداری می کرده و در ازاء خرید پوست و پنبه، به آنان تریاک می فروخته اند! آنهم تریاک ناب و مرغوب صهیونیستی. یعنی تریاکی که یهودیان خود با عرق جبین تولید می کرده اند! آنهم نه برای بقا (که خود عملیست ناپسند و جنایتکارانه) بلکه چون تجارت پر منفعتی بوده! سیاستی کاملاً ضد بشری و یهود پسندانه!

سیاست تولید تریاک و تریاک فروشی فرزندان غیور بنی اسرائیل و قوم باصطلاح برگزیده، به ایرانیان در آن دوران، مصادف است با اجرای همین سیاست استعماری جنایتکارانه و ضد بشری توسط دولتمردان انگلیسی و کمپانی هند شرقی (شعبه شرقی Karen Haechod) در شبه قاره ی هند و سالهای بعد در کشورهای جنوب شرقی آسیا و ایران. این سیاست ضد بشری و استعماری که کماکان از طرف یهودیان آنوسی، در ایران ادامه دارد و روزانه صدها نفر از جوانان ایرانی را به کام دیو اعتیاد می کشاند، با هدف نابودی ایران و قربانی نمودن ایرانیان خرد گرا و بشر دوست دنبال شده و همچنان ادامه دارد.

در ایران، بویژه در استانهای جنوبی و شرقی کشور، تا آنجا که درحافظه ی تاریخ بر جای مانده است و پدرانمان باز می گویند، انگلیسیها تریاک را به بهای مثقالی ده شاهی در اختیار مصرف کنندگان قرار می دادند و سوخته آنرا به مبلغ یک ریال خریداری می کردند تا آنان را در کشیدن تریاک و غلظیدن بیشتر در باتلاق نابودی و بی خانمانی و سرانجام مرگ تدریجی حریص نمایند. سیاست دفاع و حمایت صهیونیستی از مصرف کنندگان!

این سیاست جنایتکارانه و ضد بشری استعمارگران، یعنی تجارت تریاک در چین فجاج دهشتناکی به بار آورد. عاقبت از ادیخواهان و بشردوستان چینی، در برابر استعمارگران و غارتگران ماوراء بحار علم طغیان و مقاومت برافراشتند و به جنگی تمام عیار بر علیه استعمارگران دست زدند.

استعمارگران انگلیسی که بزرگترین محل در آمد خود در چین را با خطر مواجه می دیدند، با لشکر کشی به چین، بیرحمانه به کشتار مردم بی گناه چین پرداختند و آنان را به خاک و خون کشیدند. این جنگها و درگیریهای طولانی که در نهایت در سال ۱۸۴۰ به پیروزی ارتش و مردم چین منجر گردید، به جنگ تریاک معروف شده است.

با توجه به اینکه دولت انگلیس و کمپانی هند شرقی بطور در بست در اختیار الیگارشوی یهود و سازمان ماسونیک قرار داشت، سیاست تریاک فروشی یهودیان در ایران و سیاست دولت استعماری انگلیس را در کنار همدیگر بگذارید تا به عمق فاجعه و سیاست یکدست دولت پنهان یهود در مقابل باشندگان بی پناه زمین پی ببرید. باشندگانی که در چنبره عنکبوتی صهیونیستهای ضد بشری گرفتار آمده و ساحل نجات را جستجو گر بوده و هستند!

همین سیاست، که در تقابل کامل و دشمنی عریان با جهان بشری قرار دارد، هم اکنون توسط آنوسی های حاکم بر ایران و افغانستان، توسط فرزندان آنوسی و تازه مسلمان همان چهل خانواده که در رأسشان آیت الله واعظ طیبی، سلطان خراسان و رهبر مافیای توزیع مواد مخدر و ملا محمد عمر قرار گرفته اند، در جامعه ما و جهان اعمال می شود. این یهودیان عبا برتن و عمامه بر سر، به جای حل معضلات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی دو کشور ایران و افغانستان، سیاست معتاد نمودن جوانان بیکار مانده و جویای کار را درپیش گرفته و هر روز که می گذرد بر تعداد قربانیان تریاک و هروئین می افزایند تا نه تنها خود از شر جنبشها و انقلابات توده ای در امان نگاهدارند، بلکه بدون درد سر راه بقدرت رسیدن حکومت جهانی یهود و تسلط کامل صهیونیسم جهانی را هموار و بی خطر نمایند. آنوسی های ایران و افغانستان نیز همچون اسلاف یهودی و آنوسی خود در پی تجارت پر منفعتند و پایه زر اندوزی خود را بر ویرانی ملک و پیروی از سیاست حکومت پنهان یهود قرار داده اند!

نیازی به گفتن نیست که در جهان امروز، بزرگترین مافیای تولید و توزیع مواد مخدر در سطح جهان، در انحصار امپریالیسم جهانی و سازمان های صهیونیست - ماسونیک قرار دارد. بانک جهانی و صندوق بین المللی پول بزرگترین رقم وامهای خود را در اختیار صاحبان کارخانجات هرویین سازی، دارندگان مزارع تریاک، ماری جوانا و کوکایی می گذارند و با همه ی توان مالی، تسلیحاتی و ترابری از آنان حمایت می کنند! سازمان سیا، اینتلجنت سرویس، موساد و وزارت اطلاعات و امنیت ایران، پاکستان و افغانستان مسئول توزیع محصولات تولیدی این کارخانجات در سراسر جهان هستند و بزرگترین شبکه های تولید و توزیع مواد مخدر را رهبری می نمایند. این جنایتکاران تاریخ بشری با رهبری و هدایت این شبکه های جنایتکار، علاوه بر بدست آوردن سودهای نجومی، هر ساله هزاران نفر از باشندگان زمین را به کام اعتیاد، این هیولای وحشتناک و دهشت برانگیز می اندازند و از گردونه مبارزات حق طلبانه و ضد صهیونیستی - امپریالیستی خارج می کنند تا با خاطری آسوده به غارت و چپاول جهان بپردازند. قسمت اعظم اندوخته خاندان سلطنتی انگلیس و دیگر رهبران و وابستگان الیگارشوی یهود از محل فروش مواد مخدر و غارت منابع نفت خاورمیانه بدست آمده است.

همانطور که در جریان قتل های زنجیره ای و افشای باندها فلاحیان - سعید امامی گوشه هایی از فعالیت های تجاری این باندها تبهکار روشن شد، در ایران آنوسی زده، شبکه توزیع مواد مخدر و گسترش مراکز فساد و فحشاء در انحصار وزارت اطلاعات و امنیت، سپاه پاسداران و الیگارشوی پنهان یهود قرار داشته و دارد! این جنایتکاران که با بی رحمی تمام به کشتار و نابودی ایرانیان وطن پرست و آزادیخواهان جان بر کف این سرزمین ادامه می دهند و از اعمال هیچ جنایتی در داخل و خارج از مرزهای ایران روی گردان نیستند، پیوندی ناکسستی با رهبران جامعه ی یهود و حامیان مافیاهای تولید و توزیع مواد مخدر در سطح بین المللی دارند و از حمایت های همه جانبه ی آنان بر خوردارند! در ایران آنوسی زده، در رأس این الیگارشوی پنهان و حاکمیت صهیونیستی، آنوسی آیت الله واعظ طبسی، پادشاه جنایت پیشه و غارتگر خراسان قرار دارد! او که با در اختیار داشتن تولید آستان قدس رضوی بر یکی از بزرگترین منابع مالی ایران پس از شرکت ملی نفت کنترل دارد، با در اختیار داشتن تعداد زیادی پاسدار و بسیجی جان برکف بر مرزهای شرقی ایران و استان پهناور خراسان حکمفرمایی می کند و یکی از مخوف ترین و قدرتمندترین مافیای مواد مخدر در سطح منطقه و جهان را رهبری و هدایت می نماید!

آنوسی، آیت الله واعظ طبسی، که به ظاهر نماینده ولی فقیه در خراسان است و تولید آستان قدس رضوی را بر عهده دارد، شخصیتی است که اعمال ضد بشریش کمتر از سوی ایرانیان آزاده و وطن پرست مورد توجه و پرسش قرار گرفته است. زندگی و اعمال این آنوسی غارتگر و جنایتکار در هاله ای از ابهام فرو رفته و تا کنون در باره ی وی و نقش جنایتکارانه اش در توطئه های ضد بشری و ایران بر باد ده کمترین تحقیق و تقصی صورت نگرفته است! برآستی این آنوسی قدرتمند و صاحب نفوذ کیست و در دولت پنهان یهود چه نقشی بر عهده اش گذاشته شده است؟

اگر او برآستی نماینده ولی فقیه است و حکومت پنهان یهود را رهبری و نمایندگی نمی کند، چرا برای دیدار با رهبر و دیگر مقامات عالی رتبه کشوری، برای يك بار هم که شده به تهران و قم تشریف فرما نمی شود؟ تا آنجا که در حافظه تاریخ و ایرانیان بر جا مانده است و به خاطر می آورند، در تمام دوران حیات جمهوری آنوسی های ایران، مسئولان درجه يك مملکتی، از ولی فقیه، رؤسای سه قوه، رئیس شورای مصلحت نظام و فرماندهان سپاه پاسداران گرفته تا آیت الله ها و حجت الاسلام های رنگ و وارنگی که بر مقدرات و ناموس ملت فرمان می رانند، همه و همه مجبورند به منظور آستان بوسی و دست بوسی این آنوسی غارتگر رهسپار مشهد شوند و به حضور ایشان شرفیاب گردند و گزارش اعمال ننگین و اهریمنی خود را به وی بدهند! چرا؟

آنوسی واعظ طبسی، که علاوه بر تولید آستان قدس رضوی، رهبری مافیای پخش مواد مخدر در ایران و بخشی از جهان را به عهده دارد، خود را موظف می داند که بنا به وظایف آنوسی گری، مواد مخدر مصرفی بیش از شش میلیون ایرانی گرفتار در چنگال اهریمن اعتیاد را در اختیارشان قرار دهد و آنان را در وضعیتی نگاهدارد که از فرط بیکاری و نداشتن مسکن و بهداشت و غیره نه تنها موی دماغ حکومتگران و مقامات جمهوری جهل و جنایت نشوند بلکه در خلوت تنهایی و بیکی خود آرام و آهسته بمیرند و جهان فانی را برای جهانخواران قدرتمند و زالوهای جامعه ی بشری که بهشت این جهانی خود را بر جهنم توده های محروم و در گهواره ی جهل نگاهداشته شده باقی بگذارند!

عمق فاجعه و میزان جنایت و تبهکاری این آنوسی های اهریمن خو زمانی روشن می شود که بر پایه اسناد رسمی و آمارهای منتشره از سوی مقامات و نهادهای مسئول می شنویم که تنها در تهران بزرگ، یعنی پایتخت و دارالخلافه ی ام القرای اسلامی آنوسی ها روزانه پنج تن تریاک و دیگر مواد افیونی به مصرف اقشار محروم و فراموش شده ی جامعه می رسد!

آنوسی واعظ طبسی روابط تنگاتنگی با سران باندهای مواد مخدر افغانی و سازمان امنیت پاکستان دارد که به نمایندگی از سوی سازمان سیا پیشگام توزیع و پخش مواد مخدر در سطح منطقه و جهان است! این سازمان جهنمی، علاوه بر حمایت همه جانبه از آنوسی های حاکم بر افغانستان و تروریست های چین و عرب و چینی و پاکستانی مقیم در این سرزمین، با امکانات نظامی و تسلیحاتی چشمگیری از تاسیسات عظیم هرویین سازی شهر رباط افغانستان که درمثلت ایران، پاکستان و افغانستان قرار دارد حفاظت و پاسداری می کند!

به داستان نادرشاه و یهودیان مورد اعتمادش بر گردیم و ببینیم که این پادشاه اسلام پناه، با رعایا و محرومان جامعه که مذهبی به غیر از مذهب پادشاه داشته اند چه نوع برخوردی داشته است! پادشاهی که همصدا و هم آوا با یهودیان، از سوی تاریخ نگاران و وقایع نویسان عصر نادری نیز که در نوشته ها و سیاه بر روی سفید آوردن های خود بارها و بارها از او به عنوان { فرزند شمشیر }، { خدیو داد گستر } و { پادشاه خطا پوش و جرم بخش } یاد نموده اند، مورد تعریف و تمجید قرار گرفته است! به شهادت تاریخ و گواهی نویسندگان و وقایع نگاران آزاده و غیر وابسته به فرمانروایان مرتجع و دولت پنهان یهود، در دوران همین { خدیو دادگستر } چشم و زبان ایرانیان محروم و زحمتکشی را که قادر به پرداخت باج و خراج و بهره مالکانه نبودند از حقه در می آوردند و می بریدند و اموالشان را به نفع اسلام و پادشاه اسلام پناه ضبط می نمودند.

از ستم پادشاه و بیدادگریهای عوامل جنایتکار وی در حق رعایا و کشاورزان تحت ستم، در سال ۱۱۵۵ هجری قمری در شهر خوارزم و روستاهای اطراف آن شورشی بزرگ با شرکت توده های محروم بر پا شد. همزمان بلخ نیز بپا خواست. در همین دوران، یعنی در فاصله ی سالهای ۱۱۵۳ و ۱۱۵۶ قمری در اطراف شهرستان شیروان دو شورش دهقانی به وقوع پیوست! سپاهیان نادر با بیرحمی و قساوت هرچه تمامتر این قیام ها را سرکوب نمودند و با از حقه خارج نمودن دیدگان شورشیان، { چهارده من چشم } برای شاه عادل و عدالت گستر ارسال نمودند تا رضایت خاطر وی را فراهم نمایند!

تاریخ نویسان یهود، دوران کوتاه حکومت زندیه را نیز همچون روزگاران صفویه (دوران سلطنت شاه عباس کبیر)، عصر رشد یهود سنتیزی در ایران می شمارند و از سیاست پادشاهان این خاندان در قبال یهودیان گله مندند. چرا؟! تا آنجاکه در حافظه تاریخ به جا مانده است، کریم خان زند، بنیان گذار سلسله زندیه که بر خلاف عرف و سنت های جاری، خود را وکیل الرعایا نامید، نسبت به سیاست انگلیس و راهزنی های دریایی آن کشور در آبها و سواحل جنوبی ایران دل خوشی نداشت. بنا بر این بر علیه سیاست استعماری پیرکفتار انگلیس که در آن دوران، دولت علنی و ظاهری یهود محسوب می شد، در خلیج فارس و جزایر آن منطقه قیام کرد و به آن دولت اعلان جنگ داد.

خان زند توانست در یک جنگ نا برابر در مقابل ناوگان قدرتمند انگلیس، جزیره خارک در جنوب بندر بوشهر را از چنگال استعمارگران خارج و به سیادت راهزنانه آنان برخلیج فارس پایان بخشد. وی بعدا طبق فرمانی به انگلیسیها اجازه داد در بندر بوشهر نمایندگی بازرگانی دایر نمایند و در خلیج فارس به تجارت پردازند. در برابر این گردنکشی زندیان که به اعتبار و حیثیت یهودیان و نیروهای سرکوبگرشان که در قالب ارتش استعماری بریتانیای کبیر ظاهر شده بود، لطمه ای جبران ناپذیر زده بودند، دولت پنهان یهود دست بکار شد و تصمیم گرفت همچون گذشته، با توطئه های پنهان و آشکار خود، انتقامی سخت از زندیان بگیرد! اجرا و به انجام رساندن این وظیفه ی خطیر و حساس تاریخی به عهده آنوسی حاج ابراهیم کلانتر گذاشته شد.

این آنوسی دسیسه گر با آغاز سلطنت لطفعلی خان زند، با کمک دستهای پنهان سازمان صهیونیست - ماسونیک مستقما به دنیای سیاست گام گذاشت و مجری سیاست های دولت پنهان یهود و سازمان فراماسونری در ایران گردید! خاندان منحوس و منفور این آنوسی جنایتکار و تبه کار تا پایان سلطنت وابسته به امپریالیسم و صهیونیسم محمد رضا پهلوی، در رقم زدن سرنوشت محرومان و سیاست های داخلی و خارجی ایران اثر گذار بودند و باتوطئه گریها و خدمات بی شائبه خود به صهیونیسم و امپریالیسم، اثراتی منحوس و مخرب در جامعه ی ایران بر جای گذاشتند!

محمد حسن خان اعتماد السلطنه، در باره این آنوسی خدمتگزار و بی وطن که لحظه ای از پای ننشست و در راه انجام وظیفه به صهیونیسم و سازمان فراماسونری لحظه ای دچار غفلت و کوتاهی نگردید، چنین مینویسد:

((در نسب حاجی ابراهیم خان بن هاشم، معمرین اهل شیراز که مقارن همان زمان بوده اند، سخنانی می گویند و متفقا در میان آنها چنین معروف است که اینها جدیدان اسلام قزوین بوده، از آنجا مهاجرت کرده به شیراز آمده اند.)) (۱۰۵)

حبیب لوی، مورخ یهودی نیز می نویسد که:

((حاجی ابراهیم فرزند حاجی هاشم یا آشر یهودی، و پدر یا جدش به دین اسلام گرویده بود.)) (۱۰۶)

دکتر یاکوب پولاک یهودی که بنا به تصمیم ژانس جهانی یهود و سازمان جهانی صهیونیسم به منظور بررسی وضعیت

زندگی یهودیان در ایران، در دهه ی ۱۸۵۰ میلادی از شیراز دیدن کرده و از نزدیک با زندگی یهودیان این شهر آشنا شده در کتاب خود، معروف به سفرنامه پولاک می نویسد:

((در شیراز رویهم رفته وضع یهودیان نظم و نسقی دارد زیرا آنان از حمایت خانواده منتفذ حاجی قوام برخوردارند. جد اعلا حاجی قوام خود یهودی بود.)) (۱۰۷)

آنوسی ابراهیم قوام پسر حاجی هاشم (آشر)، بنیان گذار یکی از با نفوذترین و قدرتمندترین خاندان آنوسی حکومتگر ایرانی در دو سده اخیر تاریخ ایران به شمار می رود. حاجی هاشم (آشر) یا پدرش از یهودیان مهاجری بودند که در نیمه اول قرن هیجدهم از قزوین مهاجرت کرده و در شیراز مستقر شدند. دوران تکاپو و تلاش حاجی و پسرانش در شیراز مصادف است با حضور فعال کارگزاران و مزدوران کمپانی هند شرقی انگلیس در بندر بوشهر، بندرعباس، بصره و شیراز.

آشر یهودی یا حاجی هاشم آنوسی، در شیراز به ثروتی هنگفت و موقعیتی استثنایی دست یافت! او شش پسر داشت که معروفترین و برجسته ترینشان ابراهیم بود.

ابراهیم که مردی زرنگ و توطئه‌گری بی نظیر بود، سرانجام به دربار لطفعلی خان زند راه یافت و در سایه نیرنگ و دسیسه مدارج ترقی و پیشرفت را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت.

لطفعلیخان زند در سال ۱۲۰۳ هجری قمری در سن ۲۲ سالگی بر تخت سلطنت ایران تکیه زد. وی که هشتمین و آخرین پادشاه زند بود، پسر جعفرخان پسر صادق خان یعنی نواده ی برادری کریم خان زند، بنیان گذار این سلسله بود. همانطور که گفتیم در دربار لطفعلی خان زند، کار ابراهیم بالاگرفت و در کوتاه مدت به یکی از قدرتمندترین مردان روزگار خود مبدل شد. نفوذ ابراهیم در دربار به جایی رسید که در غیاب شاه جوان زند، در منصب وزارت او می نشست و به رتق و فتق امور مملکت می پرداخت.

در سال ۱۷۹۱ میلادی و در زمان لشکر کشی پادشاه زند به اصفهان، حاجی ابراهیم کلانتر که در پی فرصتی می گشت، دست به کودتا زد و در پی ارتباطی پنهانی با آقا محمد خان قاجار، که پس از صهیونیست ها و دولت استعمارگر انگلیس، دشمن شماره یک و آشتی ناپذیر زندیان محسوب می شد، دروازه های شهر شیراز را بر رویش گشود. پادشاه جوان زند تلاش فراوانی به عمل آورد تا شیراز را از چنگ آقا محمد خان نجات دهد. جنگهای پی در پی او با سپاهیان قاجار به جایی نرسید و روز به روز قدرت وی را تحلیل برد. نهایتاً پادشاه جوان زند که توان مقاومت در برابر آقا محمد خان را نداشت به جانب کرمان گریخت. آقا محمدخان که سر در پی وی داشت، پس از فتح کرمان بیشتر مردم این شهر را کور کرد. سر انجام لطفعلی خان زند که از این شهر به آن شهر می گریخت در ارگ بم به چنگ آقا محمدخان قاجار افتاد و در سال ۱۲۰۹ هجری قمری به وضع فجیعی کشته شد.

خیانت آشکار حاجی ابراهیم قوام بر علیه شاه جوان و دلور زند و نقش جنایتکارانه وی در صعود خانواده قاجار، او را به یکی از بد نامترین و منفورترین چهره های تاریخ معاصر ایران مبدل کرد. او برآستی نمادی از خدعه‌گری، خیانت پیشگی، جنایتکاری و یهودیگری بود. میرزا عبدالکریم شیرازی، در تاریخ گیتی گشا، از او بعنوان { حاجی یهودی طینت نمرود طبیعت } یاد می کند.

((عنان اختیار مملکتی که پایتخت دولت و مقر جلالت به اندک غفلتی به دست حرامزاده لولی حسب یهودی نسبی می دهند که با ولی نعمت خود این گونه رفتار نماید... حاجی ابراهیم شیرازی ولد حاجی هاشم یهودی الاصل جدید الاسلام که در عهد دولت خاقان گیتی ستان، وکیل، در میان امثال و اقران ذلیل و مشغول پاکاری محله ای از محلات حیدری خانه شیراز و در ایام تسلط نواب غفران مآب بیگلربیگی نظر به صدور بعضی خدمات جزوی کدخدایی کل حیدری خانه به او تقویض یافته... آن یهودی زاده نمک به حرام... دست تصرف آن شهریار رستم حریف را از دامان قلعه شیراز کوتاه، و شیرازه ی دولت چهل ساله زند را برپیشان و تباہ ساخته، لوای خود رایبی در عرصه آن مملکت افراخته...)) (۱۰۸)

دکتر عبدالحسین نوایی در (ایران و جهان) در باره این جرثومه فساد و عامل گوش به فرمان حکومت پنهانی یهود چنین به داوری می نشیند:

((این اعتمادالدوله همان کسی است که وزیر لطفعلی خان زند بود و خان زند به اعتماد وی از شیراز برای جنگ با آقامحمدخان رفت ولی او به ولی نعمت خود خیانت کرد و دروازه شیراز را بست و لطفعلی خان را راه نداد و مخدوم خویش را آواره کوه و بیابان ساخت. اعتمادالدوله با آقا محمدخان عهد و پیمان بست و شیراز را بدو داد و زن و فرزند و ناموس ولی نعمت پیشین خود را به دشمنان خونخوار او سپرد و در برابر این رذالت منصب وزارت یافت... باری، میرزا ابراهیم اعتمادالدوله به رذالت و خیانت صاحب مسند وزارت و عنوان صدارت شد و همه برادران و خویشان را بر سر کار آورد و دست هر یک را به حکومتی بند کرد... تا اینکه فتحعلی شاه به سلطنت رسید. وی ضعیف تر و کودن تر از آن بود که بتواند با مرد پخته دغلباز و روزگار دیده خیانت ورزیده ای چون میرزا ابراهیم خان بر آید...)) (۱۰۹)

حبیب لوی، مورخ یهودی، که کتابش پر از دروغهای شاخدار و داده های بی پایه و اساس است و مرتباً دم از ظلم و ستم ایرانیان بر یهودیان میزند، بنا به خصلت و ماهیت یهودی گرایانه اش بر خوردی کاملاً رذیلتنا و جانبدارانه به نفع حاج ابراهیم کلانتر دارد و در مقابل از لطفعلی خان زند و کریم خان زند، چهره ای زشت و نفرت انگیز ترسیم می کند. برای نمونه او در صفحه ۴۹۶ کتاب خود (تاریخ یهود ایران) ادعا می کند که لطفعلی خان زند در اصفهان پنج دختر یهودی و در شیراز هشت نفرشان را به زور گرفته و به حرمسرای خود برده است.

در حالیکه حکومت آشکار و پنهان یهود، یعنی اربابان و ولینعمت های حبیب لوی، همیشه منتظر فرصتند تا از طریق عروسان بنی اسرائیل پوزه هر گردنفرازی را به خاک سیاه بمانند و او را به اطاعت و فرمانبرداری از خود وا دارند، این ادعای حبیب لوی بیش از حد مسخره و خنده آور به نظر می رسد! اگر چنانچه پادشاه جوان زند نا آگاهانه دست به چنین عملی میزد و همزمان ۱۳ عروس صهیونیستی را به حرمسرای خود می برد، دولت پنهان و رهبران جامعه یهود، دیگر نیازی به وجود آنوسی ابراهیم کلانتر و توطئه‌گری های وی نداشتند تا وی را در کنار شاه جوان زند قرار دهند! زیرا در بین این ۱۳ عروس بنی اسرائیلی که به حرمسرا و اندرونی پادشاه راه یافته بودند، بدون شك ملکه ای چون استر یافت می شد و همو می توانست پادشاه جوان زند را بدون دردسر و بی آنکه هزینه ای در بر داشته باشد به خدمت دولت پنهان یهود در آورد و با وسوسه های شیطانی خود، او را علیه ایرانیان و منافع آنان بر انگیزد!

خاندان قوام شیرازی در تمامی دوران های سپری شده، تا صبحدم پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷، یکی از مقتدر ترین و ثروتمندترین خاندان های حکومتگر ایران بودند که مرکز قدرت و فرمانروائیشان در شهر باستانی و خوش آب و هوای شیراز قرار داشت! آنان املاک بی حد و حصر و پهناوری را در سراسر فارس و نقاط دیگر ایران در تملک خود داشتند و بر ایلات خمسه فارس (عرب، باصری، بهارلو، نفر و اینالو) ریاست داشتند! آنان در جنگ جهانی اول، از تفنگچیان و مزدوران عشایری ایلات خمسه به سود حفظ منافع غارتگرانه استعمارلجام گسیخته بریتانیا سود بردند و آنها را علیه وطن پرستان و مجاهدین جنوب بسیج نمودند!

آخرین فرد با نفوذ این خاندان، ابراهیم قوام، معروف به قوام الملک بود. او پدر زن آنوسی امیر اسدالله علم که مدتی نخست وزیر و سپس وزیر دربار پهلوی شد، بود. اسدالله علم و پدرش شوکت الملک (خان قاننات) که بزرگترین و با نفوذترین خان و فنودال منطقه ی خراسان و سیستان محسوب می شد، درحکومت پنهان یهود و سازمان فراماسونری از جایگاه ویژه ای برخوردار بودند.

خاندان قوام با آرتور ولزلی Arthur Wellesley یکی از اعضاء برجسته ی الیگاریشی یهود و خاندان وی روابط تنگاتنگ و حسنه ای داشتند.

آرتور ولزلی که از سال ۱۷۹۴ با هلند بر سر تملک جزایر هند غربی در جنگ بود، در فوریه ۱۷۹۷ بهمهراه دسته تحت فرماندهی خود واردکلکته شد. او در تمام دوران ماجراجویی های نظامیش در هند از حمایت همه جانبه الیگاریشی یهودی منطقه از جمله خاندان قوام در جنوب و علم در شرق ایران بر خوردار بود.

خاندان یهودی تبار قوام شیرازی در دوران تکاپوهای ولزلی در ایران یار غار و از بزرگترین پشتیبانان وی محسوب می شدند. پس از آنکه خاندان قوام مورد غضب قرار گرفتند و ابراهیم خان قوام بدستور فتحعلی شاه به قتل رسید، میرزا ابوالحسن شیرازی (ایلیچی)، خواهر زاده و داماد قوام که حاکم شوشتر بود، به هندوستان پناه برد و به مدت چهار سال در پناه افسران و جاسوسان انگلیسی مستقر در هند، در رفاه و آسایش زندگی کرد. ریچارد ولزلی که در این زمان تصدی وزارت امور خارجه انگلستان را به عهده داشت، همه نیرو و تلاش خود را به کار گرفت تا وزن و اعتبارسیاسی میرزا ابوالحسن شیرازی را در دربار ایران بالا ببرد. این تلاش و همبستگی تصادفی نبود، بلکه ریشه در پیوندهای عمیق و ریشه دار الیگاریشی مستعمراتی بریتانیا و آنوسی های مستقر در ایران، به ویژه خاندان قوام شیرازی داشت.

طی سفری که ابوالحسن شیرازی درسال ۱۸۱۰ به لندن داشت، سر گور اوزلی Sir Gore Ouseley (۱۷۷۰ - ۱۸۴۴) که یکی از اعضاء فعال و با سابقه مستعمراتی بریتانیا در هند بود، وظیفه میهمانداری او را به عهده گرفت. اوزلی که خود از گردانندگان لژهای ماسونی انگلیس بود، ابوالحسن خان ایلیچی را به عضویت سازمان فراماسونی در آورد.

میرزا ابوالحسن ایلیچی، در مدت اقامت خود در لندن، دو بار در خانه گلد اسمیها که از قدرتمند ترین یهودیان و بانکداران اصلی لندن هستند میهمان بود. در پایان این سفر، هیئت مدیره کمپانی هند شرقی به پاس خیانت های خاندان قوام به منافع ایران و ایرانیان مقرری ماهیانه ای به مبلغ یکهزار پوند استرلینگ برای میرزا ابوالحسن خان تعیین کرد که تا زمان مرگش، یعنی به مدت ۳۵ سال به وی پرداخت می شد. پس از بازگشت میرزا ابوالحسن شیرازی ایلیچی، فتحعلی شاه قاجار او را مورد تقصد و مرحمت ملوکانه قرار داد و به او لقب خانی اعطا کرد.

اوزلی به همراه میرزا ابوالحسن خان شیرازی درجنگ بین ایران و روسیه نقش فعال و مرموزی را بازی کردند. معاهده ننگین و اسارت بار گلستان (۱۲ اکتبر ۱۸۱۳) با میانجیگری اوزلی بین دولین ایران و روسیه منعقد شد. طرف ایرانی امضاء کننده ی پیمان ابوالحسن خان شیرازی بود.

سر دنیس رایت، می نویسد:

((عهد نامه گلستان ... برای ایرانیان ضربه سختی بود و آنان مجبور شدند تمام قلمرو خود را در شمال رود ارس از دست بدهند و از آن پس این رودخانه به صورت خط مرزی شمال باختری ایران باقیماند. ایرانیان اوزلی را به خاطر این تحقیرسرنش کرده اند و اشتیاق او را برای برقراری صلح ناشی از ترجیح دادن منافع بریتانیا به منافع ایران دانسته اند.)) (۱۱۰)

ابوالحسن خان شیرازی از مخالفین سرسخت میرزا ابوالقاسم خان قائم مقام فراهانی، وزیرعباس میرزا نایب السلطنه و اولین صدراعظم محمد شاه قاجار بود. او در دوران صدارت قائم مقام از صحنه ی قدرت برکنار و خانه نشین شد. وی در این دوران یکی از اعضاء فعال و پر جنب و جوش توطئه گری و دسیسه چینی بر علیه قائم مقام بود. پس از قتل قائم مقام در ۲۶ ژوئن ۱۸۳۵، ابوالحسن خان مجدداً به قدرت رسید و در زمان صدارت حاجی میرزا آقاسی وزیر امورخارجه ایران شد. اوتا زمان مرگ (۱۸۴۵ میلادی) در این سمت باقی ماند و به خیانتهای خود در راه منافع صهیونیسم، سازمان فراماسونری و دولت پنهان یهود ادامه داد.

با وجود چنین مهره های حساس و کارآمدی که دست به شنیع ترین خیانتها و جنایتهای ضد ایرانی زده و می زنند تا از منافع دولت پنهان یهود، نگهبانی و پاسداری کنند، هنوز زبان شکوه و شکایت تاریخ نگاران لجام گسیخته و دریده یهود دراز است و بی شرمانه سیاه بر روی سفید میآورند. به راستی شما طلبکاران همه تاریخ، خیانت های پنهان و آشکارتان به ایران و منافع ایرانیان را چه توجیه می نامید و بر آنها چه نامی می گذارید؟ قراردادهای اسارت بار گلستان و

ترکمنچای را که با واسطه گری و امضای خرمهره های سر سپرده ی شما به ایران و ایرانی تحمیل شده و قسمتی از خاک ایران را از امام میهن جدا و به بیگانگان سپرده است، با چه زبانی توجیه می کنید؟ تاریخ نگاری به شیوه ی یهودیان و زدودن حافظه ی تاریخی کسانی که در روند و پروسه ی مبارزه قرار نداشته اند و علاقه ای نیز به سرگذشت پدران و نیاکان خویش ندارند، یکی از راه چاره های صهیونیستی و یهودپسندانه است. برای مثال: داستان قتل ناجوانمردانه میرزا تقی خان امیرکبیر، امروزه بر هیچ ایرانی وطن پرست و آزاده ای پوشیده نیست و همگان میدانند که این ایرانی وطن پرست و آزاده چسان و با توطئه ی چه کسانی در حمام فین کاشان به قتل رسید. یکی از تاریخ نگاران مزدور و مهرهای سرسپرده دولت پنهان یهود، بنام آنوسی میرزا محمدتقی بن مل احمد علی کاشانی ملقب به لسان الملك و متخلص به سپهر که ممدوح محمد شاه و منشی و مستوفی دیوان وی بود واقعه ی قتل او را چنین به رشته ی تحریر در آورده و در باره قتل این فرزند خلف ایران، وقیحانه و غیر مسئولانه چنین ادعا نموده است:

((پس از مدت يك اربعين که ميرزاتقي خان در قریه فین روز گذاشت، از افتحام (خود به مشقت انداختن) حزن و ملال، مزاجش از اعتدال بگشت، سقیم و علیل افتاد و از فرود انگشتان پا تا فراز شکم رهین ورم گشت و شب دوشنبه هیجدهم ربیع الاول در گذشت.)) (۱۱۱)

نظر شما در این باره چیست؟ با چنین شیوه ی نگارش و تاریخ نویسی ای آشنایی ندارید؟ بخش های عظیمی از تاریخ سرزمین بخون نشسته ی ما را چنین نگاهشسته اند و برای ما و آیندگان به یادگار گذاشته اند! شیوه ای رذیله که با هدف زدودن حافظه ی تاریخی و در اسارت نگاهداشتن ما بکار گرفته شده و می شود!

چه باید گفت و چه باید کرد؟

به نظر میرسد که بهترین و جامع ترین جواب را به این آنوسی بیشرم و خدمتگزار دولت پنهان یهود، مجد الاسلام کرمانی با این دو بیتي زیبا داده باشد:

به تاریخ جهان میرزا تقی رید

از آنکه خواست تاریخی نویسد

لسان الملك از آن دادش لقب شاه

که تا خود ریده خود را بلیسد

تاریخ نگاران یهود، یعنی نوادگان خواجه رشید الدین فضل الله، ثعالبی و میرزاه محمد تقی کاشانی (سپهر) چنین ادعا می کنند که یهودیان و دولت فخریه انگلستان، در به ثمر رسانیدن انقلاب مشروطیت نقش به سزایی داشته اند و در این راه از هیچ کوششی دریغ نورزیده اند.

از جمله وقایعی که زمینه ساز انقلاب مشروطیت ایران گردید و مردم را بیش از پیش رو در روی حکومت قاجار و سلطان دین پناه ناصر الدین شاه قرار داد، واقعه رژی و جنبش تنباکو بود. جنبشی که حتی زنان خانه دار را نیز به میدان مبارزه کشید و رو در روی رژیم استبدادی قرار داد. بر اساس داده های تاریخی، دولت فخریه ی انگلستان و آنوسی های نقاب داری که در ردای روحانی و سیاستمدار و غیره مخفی شده بودند، در این جنبش مردمی، مرتجعانه ترین و جنایتکارانه ترین موضع گیری ها را پیشه نمودند و درست سر بزنگاه تاریخی با خیانت آشکار به انقلاب و همگامی با مرتجعین و مستبدین واپسگرا و بیگانه پرست، گل های سرسید جامعه ایران و هموطنان پیکارگر و رزمنده ی ما را که در سنگر آزادیخواهی و نجات میهن جای گرفته بودند به خاک و خون کشیدند و نهال نو پای انقلاب را بی ریشه نمودند!

اعتماد السلطنه از زبان امین السلطان صدر اعظم وقت چنین مینویسد:

((اوایل عید نوروز از زارعین تنباکو مطالبه مالیات می کنند و محصلین غلاظ و شداد به دهات می فرستند. زارع بیچاره بی پول، حاصل يك قطعه زمین را که صد تومان قیمت دارد، از ناچاری به تجار متمول شیرازی سلم به بیست تومان می فروشد و از این بیست تومان پانزده تومان به مالیات دولت و فرع حق حکومت و خدماتانه و قلق محصل می دهد و برای خود او نمی ماند مگر پنج تومان. تجار شیرازی که این فایده و نفع کلی را می برند، در تمام مملکت فارس از پنجاه الا شصت نفر می باشند ... و غالباً با عمال و خوانین و علما همدست و شریک می باشند ... با ورود مأمور دخانیات، وقتی تجار دیدند از آن منفعت گزاف محروم می شوند ... بنای افساد و تقنن را در کار کمپانی اداره دخانیات گذاشتند ... از علمای شیراز آنها که عاقل بودند، قبول ریاست عارضین تجار و کسبه را ننمودند. سید علی اکبر نامی که در حقیقت مردی عامی است و امتیازش فقط اینکه داماد میرزا حسن شیرازی سامره ای می باشد، ... ملاذ و کھف تجار تنباکو فروش شد. جمعی دور او را گرفتند و آن ... بر آن داشتند که برود بالای منبر، از دولت بد بگویند و دادن امتیاز را تشنیع نماید. آن پنجاه شصت نفر هم در کوچه های شهر شیراز افتاده، بعضی مردم عوام ساده لوح را با خود همراه کرده، هیاهویی نمودند و مختصر شورش شد. يك دو روز دکاکین را بستند ... ناچار اصلاح کار را از قوام الملك خواستیم. او جمعی از ایل عرب را که سپرده به او بود، مسلح نموده و به طرف مسجد جامع که شورشیان در آن جا جمع شده بودند شتافت و جمعی را با تیر و تفنگ مقتول ساخت. بعضی پناه به امام زاده معروف به شاه چراغ بردند، در همان بقعه نیز چند تن کشته شدند. (این جنایات ضدبشری خاندان منفور و خبیث قوام، از سوی صهیونیستها و تاریخ نگاران منفور شاه الهی که از آخور دولت اشغالگر اسرائیل و دستگاه خبر پر اکنی آن تغذیه می کنند، شرکت یهودیان در انقلاب مشروطیت، خدمت به ایران و مبارزات وطن پرستانه نامیده می شود! ج - پ) شورش موقتاً خوابید ... سپس

برای آن که شهر آرام گیرد، دستور داده شد، سید علی اکبر از آن جا تبعید شود و قوام الملك اطاعت این امر نموده، سید علی اکبر را به خفت تمام از شیراز به بوشهر بردند و از بوشهر، با کشتی به بصره رساندند.)) (۱۱۲)

حال ببینیم که صهیونیست ها و تاریخ نگاران مزدورشان چه نظری دارند و با چه شیوه ی رذیلانه ای خود را طلبکار مشروطیت و انقلاب رهائی بخش مردم ایران میدانند و با چه وقاحت غیر قابل تصویری سپاه بر روی سفید می آورند تا عوام را بفریبند و خواص خود فروخته را بیش از پیش با خود همگام نمایند!

((یهودیان ایرانی راه دشواری را پیموده اند تا سرانجام به شرایطی مشابه روزگار دیرین خود برسند. این روند از انقلاب مشروطیت آغاز شد. از گتوی تهران مجاهدانی به مشروطه خواهان پیوستند.)) (۱۱۳)

در باره نقش یهودیان در انقلاب مشروطیت، به سپاه بر روی سفید آورندهای امنون نتصر نظری می اندازیم و قضاوت را به عهده خوانندگان عزیز می گذاریم.

((در حینی که در اطراف گیلان داوطلبان مجاهدین متوجه عده سپهسالار تنکابنی می شدند، دو نفر از جوانان یهود تهران هم به فدائاران راه آزادی پیوستند. یکی از آنها موسوم به حاجی داود ابراهام یعقوب پرفروش بود، که دارای شغل خیاطی و از حیث قدرت بیان در بین کلیه مجاهدین بی نظیر بود، در هر سخن رانیها ی (خود،) به همین صورت نوشته شده و هیچگونه دخل و تصرفی در متن صورت نگرفته است. ج - پ)، کلیه مستمعین را به هیجان و خون آنهارابه قلیان (غلیان) میآورد، و از این رو بسیار مورد توجه سپهسالار واقع گشت... جوان دیگری که بین ۱۷ - ۱۸ سال داشت و موسوم به عزیز آشر ربی رحیم بود.... عزیز بعدا به شغل عکاسی مشغول و در سر پیری در اثر بیکاری عازم اسرائیل گردید.)) (۱۱۴)

پیشتر گفتیم که تمام دوازده نفر اعضاء کمیته انقلاب مشروطه، وابسته به لژهای فراماسونی بودند و در راستای اهداف نامقدس و ضد ایرانی برادران ماسونی خود گام برمیداشتند. با تلاش خائنانه و ضد ایرانی آنان بود که انقلاب مشروطیت به شکست کشیده شد و نفیر های گلوله ی ضد انقلاب و دشمنان مردم در پارك اتابك اوج گرفت و بر روی سینه ی ستبر فرزندان این مرز و بوم بذر گلهای سرخ شقایق پاشید! انقلاب به خون نشست! مجلس به توپ بسته شد و دیکتاتوری وابسته مجددا در شکلی و شمایی جدید بر سر نوشت محرومان جامعه مسلط گردید!

تاریخ نگاران مزدور بدون اشاره به این وقایع و معرفی مسببین این خیانت، تلاش می ورزند که نقشی برای خود و همپالکی هایشان بیابند تا به هر طریق ممکن خود را در انقلاب مردم ایران شریک و سهیم بدانند!

اما می بینیم که باهمه کندکاو و تلاش مذبحخانه ای که این تاریخ نگار زبردست صهیونیست به خرج میدهد تا در میان مجاهدین و مبارزین انقلاب چهره ای یهودی بیابد، ره به جایی نمی برد و نمی تواند به مدارك و اسناد قابل توجه و مثبتی دست یابد. در این انقلاب که بر خلاف انتظار صهیونیست - فراماسونها چهره ایران و منطقه را تغییر داد، یهودیان عادی و شناخته شده بر اساس رهنمود رهبران خود و دولت پنهان یهود در ایران و تجربه های تاریخی درگیر نشدند. آنان دست بر روی دست گذاشتند و منتظر فرصت ماندند تا ببینند که در نهایت چه گروه یا دسته ای قدرت سیاسی را قبضه میکند و نتیجه ی فعالیت های برادران ماسونی که که انقلابی تر و پر شورتر از انقلابیون به میدان آمده و سکان کشتی انقلاب را در دست گرفته بودند به کجا می انجامد! علاوه بر آن، ماسونها انتظار داشتند که آنوسی های کارگشته و سرد و گرم روزگار چشیده ای که در رهبری انقلاب جا خوش کرده بودند، وظایف خود را بدون درد سر و دغدغه ی خاطر بیابان برسانند و با موانعی جدی بر خورد نمایند.

بنا به ادعای تاریخ نگاران یهود، دو جوان یهودی به مجاهدین راه آزادی پیوستند و در سنگر مبارزه دوش به دوش آنان رزمیدند! حال به استناد همان تاریخ و همان دروغهای بی سر و ته که یهودیان و دانشگاه عبری اورشلیم تاریخش مینامند ببینیم این دو جوان یهودی که در سنگر مشروطیت ایران، دوش به دوش مبارزین و انقلابیون رزمیده و نامی از خود بر جای گذاشته اند، کیانند!

((... در باره جوان یهودی انقلابی موسوم به حاجی داود اطلاع دقیقی در دست نیست. به احتمال قوی او از اهالی رشت یا یکی از توابع گیلان بود و بیماری سل او، که بالاخره او را در سن ۲۵ سالگی از پای درآورد، نیز تا اندازه ای مؤید شمالی بودن اوست (در ایران تحت حاکمیت آنوسی های و دست نشانندگان صهیونیسم و دولت پنهان یهود، فقط شمالی ها با بیماری سل دست به گریبان بوده و هستند. اینهم نظری است و معیاری! می توان به عنوان يك حکم صهیونیستی، آنرا در تاریخ علوم به ثبت رسانید. « هر مسلولی شمالی است و هر شمالی مسلول ». ج - پ).... اگر خدمات حاجی داود جوان در تشجیع سربازان راه مشروطیت فراموش نشدنی است، ما لاقلاً باید از برخی از جزئیات این خدمات اطلاع حاصل می کردیم. در هر صورت، جوانی به صف مبارزین مشروطه خواه پیوسته و تا امروز کسی به این موضوع توجهی ندارد، ... اگر او مبارز بوده، و آنهم در راه مشروطیت ایران، چرا هیچ یهودی و هیچ سازمانی در طول نود سال اخیر به فکر تجلیل از او نیفتاده، و چرا چراغی و یا شمعی در یاد بود او در جایی ندرخشیده است. چرا باید چنین جوانی در قرن مطبوعات و رسانه های گروهی در فراموشی و گمنامی بماند، ... در باره دومین مجاهد یهودی نیز اطلاعاتی ناقص در دست داریم. گر چه عزیز آشر ربی رحیم در تهران بود، و در سالهایی که سه جلد کتاب تاریخ یهود ایران نوشته میشد، تماس با او کاری مشکل نبود، متأسفانه به این مبارز راه آزادی بیش از ۱۵ سطر اختصاص داده نشده دکتر لوی می نویسد که سر پیری به خاطر بیکاری به کشور اسرائیل مهاجرت می کند.)) (۱۱۵)

اینهم سرنوشت و پایان کار آن دو جوان یهودی که به اردوی مشروطه خواهان پیوستند و انقلاب و ملتی را مدیون قوم خود نمودند!!! کلمات و جملات بالا که بازگو کننده ی بدون شرح و تفسیر ماهیت یک قلم بدست دروغ پرداز و مزدور است، بدون ذره ای دخل و تصرف عینا از کتاب تاریخ یهودیان گرفته شده است. با امید که فرزندان ایران با دقت فراوان این موارد را بخوانند و بخاطر بسپارند!

شرح این واقعه به قلم سحر انگیز و معجزه گر امنون نتصر، یهودی ایرانی الاصلی که در سرزمین گیلان و شهر رشت، دیده به جهان گشوده و به همین دلیل اطلاعات دست اول و ارزشمندی در باره ی مناطق شمال ایران دارد، ما را بیاد داستانی شیرین می اندازد که نقل آن در این جا بی مورد نیست. امیدواریم انبساط خاطر شما را باعث گردد!

” آورده اند که جماعتی، دیگی بر روی اجاق گذاشتند و هرکس به فراخور حال خود، چیزی در آن انداخت تا آشی تهیه شود. ناگاه، عربی بیابانگرد دوان دوان از راه رسید و موشی را که در دست داشت بدون دیگ انداخت و با قیافه ای حق بجانب گفت: منم شريك!“

هموطن یهودی ما! متأسفانه با تمام تلاشی که به خرج داد، موشی هم در دست نداشت تا به دیگ انقلاب مشروطیت بیندازد و از این رهگذر، ما را همچون موارد قبلی (ساختن شهر شوش به دستور شوشندخت یهودی) به صهیونیسم جهانی و دولت پنهان یهود بهکار کند!

((نیروهای اصلی پیش برنده مشروطیت عبارت بودند از تجار، پیشه وران، روشنفکرانی که متأثر از افکار اروپایی بودند و روحانیون معتدل. این ترکیب در عین حال از پشتیبانی قدرت انگلستان دمکرات که در رقابت با روسیه استبدادی قرار داشت نیز برخوردار گردید.)) (۱۱۶)

نقش مثبت مجاهدین یهود در انقلاب مشروطیت در همین حدی بود که امنون نتصر با استناد به تاریخ یهود ایران و سایر منابع تاریخی در باره اش قلم فرسایی کرد و شاهکار آفرید. بر راستی چرا؟

اگر ما حافظه تاریخی می داشتیم و برای پدران و مشایخ خود مستمعین خوبی بودیم، دشمنان ما در بقیه زمینه ها نیز به سرنوشتی بهتر از این دچار نمی شدند! دروغ گویی، کلاهبرداری و شیادی در میان جوامعی خریدار دارد که مردمانش در ناآگاهی و جهل دست و پا می زنند و از جهان پیرامون خود کوچکترین اطلاع و شناختی ندارند. بد بختی و ادبار تاریخی ما نیز از همین جهل و نادانی تاریخی و عدم شناخت ما نشأت می گیرد و به هر مزدور کلاهبرداری اجازه می دهد تا برایمان تاریخ و تحلیل و تفسیر بنویسند!!!

تداوم دیکتاتوری، غارت و چپاول مداوم، در وطن خویش غریب بودن، هر نا خدایی را خدا خواندن، گردن افراشته را در برابر هر کوتوله و ناقص الخلقه ی عقب مانده ای فرود آوردن، خفقان و سرکوب و حشایشانه را تحمل کردن، در برابر کشتار و قتل عام جگرگوشه گان خود بی تفاوت نشستن و هرستمگر و خون آشامی را عادل نامیدن، ریشه در جهل تاریخی ما دارد!!! و سرنوشتی چنین شوم بر ایمان به ارمان می آورد!

علت عجز و ناتوانی قلم بدستان و تاریخ نگاران صهیونیسم در باره نقش مثبت یهودیان در انقلاب مشروطیت، تنها به دلیل وجود آثار متعددی است که در باره این رویداد بزرگ تاریخی نگاشته شده و چپاول گران و غارتگران بین المللی هنوز فرصت آن را نیافته اند تا آنها را به آتش بکشند و حافظه تاریخی ما را شستشو دهند. گر چه آنان بیکار ننشسته اند و تلاش خود را در این زمینه مینمایند. آتش زدن کتابخانه ی مجلس شورای ملی و غارت موزه ها و آثار باستانی بر جا مانده در استخر و پاسارگاد و شوش و غیره توسط آنوسی های حاکم، در سالهای پس از انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷ شمسی تلاشی است جنایتکارانه و تبهکارانه در این راستا که با هدف از بین بردن فرهنگ و تمدن باستانی ایرانیان صورت می گیرد.

نکته جالب توجه و حائز اهمیت، در تاریخ نگاری یهودیان و مزدوران صهیونیسم جهانی و دولت پنهان یهود در آن است که وقتی نمیتوانند جای پای مثبتی در میان صفوف مردمی بیابند و خلقی را مرهون و مدیون خود نمایند، فوراً در صدد انتقام بر می خیزند و نیش زهر آگین خود را در بدن انقلاب و انقلابیون فرو می کنند!

در این جا نیز با همین پدیده و شیوه ی برخورد دبیلا نه و صهیونیست مآبانه رویرو هستیم! این تاریخ نویس تهی مغز و محقق بی مایه بدون ذکر نام و میزان خیانت برادران ماسونی خود به انقلاب مشروطه، چون از اثبات حضور دو جوان یهودی در صفوف انقلابیون در می ماند، فوراً پیروزی انقلاب (نه شکست آنرا) را به حساب دولت فحیمه انگلستان می گذارند. آنهم انگلستانی با القاب و پسوند و پیشوندهایی چون آزادیخواه و دمکرات! تو گویی همین انگلستان دمکرات، هم زمان با انقلاب مشروطیت ایران، مرتکب هیچ جنایتی در ایران، هند، افریقا و کشورهای جنوب شرقی آسیا نشده و به خاطر حفظ منافع صهیونیسم و فراماسونری، میلیونها نفر از ساکنان کره زمین را بروز سیاه نشانده است!

شیوه ی برخورد و نگرش آنان نیز همان شیوه برخورد و قضاوتی است که از جانب سلطنت طلبان شاه الهی نسبت به انقلاب شکوهمند بهمن ماه ۱۳۵۷ بروز می شود. این خام طمع های بیچاره که در یکی از مقاطع حساس و سرنوشت ساز تاریخی و در لحظاتی که امواج خروشان انقلاب در راه بود، از جانب اربابان امپریالیست - صهیونیست خود تنها گذاشته شدند نیز همچون دیگر برادران یهودی - آنوسی خود، با نادیده گرفتن شرکت میلیونی مردم در انقلاب و فراموش کردن خیانتهای بی حد و حصر خودشان که برای رسیدن به جاه و مقام، راه پله ها و راهروهای لژ های فراماسونری را با مژگان جارو می کردند، و در وطن فروشی و خدمت به بیگانگان با یکدیگر به رقابت می پرداختند، بدون اشاره به خیانتهای پنهان و آشکار خود و همدستی شان با آنوسی های جنایتکار حاکم بر ایران، به میدان آمدن مردم و

قیام مقدسشان علیه نظام پوسیده ی سلطنت را به حساب دخالت مستقیم و تمام و کمال انگلیس می گذارند و در بوق و کرناهای باز مانده از جشنهای ۲۵۰۰ مین سال شاهنشاهی ایران می دمند. آنان آگاهانه و از روی دشمنی و کینه توزی حیوانی نسبت به ایران و ایرانی، نجات شاه از دریای توفانی انقلاب و تحمیل خمینی به مردم ایران، از سوی برادران صهیونیست - ماسونیک خود را در پرده استتار نگاه می دارند و هنوز هم با همه ی آزادیخواهی و دمکرات مسلکی حاضر به افشای حقیقت نیستند!

آش تاریخ نگاری حضرات آنقدر شور می شود که ذائقه خودشان را نیز آزاده میکند. بنا بر این نوك قلم را برمی گردانند و نغمه ای دیگر ساز می نمایند. شاید ما بر خطائیم و این موضع گیری جدید، حاصل تلاش و از جان گذشتگی میهن پرستانه ی تاریخ نگاران و اندیشمندان بزرگ ایرانی ای باشد که هر هفته سخنان نغز و گهر بارشان در باره ی تاریخ و تاریخ ادبیات ایران و شکوفایی این تاریخ در پرتو توجهات ولی عصر و پادشاهان اسلام پناه، از صدای اسراییل پخش می شود، تا حافظه تاریخی ما را از زنگارهای ضد صهیونیستی و ضد امپریالیستی بزدایند و به ایرانیان بقبولاند که پادشاهان عدالت گستر ایران! یهودیان و آنوسی ها نقشی عظیم در تعالی و پیشرفت ایران، این ابرقدرت بزرگ منطقه و جهان داشته و دارند!

استخراج و فروش شش میلیون بشکه نفت و فروش آن به نصف بهای تعیین شده در بازارهای بین المللی، تأمین بخش عظیمی از مواد مخدر مصرفی جهان، خریدهای نجومی جنگ افزارهای بی مصرف و از رده خارج شده با هدف کمک و به بنیه ی مالی کارخانجات اسلحه سازی و نجات آنان از ورشکستگی احتمالی و از همه مهمتر، حکومت بر بیش از هفتاد میلیون نفر انسان گرسنه که بیشترشان در زیر خط فقر زندگی می کنند و با مرگی سیاه و تدریجی دست بگیرانند، فرمانروایی بر سرزمین انسانهای گرسنه و بیکار و معتاد و بیسواد، اگر نشانه ی ابرقدرت بودن نیست! اسمش را چه می گذارید؟

((اما در چنین فرصت درخشان تاریخی، یهودیان ایران نمی توانستند نقش موثری ایفا کنند. یهودیان ایران، دیگر آن ملتی نبودند که با قدرت و جسارت از مرزهای ایران هخامنشی و اشکانی دفاع می کردند، دیگر آن جمع قدرتمندی نبودند که در مناطقی چون ارمنستان و بابل، والی و حاکم سلسله های ایرانی می گردیدند، یهودیان توان رایزنی و وزارت را همانند سعدالدوله و رشیدالدین فضل الله و امکان تجارت را همانند دورانهای طلایی بخارا و جاده ابریشم و بر پای شهر ها و آبادی هایی چون اصفهان قدیم و شوشتر، به کلی از دست داده بودند. نه از دانشگاههای سورا و وپومبیتا خبری بود، نه از بزرگان علم و دانش.)) (۱۱۷)

تاریخ نگاران یهود، تا آنجا که می توانند با دروغ نگاریهای خود، حافظه تاریخی دیگر ملل جهان و بویژه ما ایرانیان را مخدوش می کنند و در این راه از هیچ کوشش و تلاشی فروگذار نمی کنند! آنجاکه نمی توانند برای خود نقشی دست و پاکنند و در پیروزی دیگران شریک شوند، فوراً بنای لاف و گزاف و ادعاهای آن چنانی را می گذارند و یهودی وار دروغهای شاخداری را بر دوش تاریخ بار می کنند تا ناآگاهان و فریب خوردگان وادی حیرت را بیش از پیش بفریبند و رام خود سازند. حال که دلیلی بر وجود شرکتشان در انقلاب مشروطیت یافت نشد، ۲۰۰۰ سال به عقب بر می گردند و دم از پاسداری از مرز های ایران دوران هخامنشی و اشکانی و مبارزات خود با سلوکیه و یونان و روم می زنند. در رابطه با این گزافه گویی های بی پایه و اساس، نقل این داستان بی مورد نیست:

شخصی ادعا می کرد که در بیضا (یکی از شهرهای استان فارس) هفت رأس الاغ را کنار همدیگر ردیف می کردند و من از روی آنها می پریدم! ظریفی گفت: اگر بیضا نیست، هفت تا الاغ که موجود است!

روایت قوم باصطلاح برگزیده نیز چنین است. آنان شجاعت و شهامت خود را در سرزمین موعود و در پشت باروهای فرو ریخته ی اورشلیم برجای گذاشتند و پای سپاهیان نبوکد نصر (بخت النصر) روی در راه نهادند و به جانب شرق آمدند. هدف از این راه پیمایی و سرگردانی ابدی نیز کشف و دستیابی به سرزمینهای نا شناخته ای بود که لابلای سنگها، شکاف کوهها و شیارهای خاکش چشمه های شیر و عسل می جوشید و مردمانش با بردباری و میهمان نوازی اجازه رشد و نمو به مهمانان ناخوانده و سمجی را می دادند که خدای و پیامبران خود را نیز به ستوه آورده بودند! آنان از همان زمان، توطئه گری ها، دسیسه بازیها و مظلوم نمایی های شیدانه خود را در کوله بارها نهادند و رو در راهی گذاشتند که باز گشتی در پی نداشت! آنان در سرزمینهای جدیدی که پای می نهادند، حتی سرزمینهایی که بوی طلا و نفت و غیره از خاکش به مشامشان می رسید خود را میهمان و آواره و سرگردان قلم داد می نمودند تا موظف به دفاع و جانفشانی و ایثار و از خود گذشتگی نباشند! موضعی که نه شهامت می طلبید و نه شجاعت! حقیقت نیز جز این نبود که این آزمندان سیری ناپذیر و توطئه گران حرفه ای برای ثروت اندوزی و چپاول روی در راه نهاده و سرگردانی ابدی را پذیرفته بودند، نه جان دادن و سربه نیست شدن را. آنان خود را بندگان برگزیده پروردگار عالم می دانستند و در رؤیای حکومت بر جهان و به اسارت در آوردن اقوام و ملل دیگر به سر می بردند! آنگاه که هدف چنین باشد و چنین رویایی در سر، توطئه گری، دسیسه بازی، خدعه و نیرنگ کارساز تر است و بیشتر به کار می آید تا شجاعت و شهامتی که سر سبز را بر باد می دهد.

((با روی کار آمدن محمد علیشاه و دشمنی روز افزون او بامشروطه، روحانیون مرتجع به فعالیت بیشتری پرداختند و از جمله فشار بر یهودیان را افزایش دادند. اوباش و ملایان متعصب تهران یهودیان را با تهدید به خیابان آوردند تا علیه

مشروطه به تظاهرات بپردازند، شعار تحمیلی بر یهودیان چنین بود: { ما امت موساییم، مشروطه نمی خواهیم! } (۱۱۸)

نکته جالب و ظریفی که در این ادعای مسخره نهفته است، انسان را بی اختیار به خنده وا می دارد. زیرا شاه، همان موجودی است که یهودیان در طول تاریخ زندگی دور دراز خود در ایران، از او یهود آزاری و ستمی ندیده اند. این شاه یهودی دوست، با مشروطیت دشمنی می ورزد و برای درهم کوبیدن سنگر مشروطه، دست به دامن لیاخوف روسی می شود تا مجلس شورا را به توپ ببندد و خانه امید ملتی را با خاک یکسان کند. وی که تکیه بر قزاقان روس و آتش توپخانه آنان دارد، آمده تا ملتی را سرکوب و خفقان و دیکتاتوری چندین و چند هزار ساله را مجدداً در کشور احیا نماید. قوم باصطلاح برگزیده بر خلاف سنن گذشته خود در کنار آزادیخواهان و در سنگر مشروطه خواهی دست به مقاومت و پایداری می زنند تا از نهال نو پای آزادی دفاع کنند. مگر می گذارند؟ فشار و تضيیقات از هر سو شروع می شود تا قوم را به خود زنی و اعترافات ناخواسته وا دارند. آنهم چه کسانی؟ روحانیون مرتجع! یعنی آنوسی های رنگ عوض کرده ای که چون یهودیان می اندیشند و از خط و مشی رهبران و پیشوایان آنان پیروی می کنند! این مرتجعین با تکیه به ارذل و اوباش، قوم برگزیده را به خیابانهای پایتخت می آورند تا شعار بدهند و بگویند:

ما امت موساییم مشروطه نمی خواهیم
در برابر محمدعلیشاه مستبد و لیاخف روسی؟ بیچاره قوم یهود! قومی مظلوم و غریب که از سوی این ملت شونویست و نمک نشناس، متحمل چه تحقیرها و فلاکتهایی شده است!!!

به فاصله سه، چهار صفحه ی کتاب، انسان با موضع گیری ها و تحلیل های گوناگونی رو برو می شود. ما در انقلاب مشروطیت شرکت داشتیم و دوش به دوش مجاهدین و مبارزین مشروطه خواه برای تحقق آن جنگیدیم. نه، نبودیم. چون ما دیگر آن یهودیانی نبودیم که از مرزهای امپراطوری هخامنشی و اشکانی پاسداری می کردیم و در کنار اشکانیان، پنجه در پنجه سلوکیان می افکندیم و آنان را به عقب می راندیم! ما حتی آن یهودیانی نبودیم که شهرهای بزرگی چون اصفهان و شوش و شوشتر را بنا می نمودیم تا ایرانیان بیابانگرد و غیر متمدن را با شیوه ی شهرنشینی و تمدن آشنا کنیم!

ما اندیشمندان و رایزنانی چون سعدالدوله و رشید الدین فضل الله نبودیم تا با راهنمایی های خود کشتی مملکت را از امواج توفانی برهانیم و به ساحل نجاتش برسانیم! در استبداد صغیر، محمدعلی شاه که دشمن خونی مشروطه و مشروطه خواهان بود، مجلس را به توپ بست. روحانیون مرتجع فعال شدند و به کمک اوباش و ملایان متعصب تهران، ما را به خیابانها آوردند تا بر علیه مشروطه شعار بدهیم و بگوییم:

ما امت موساییم مشروطه نمی خواهیم
و بالاخره، اصلاً هیچکدام از اینها نبود. ما به خاطر اعلامیه لُرد بالفور در باره کشوری که قرار بود، سی، چهل سال دیگر بر ویرانه های فلسطین بنا کنیم، چنان ذوق زده و خوشحال بودیم که کاری به آنچه در اطرافمان می گذشت نداشتیم! ما به آینده فکر می کردیم! به اتفاقاتی که در شمال ایران می گذشت! به جنگ جهانی اول و دوم! به بازگشت به فلسطین! به انتقام کشی از بابلیان، مصریان و رویا رویی با اعرابی که در سرزمین فلسطین ساکن بودند! آنهم پس از گذشت قرنهایی که نفرت ما را نسبت به بشریت و انزجار آنان را نسبت به ما صد چندان نموده بود! قرنهایی که ما را به قدرتمندترین قدرت مالی و آبدیده ترین تشکیلات توطئه گری و جنایتکاری بدل نموده بود! ما در حالت و وضعیتی بودیم که می توانستیم با همکاری و همیاری ایالات متحده ی امریکا (اتازونی) که مدنیت و یهودیت در آن به نقطه ی اوج رسیده بود، سنگ بنای حکومت جهانی خود را بر زمین بگذاریم و جهانیان را به بردگان بی اراده قوم باصطلاح برگزیده تبدیل کنیم! ما وارثین زمین بودیم و برگزیدگان یهوه برای فرمانروایی بر این زمین! ما خود را برای سروری و آقایی بر جهان آماده می کردیم و از سال ۱۹۱۷ مهیای قدم گذاشتن به سرزمین فلسطین می شدیم تا دروازه های آسیا را بگشاییم و از منافع جهانی قوم خود پاسداری نمائیم!

((گرایش اصلی سیاسی در میان جامعه یهودیان ایران، صیونیزم بود. اگر چه مختصات صیونیزم نوع ایرانی دقیقاً منطبق بر نهضت اروپایی آن نبود و فعالیت ملی، اجتماعی و تربیتی جمعیت های وابسته به این گرایش بیشتر از فعالیت مهاجرتی آنان بود، اما آغاز آن مستقیماً با شادمانی و هیجانات ناشی از اعلامیه ۱۹۱۷ لُرد بالفور دایر بر تأیید ایجادکشور یهودی در فلسطین در ارتباط بود.)) (۱۱۹)

سازمان جهانی صهیونیستها (صیون یا صهیون نام کوهی است در اورشلیم که هیکل یا معبد بنی اسرائیل بر آن ساخته شده، لذا معنی لغوی صهیونیسیم { هواخواهی از اصول تمرکز دادن بنی اسرائیل در فلسطین است) پس از نخستین کنفرانس جهانی خود که در سال ۱۸۹۷ میلادی در شهر بازل سوئیس، به رهبری تئودور هرتسل، معروف به پدر روحانی صهیونیستها برگزار شد، ضمن اتخاذ یک سلسله تدابیر و تصمیمات معین، رهنمودهای ویژه ای به صهیونیستهای آمریکایی داد که جوهر اصلی آن، این بود که صهیونیستها با برنامه ریزی و سرمایه گذاری در رشته های فرهنگی، فرزندان یهود را به نحوی تربیت کنند که بتوانند از طریق تحصیلات عالی، ارگانهای بالای نظام امپریالیستی آمریکا را بدست آورند. با این هدف که از این راه بتوانند رویداد های جهانی را تحت کنترل خود در آورده و مسیر این تحولات و رویدادها را در جهت منافع و اهداف دراز مدت صهیونیسم تغییر دهند. سازمان جهانی صهیونیسم

چندی پس از آن «تراست مستعمراتی یهود» را بوجود آورد. تراست مستعمراتی یهود، که یک شرکت سهامی جهانی بود، جد اعلی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول محسوب می شود.

اتخاذچنین تصمیمی از ریشه های پنهانی یک سلسله مسائل تاریخی آب میخورد که در صفحات گذشته بر شمرديم. متفکران و سیاستمداران نژاد پرست قوم یهود با تفسیر و تأویل تعالیم تلمود، همواره به القای این اندیشه پرداخته اند که قوم یهود آفریده های برگزیده خداوند هستند و از آغاز خلقت، وعده ی حکومت بر جهان به آنان داده شده است. از سال ۱۷۱۷ میلادی که طرح سیاسی سازمان فراماسونری توسط دو تن از اندیشمندان یهود ریخته شد و سرخ این سازمان مخوف در جهان، بدست یهودیان ماسونیک افتاد، دستیابی فرزندان یهود بر مدارج علمی یا تسلط بر اقتصادکشورها در سر لوحه آرمانهای نژادپرستان و غارتگران یهودی قرار گرفت. به همین دلیل درصد بالایی از شخصیت های علمی جهان، از قرن هیجدهم به این سو متعلق به یهودیان بوده است.

یکی از علل رونق و پیشرفت فراماسونی در جهان، گرایش آن نسبت به جذب و پذیرش سرمایه داران، دولتمردان، اندیشمندان و شخصیت های نخبه و نامی جهان بود. تلاش فراماسونها بر آن بوده و هست که زمام امور کشورهای جهان را به طور مستقیم و غیر مستقیم در اختیار خود بگیرند و جهان را آماده تشکیل حکومت آزدگان (دولت جهانی یهود) کنند.

فراماسونی در آغاز با هدف مخالفت با استیلای کلیسا و کشیشان بر امور دنیوی بشر پا گرفت و عناصری از اندیشه های بورژوازی نوپای غرب را که در آن دوران به علت جوانی و بی تجربه گی و رویا رویی مستقیم با اربابان زمیندار، خصلتهای انقلابی و نوگرایانه داشت به انضمام باورهای مسیحیت و بودائیزم و دیگر ادیان شرق و غرب بویژه عرفان را به عاریت گرفت. فراماسونی در حقیقت یک جنبش دینی، اخلاقی و سیاسی بود که با هدف به هم پیوستن انسانها بر اساس محبت، خیر خواهی، معاضدت و کمک متقابل در بین قشر بنایان پا گرفت. افراد زیادی بمنظور دست یابی به اهداف خاص خود و بر خورداری از امکانات وسیعی که این سازمان به دلیل یاری اعضایش به همدیگر، در اختیار داشت، بدان پیوستند.

فراماسونها، خداوند را معمار بزرگ کاینات می دانند. آنان ضمن مردود شمردن آتئیسم و بی دینی، از یک خردگرایی معتدل و روشنفکری هواداری می کنند. سازمان، اعضای خود را به مراعات اصول مخفی کاری و راز داری مفرط فرا میخواند. مخفیانه بودن مناسبات فراماسون های وابسته به یک لژ و پا فشاری در راز داری بیش از اندازه باعث گردیده تا جوانب مختلف این دستگاه مرموز و پیچیده در هاله ای از افسانه های آمیخته با حقیقت بماند و جهانیان از آن بی خبر بمانند.

پس از تشکیل نخستین لژ اعظم فراماسونی در سال ۱۷۱۷ در لندن و تسلط کامل صهیونیستها بر آن، فراماسونی با هدف تسلط بر کل جهان و بر پایی حکومت جهانی یهود بر اساس رهنمود های تلمود و اندیشه های ضد بشری رهبران صهیونیسم جهانی، در صحنه تاریخ جهان پدیدار گردید. شعب این تشکیلات مخوف و ضد بشری به تدریج در کشورهای اروپایی، آمریکایی و آسیایی و به ویژه در خاورمیانه و نزدیک برپا گردید. بدینسان فراماسونی به یک جنبش و تشکیلات جهانی مبدل شد. به عقیده محمود محمود تشکیلاتی که در سال ۱۷۱۷ سازمان دهی گردید:

((دیگر آن فراماسون اولی نبود. اگر کسانی هم از بقایای آن در انگلستان به این اسم و رسم وجود داشتند، آنها هم به این محفل عالی داخل شدند و مرکز آن به نام لژ عالی (گران لژ) در لندن دایر گردید. عقاید و رسوم و تشریفات فراماسون جدید به کلی چیز دیگر شد که هیچ شباهت به آن فراماسون اول نداشت. در تحت سرپرستی و هدایت این محفل عالی، تشکیلات فراماسونی به سرعت در تمام انگلستان و در مستعمرات آن توسعه یافت.)) (۱۲۰)

تقی شاهین ضمن بر شمردن ویژگیهای فعالیتهای سازمان های فراماسونی در کشورهای مستعمره، نیمه مستعمره و وابسته، به نفوذ فراماسونی در این کشورها به عنوان جاده صاف کن استعمار انگلیس که بدنبال این سازمان مخوف در حرکت بوده است، اشاره می کند:

((یکی از شیوه های پیشبرد سیاست اشغالگرانه استعمارگران انگلیسی در هندوستان، استفاده آن ها از تشکیلات فراماسونری بود. آن ها به دنبال کمپانی هند شرقی به هندوستان داخل شده، در سال ۱۷۲۷ در شهرهای کلکته و آکرا ۲۷، در سال ۱۷۲۸ در شهر بمبئی ۸، تا سال ۱۷۵۲ در شهر مدرس ۲۰ لژ تشکیل داده بودند. در سال ۱۷۵۲، اشغالگران انگلیسی به دنبال برادران فراماسون وارد هندوستان شده، سراسر آن کشور را تبدیل به مستعمره خود کردند.)) (۱۲۱)

اما در ایران بلازده که بیش از ۲۵۰۰ سال در چنگال مرگ آفرین رهبران جامعه یهود و دولت پنهانشان گرفتار بود چه گذشت؟ بدنبال توصیه رهبران برجسته صهیونیسم بین الملل که آرمان تسلط یابی بر جهان، هسته اساسی تکرر و اشتغال ذهنی شان را تشکیل می داد، آنوسی های ایرانی، با هدف خدمت و ایثار بیشتر در راه اهداف جنایت پیشه گان صهیونیسم و امپریالیسم جهانخوار به سرعت جذب تشکیلات فراماسونی شده و کماکان به خیانت نسبت به ایران و ایرانیان ادامه دادند. آنان با چشم باز حلقه برادری فراماسونری را در گوش کردند و آگاهانه راه خیانت به ایران را برگزیدند زیرا بنا به خصلت یهودیگرانه ی خود از ماهیت این سازمان جنایتکار صهیونیستی که در سنین عجزگی به حلقه فرزند خواندگان امپریالیسم درآمده بود و می رفت تا حکومت جهانی یهود را به قدرت برساند، آگاهی داشتند.

((از اوایل قرن نوزدهم پای هر ایرانی متشخصی که به اروپا رسید، مخصوصا به لندن، او را به این محفل سری دعوت کردند و امضا گرفتند و او را برادر و برابر خواندند و مهر کردند و دهانش دوختند. این آدم دیگر دلباخته آزدگان

می شد و خود را مطیع و پیرو دستور آنها می دانست ... نمایندگان دولت انگلیس که در ایران مأموریت پیدا می کردند، در همه جا از این برادران داشتند و به سراغ هم می رفتند و یکدیگر را پیدا می کردند و با آن ها سر و سر داشتند و با هم رایگان بودند. انگلیسی ها این محافل را نه تنها در ایران داشتند، بلکه در تمام ممالک آسیایی و آفریقایی و سایر جاها داشتند. مأمورین رسمی دولت انگلیس دیگر در این ممالک غریبه نبودند، برادران دلباخته آزادی زیاد داشتند و آن ها انگلیسی ها را دوست داشتند و آن ها را غریبه نمی دانستند. همین که رو به رو می شدند یکدیگر را می شناختند و با هم رایگان می شدند.)) (۱۲۲)

در حالیکه قسمت جنوبی و شرقی ایران تحت حاکمیت و فرمانروایی بدون چون چرای خاندان های آنوسی قوام شیرازی و شوکت الملک علم قرار داشت، بقیه آنوسی های تربیت شده مکتب فراماسونی نیز پس از بازگشت از فرنگ در دربار و وزارت خانه های مختلف به خدمتگزاری صادقانه در راه اهداف صهیونیسم جهانی و حکومت پنهان یهود مشغول می شدند.

محمود محمود، بنا به علل گوناگونی که بر ما معلوم نیست، بدون اشاره به حکومت پنهان یهود و قدمت ۲۵۰۰ ساله آن در سرزمین ایران، بر این عقیده است که بدبختی و سیه روزی ایرانیان از آن روزی شروع شد که عنوان فراماسون در این مملکت پیدا شد و محفلهای سریشان به اشاره (گراند لژ) لندن در این سرزمین بلا زده تشکیل گردید. وی به عوارض روان شناختی نفوذ فراماسونی در بین دولت مردان به ظاهر ایرانی و دست و دل مردگی رجال خود فروخته و مصلوب الاختیار این سامان که هدفی جز خیانت به میهن و خدمت به اربابان ماوراء بحاری خود ندارند نیز توجه نموده است. وی بدروستی می داند که اتفاقات و کارهایی که در دوران پادشاهان قاجار و پهلوی روی می دهد، کار شاه نیست و دست های دیگری در کار است. او همه ی این اتفاقات را به پای سازمان فراماسونی و تربیت شدگان این مکتب می گذارد، در حالیکه این روند، یعنی مصلوب الاختیار بودن پادشاهان ایران ریشه تاریخی دارد و به زمانهایی بر میگردد که نام و نشانی از فراماسونها و اندیشه پردازان جنایتکار صهیونیسم بین المللی نبوده است. دورانی که مرده خای و استر فرمان قتل عام ایرانیان خردگرا را صادر و به اجرا در می آوردند. زمانی که طی سه روز پیاپی، ایران زمین شاهد قتل عام فرزندان شریف خود بود و در این سه روز پیکر پاک هشتاد هزار نفر از فرزندان را در دل خود جای داد.

((وقتی که انسان با دقت اعمال و شرح حال رجال درباری فتحعلی شاه، محمد شاه و ناصرالدین شاه را مطالعه می کند، می بیند تمام آن ها مانند اشخاص فرسوده، بی حال و بی علاقه، مهمل و بیچاره هستند. مثل این است که مقدرات آن ها دست خودشان نیست. از خود اراده ندارند، این ها نیستند که صاحب مملکت ایران هستند. ایران صاحب دیگری دارد که غیر از شاه و صدر اعظم است ... وقتی که میرزای ابوالقاسم قایم مقام را نمی گذارند يك سال صدارت کند و حاجی میرزای آقاسی را چهارده سال در صدارت حفظ می کنند، پیداست که کارکار شاه نیست. هم چنین میرزای تقی خان امیرکبیر را با آن قدرت و توانایی از بین می برند و میرزای آقا خان نوری را در مسند صدارت می نشانند، همه می فهمند که کار شاه نیست، این دست دیگری است که میرزای تقی خان را می کشد و میرزای آقا خان را به جایش مینشانند ... آن تشریفات که برای دخول به محفل فراماسون داده اند، هر تازه وارد از مشاهده آن تشریفات مات و مبهوت می شود، اختیار از کف او خارج است، خود را در مقابل چیزهایی مشاهده می کند که از خود بی خود می شود، در این وقت است که از او قول و قرار می گیرند و تا آخر عمر به آن محفل خود را بسته می بیند و برگشت برای او نیست و او امر آن بدون چون و چرا باید اجرا شود تا به بهشت موعود که آزادی تام و تمام سکنه جهان در آن است، برسند. آن وقت است که آزادی، برادری و برابری تمام روی کره زمین را خواهد گرفت.)) (۱۲۳)

ناهوم ساکالو Nahum Sokolow متفکر برجسته صهیونیست ادعا می کند که صهیونیسم ((غایت آمال هزاران سال بوده و در راه آن بهترین فرزندان قوم ماکوشیده و مبارزه کرده و رنج برده و جان داده اند...)) (۱۲۴)

فرزندان چون استر، سعدالدوله و رشیدالدوله همدانی که با همه توطئه گری و دسیسه چینی های ماهرانه، سرانجام در دام توطئه های دیگران گرفتار آمدند و جان بر سر اهداف نامقدس خود که همانا استحکام و اقتدار دولت پنهان یهود بود، گذاشتند.

قاضی ل. براندیز L - Brandeis یکی از معروفترین رهبران صهیونیست مقیم امریکا گفته ناهوم ساکالورا تائید می کند و مینویسد: ((از هنگام ویران شدن هیکل، یعنی قریب به دو هزار سال پیش، آرزوی بازگشت به فلسطین همیشه با یهودیان بوده است.)) (۱۲۵)

هاوارد مورلی ساکار Howard Morley Sachar یکی دیگر از مورخان صهیونیست، از صهیونیستهای انگلیس، تاکید می کند که:

((صهیون ... تنها وهم و خیال زندگان مُرده نبود. وی در قلوب یهودیان سرتاسر جهان جای داشت.)) (۱۲۶)

اما چه شد که به ناگاه در سده ی نوزدهم میلادی، صهیونیستها به یاد کتاب مقدس و وعده های فراموش شده ی پُهو در عهد عتیق افتادند؟ چه تحولی در سطح جامعه بین المللی روی داده بود که رهبران قوم باصطلاح برگزیده به فکر بازگشت به فلسطین افتادند و سالهای رباخواری و چپاولگری خود در اقصاء نقاط جهان را به عنوان پرچم مظلومیت خود بر سر دست بلند کردند و به دور آن به هیاهو پرداختند؟

قبلا نوشتیم که یهودیان به هیچ عنوان خواهان بازگشت به سرزمین فلسطین و تشکیل دولتی یهودی نبودند. آنان پس از تشکیل سازمان صهیونیسم و قبضه نمودن سازمان فراماسونری که نبض اقتصادی جهان سرمایه داری و در مراحل بعدی امپریالیسم را در دست داشت، بنا به توصیه تئوریسین ها و برنامه ریزان صهیونیسم بفرکر تشکیل دولت یهود افتادند. در کدام قاره و کدام سرزمین، اصلا برایشان مهم نبود.

پس از پایان جنگ جهانی دوم بنا به ادعای منابع صهیونیستی، ژوزف استالین رهبر اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و قهرمان پیروز جنگ جهانی دوم، پیشنهاد تشکیل چنین دولتی را در منطقه کریمه شوروی مطرح نمود. این پیشنهاد با مخالفت شدید رهبران آمریکا، انگلیس و از همه مهمتر رهبران صهیونیسم جهانی روبرو شد.

به هر جهت، فلسطین تنها نقطه ای بود که صهیونیستها خواهان استقرار در آن و تشکیل دولت نبودند. اتفاقات پیرامون کانال سوئز به دنبال بیداری اعراب منطقه و نقش حیاتی این کانال در ارتباط دنیای غرب با کشورهای آسیایی که منابع عمده مواد خام مورد نیاز کشورهای صنعتی در آنها قرار داشت، باعث گردید تا صهیونیستها و یهودیان، تحت فشار رهبران و سر دمداران صهیونیسم بین المللی و امپریالیسم، به استقرار در سرزمین فلسطین و تشکیل دولت یهود رضایت بدهند.

ماکس نوردو طی سخنانی در سال ۱۹۱۹ که در آلبرت هال لندن ایراد نمود تعهدات متقابل صهیونیستها و هیئت حاکمه ی انگلیس را یک به یک بر شمرد. وی خطاب به هیئت حاکمه ی انگلیس، از جمله گفت:

((ما می دانیم که شما از ما چه می خواهید. شما می خواهید که ما پاسداران کانال سوئز باشیم، نگهبان راه شما به هند از طریق خاور نزدیک باشیم. ما برای انجام این خدمات دشوار نظامی آماده ایم، اما باید اجازه دهید قدرتی باشیم تا بتوانیم این وظایف را به انجام برسانیم.)) (۱۲۷)

با اینحال یهودیان قصد آسیایی شدن و آمیزش با ملت های عقب مانده ی آسیا را نداشتند، به عقیده آنان سکونت قوم باصطلاح برگزیده در آسیا، توهینی به یهودیان به عنوان قوم برگزیده ی خداوند محسوب می شد!

ماکس نوردو با بی شرمی و صراحتی {هرتسل} آسا نوشت:

((ما فرهنگ اروپایی را که طی دو هزار سال اخیر اندوخته ایم همچنان حفظ خواهیم کرد... ما به این فکر که باید آسیایی شویم می خندیم... ما از نظر انسان شناسی و فرهنگ همان قدر آسیایی خواهیم شد که {انگلو ساکسنها} در امریکا سرخپوست شدند. هدف ما باید این باشد که در آسیای صغیر همان کاری را بکنیم که انگلیسیان در هند کردند...)) (۱۲۸)

آنان با این نیت قدم به سرزمین فلسطین گذاشتند که با ساکنین آسیای صغیر همان کنند که انگلیسیان با هند و انگلو ساکسن ها با سرخپوستان بومی آمریکا کرده بودند. تجربه این کار را نیز داشتند. بنا بر این با اندوخته ای از تجربیات ضد بشری و ضد انسانی چندین هزار ساله ای چون، قتل عام کردن، آتش زدن، لینچ نمودن، مثله کردن و وحشت آفرینی به همراه تیم های ورزیده ای از جنایتکاران و آدمکشان حرفه ای قدم به سرزمین فلسطین گذاشتند و دست بکار شدند!

آیا آنان در راه تحقق این هدف، یعنی صهیونیست کردن آسیایی ها، موفق خواهند شد؟

ژان کلود گیلیو، در هیجدهمین قسمت گزارش خود تحت عنوان «بدنبال مسیر صلیبیون» که در لوموند مورخ ۹ اوت ۱۹۹۳ به چاپ رسیده است، سخنان جابر برامکه نایب رئیس دانشگاه فلسطینی بیرزیت در ساحل غربی رود اردن را چنین آورده است. سخنانیکه بدرستی پاسخگوی اندیشه های خیال پردازانه و مالیخولیایی رهبران صهیونیسم جهانی، بویژه ماکس نوردو است:

((ماهیت اشغال اسرائیل فقط استعماری نیست، بلکه استعمار وطن گزین است. از زمان صلیبیون ۹ قرن می گذرد و مردمانی دیگر از راه های دور سر رسیده، میهنمان را اشغال و ملت مان را کشتار کرده و بخشی از آن را از وطن رانده اند تا خود جای او را بگیرند و دولت خاص خود را بر پا دارند. آن ها طی اقامت خود آثاری از خویش را بر سیمای اهالی بومی و نیز بر شکل خانه ها و بناها و کاخ ها برجا گذاشته اند ولی در تحلیل نهایی، آنطور که این ۹ قرن نشان می دهد مردمان و فرهنگ ها به این گوشه از جهان آمده اند و رفته اند اما آنکه باقی مانده مردم همین سرزمین است. امروز با ورود صدها هزار مهاجر از روسیه و جاهای دیگر، با همان پدیده روبرو هستیم. آن ها امیدوارند در این جا زندگی بهتری داشته باشند. کسانی که این مهاجرت را تدارک دیده اند به آنان و عده داده اند که شکنجه و پیگرد آنان به پایان خواهد رسید. اما در همین احوال، موجودیت اهالی این سرزمین نادیده گرفته می شود. آن ها را تحقیر و از وطن خود آواره میکنند. از این مقایسه باید نتیجه گرفت آن ها که از شمال آمده اند، این بار باید در این منطقه جذب شوند. جذب آنان در این منطقه غیرممکن نیست. نمونه های جذب وجود دارد، اما مهاجرین کنونی این نمونه ها را به حساب نمی آورند.))

البته در رابطه با ما و سرزمین کهن سالمان، وضع به گونه ای دیگرست. ما با اشغالگرانی بیگانه که سرزمین آباء و اجدادیمان را غصب کرده باشند طرف نیستیم و پس از گذشت هزاران سال انتظار جذب آنان را در فرهنگ و تمدن خود نداریم. ما با دولت پنهان یهود، یهودیان و فراماسونرهای روبرو هستیم که سالیان سال با ما همخانه اند و با همت پادشاهان و حکمرایان خود فروخته و بی لیاقت، نه تنها برمال و جان ما فرمان می رانند بلکه با نگاشتن تاریخ و تاریخ ادبیات بر گمراهی و ذلالت تاریخی مان می افزایند. ما ایرانیان، بر خلاف اعراب فلسطین و سایر اعراب منطقه برای ادامه حیات و جلوگیری از فرو افتادن به کام مرگ سیاهی که صهیونیستها بر ایمان تدارک دیده اند، نیاز به یک بسیج همگانی و قیام بر علیه تمام مظاهر یهودیت و دولت پنهانشان داریم!.

ولادیمیر ژابوتینسکی Jabotinsky شاعر اوکرایینی صهیونیست که عامل دولتهای غربی بود و پس از تاسیس لژیون صهیونیستها به همراه واحدهای انگلیسی برای اشغال آن سرزمین، پای به آن دیار گذاشت، اعلام داشت: ((فلسطین باید متعلق به یهودیان باشد، استفاده از شیوه های در خور برای تاسیس يك حکومت ملی یهود عنصر همیشگی و جاری سیاست ما خواهد بود. اعراب اینک می دانند که ما با ایشان چه خواهیم کرد و از ایشان چه می خواهیم. لازم است اعراب را در مقابل عمل انجام شده قرار داد و سپس بدیشان فهماند که سرزمین ما را تخلیه کنند و به صحرا بروند.))

بر اساس تصمیم سازمان ملل متحد در ماه نوامبر ۱۹۴۷، حکومت اسرائیل در سرزمینی به وسعت چهارده هزار کیلومتر مربع و جمعیتی برابر با يك میلیون و یکصد هزار نفر که مرکب از ششصد هزار یهودی و پانصد هزار عرب بودند تشکیل و به آمار کشورهای موجود بر روی صفحه جغرافیایی جهان افزوده شد.

صهیونیستها که از همان آغاز با هدف برخوردی چون برخورد امریکاییان با سرخ پوستان بومی و انگلیسی ها با هندیان، قدم به سرزمین فلسطین گذاشته بودند، در جنگ ۱۹۴۸، شش هزار کیلومتر مربع از اراضی فلسطین را با جمعیتی در حدود چهار صد هزار نفر عرب ضمیمه ی خاک خود کردند.

طبق آماري که منابع اسرائیلی در اوایل سال ۱۹۴۹ منتشر نمودند، در بیش از بیست هزار کیلومتر مربع این سرزمین اشغال شده بیش از یکصد و شصت هزار عرب باقی نمانده بودند. هفتصد و چهل هزار عرب دیگر تحت چه شرایط و اوضاع و احوالی ناپدید شدند و به کدام سرزمین رفتند؟ بر سر اموال و دارایی هایشان چه آمد؟ زمینهای مزروعی و غیر مزروعی شان را چه کسانی غصب کردند؟ چند نفر از آنان به علت پایداری در برابر نیروهای اهریمنی صهیونیسم و حاضر نشدن به ترک خانه و کاشانه خود کشته شدند؟ چه تعدادی از این بی پناهان بر اثر ابتلای به بیماری و گرسنگی حاصله از محاصره و تحریم قوم باصطلاح برگزیده یهوه جان سپردند؟

جهان تنها از گوشه ناچیزی از جنایات صهیونیستها در سرزمین های اشغالی آگاهی یافت. بدانسان که کشتار ایرانیان در مراحل مختلف تاریخی پرده پوشی شد و شمه ای از فجایع آن به گوش کسی نرسید.

((صیونیزم راه حل مسائل اقلیت یهودی را مبدل شدن به اکثریت در کشوری از آن خود، با بستگی های عمیق تاریخی و مذهبی می دانست. اگر در سال ۱۹۱۹، صیونیزم يك امید و تخیل بیش نبود، این امید درسالهای ۱۹۵۰ و ۶۰ و ۷۰ به واقعیت پیوست این تحولی تاریخی بود که هیچکس را در طی دو هزارسال یارای رقابت با درستی و فایده آن نبود.)) (۱۲۹)

قبلا نوشتیم که دولت پنهان یهود، سنگ بنای قدرت جهانی خود را در آشور و بابل بر زمین گذاشت و پس از فتح بابل بدست سربازان پارسی در محدوده جغرافیایی ایران بصورت يك تشکیلات مخوف و جهانی مخفی به حیات خود ادامه داد.

رهبان جامعه یهود به انکاء چنین سابقه ایست که اعلام می دارند، هیچ کس را طی دو هزار سال یارای رقابت با صهیونیسم نبود!

یهودیان با کوله باری از تجربیات توطئه گری، غارت، خیانت و آدمکشی که طی چندین هزار سال در گوشه و کنار جهان به ویژه در دوران جنگهای صلیبی و دو جنگ بین المللی و تجربیات امریکاییان در سرکوب خشن و غیر انسانی سرخیوستان آموخته بودند، قدم به سرزمین فلسطین گذاشتند تا کشور خود را بنیان نهند و با اعراب آن کنند که انگلیسی ها با هند و انگلوساکسن ها با سرخیوستان آمریکایی کرده بودند!

مناهم بیگین Menahem Beigin عضو پارلمان و رهبر صهیونیستها در بیست و هشتم اکتبر ۱۹۵۸ طی نطقی خطاب به نمایندگان ارتش اسرائیل گفت:

((شما اسرائیلی ها نباید تأسفی از کشتن دشمن به خود راه دهید، شما نباید با او همدردی کنید، تا اینکه این فرهنگ به اصطلاح عربی را نابود کنیم و بر خرابه های آن تمدن خود را بنا نهیم.)) (۱۳۰)

مناهم بیگین بعنوان يك یهودی متعهد و متدین، در این مورد بخصوص، فرامین خدای یهود را بکار می بندد و از دیگر یهودیان می خواهد که در راه اجرای فرامین یهوه از هیچ کوششی دریغ نورزند. زیرا یهوه چنین میگوید:

((چون بشهری نزدیک آبی تا با آن جنگ نمایی آنرا برای صلح ندا بکن. و اگر ترا جواب صلح بدهد و دروازه ها را بر روی تو بگشاید آنگاه تمامی قومیکه در آن یافت شوند بتو جزیه دهند و ترا خدمت نمایند. و اگر با تو صلح نکرده و با تو جنگ نمایند پس آنرا محاصره کن. و چون یهوه خدایت آنرا بدست تو بسپارد جمیع ذکورانش را بدم شمشیر بکش. لیکن زنان و اطفال و بهایم و آنچه در شهر باشد یعنی تمامی غنیمتش را برای خود به تاراج ببر و غنایم دشمنان خود را که یهوه خدایت بتو دهد بخور. بهمه شهرهایی که از تو بسیار دورند که از شهرهای این امتهای نباشند چنین رفتار نما. اما از شهرهای این امتهاییکه یهوه خدایت ترا بملکیت میدهد هیچ ذی نفس را زنده مگذار.)) (۱۳۱)

تعجبی ندارد اگر صهیونیست ها بیش از حد تصور جانی و آدمکش باشند و با اقوام و ملل دیگر جز با زبان زور و تهدید سخن نمی گویند! جنایت و کشتار خصیصه ذاتی یهود و از ارکان آیین او و آیین های نشأت گرفته از آیین اوست. این دستورات و فرامین طی هزاران سال با خون قوم باصطلاح برگزیده عجین شده و رهایی از این مالیخولیای وحشتناک و ضد بشری برایشان غیرممکن و غیر قابل تصور است. گرفتن خصوصیات چون جنایت، خیانت، توطئه گری و زراندوزی از یهودی به مثابه آنست که غریزه درندگی و خون آشامی را از گرگ بگیرد. کشتار و جنایت و از میان

برداشتن انسانهای روی زمین جزء عبادات یومیه صهیونیستهاست! زیرا یهوه صباوت به آنان فرمان داده است، که چون بر شهری دست یابند، هیچ نفس کشی را زنده نگذارند!

این دستور العمل دینی و مذهبی در آیین یهود، هیچگونه تفاوتی با آیه قتلوا ائمة الکفر در دین اسلام ندارد. آیه ای که آنوسی های حاکم بر ایران با اتکاء آن، هزاران نفر از بهترین روشنفکران و فداکارترین فرزندان ایران را به شهادت رسانیده و برای خشنودی و رضایت خدای زمینی یهود، روی سینه های ستبرشان که معبد خدای عشق بود لاله های سرخ کاشتند. مناهم یگین در جای دیگری، با وقاحت و بیشرمی تمام که تنها از او و همپالکی های جنایتکارش انتظار می رود، نوشت: ((برشمال که مینگریم دشتهای حاصلخیز سوریه و لبنان را می بینیم... چون نگاهمان را متوجه شرق می کنیم دره های وسیع و حاصلخیز دجله و فرات... و نفت عراق را مشاهده می کنیم و چون بر غرب نظر می افکنیم سر زمین مصریان را... ما تا مسائل ارضی خویش را از موضع قدرت حل و فصل نکنیم قادر به پیشرفت نیستیم. ما باید اعراب را به تسلیم محض واداریم.)) (۱۳۲)

این جوایست به همه کوتاه فکران و فریب خوردگانی که مبارزه و ضدیت با صهیونیسم و امپریالیسم را محکوم می کنند و به این نتیجه غلط و سراپا انحرافی رسیده اند که می شود با این جنایتکاران و آدمکشان بالفطره باب گفتگو و مذاکره را باز کرد. صهیونیست ها در هر حالتی فکر جهانگشایی و غصب سرزمینهای دیگرانند! اگر چند صباحی دست از تجاوز و پایمال نمودن حقوق دیگران کشیده و از این عمل خودداری می کنند، دلیلی بر پذیرش خوی انسانی از جانب آنان نیست. ترس از توفان و تگرگ و بهمن، وادارشان نموده تا چند صباحی صبر پیشه نمایند و به امید فرا رسیدن لحظه ی مناسب، در کنام خویش ساکت و آرام بمانند! مصداق ضرب المثل شیرین « پلنگ از ناتوانی مهربان است»، همین است! دیری نخواهد پائید که با شروع عملیات جهانگشایانه ی امپریالیسم یانکی و کشورهای عضو ناتو، بیدادگری و درنده خویی خود را آغاز نمایند و دست به قتل عام ساکنین بی دفاع منطقه بزنند!

ل. پینسکر L. Pinsker یکی از صاحب نظران صهیونیست، در اثر خویش به نام ((خودآزادی)) نوشت که: ((هر چند یهودیان به سبب اینکه خصوصیات اساسی و لازمه یك ملت را از دست داده بودند ملت به شمار نمی آمدند با این حال معنا همچنان بصورت یك ملت به حیات خویش ادامه می دادند. مردم جهان در وجود این مردم، {شبح} مشنومی را می دیدند که در میان زندگان آواره بودند... اگر ترس از دیدن اشباح در بسیاری کسان چیزی ذاتی و طبیعی باشد، و اگر این امر را بتوان تا حدی به عالم روان اسناد داد، در این صورت جای تعجب نیست که چنین هراسی با مشاهده این ملت مرده ای که هنوز جان در پیکرش هست جلوه کند.)) (۱۳۳)

اما آنان مرده و اشباح نبودند، به همین دلیل در میان جهانیان مشنوم و تفر برانگیز بودند. آنان در همه مراحل زندگی، قدرتی مخفی و متشکل بودند که ضمن زندگی در میان باشندگان سایر کشورها به جمع آوری اطلاعات و ثروت مشغول بودند. آنان در تمام دوران زندگی خود از یك مرکز فرماندهی واحد به نام دولت مخفی یهود دستور می گرفتند و روابطی تنگاتنگ با یکدیگر داشتند. زمانی که هر تسلی موجودیت صهیونیسم جهانی را اعلام کرد و تصمیم گرفت که این سازمان جهانی را به مغز متفکر جهان سرمایه داری تبدیل کند، برکوهی از تجربیات قرون و دریایی از اطلاعات در باره سایرکشورها و باشندگانشان ایستاده بود. این شبح یك شبح ترسناک و هول انگیز بود. شبح مخوف و هولناکی که رحم نمی شناخت و با شفقت بیگانه بود!

ترس و وحشت دیگران از آن بود که یهودیان از آغاز خود را نژاد برتر و قوم باصطلاح برگزیده خدای آسمانی می پنداشتند. مردم از این برتری جویی نژادی وحشت داشتند و با شنیدن چنین پیامی، دچار نفرت و انزجار می شدند. یهودیان طی هزاران سال که بدنبال ثروت و زراندوزی از این سرزمین به آن سرزمین روان بودند، همیشه این اندیشه و تفکر نفرت انگیز را با خود داشتند. حتی زمانی که کشوری نداشتند و آوارگی خود را به پرچم مظلوم نمایی تبدیل نموده و با تظاهرات دروغین بدنبال آزادی می گشتند از ابراز این عقیده ضد بشری و نفرت بر انگیز خود داری ننمودند! ل. پینسکر با بینشی صهیونیستی، نژادپرستانه و حیوانی نظر احمقانه خویش در باره { اصالت } نژاد یهود را چنین بیان میکند:

((یهودیان را نیز مانند سیاهان و زنان باید آزاد کرد. اما این امر برای ایشان، یعنی یهودیان، صورت ناجور تری دارد، زیرا که برخلاف سیاهان به نژادی اصیل تعلق دارند.)) (۱۳۴)
اندیشه و تفکر صهیونیستی ناهوم ساکالو در باره خلوص نژاد برتر یهود حتی از این نیز بی پرده تر و شرم آورتر است. وی نوشت:

((خلوص و نالودگی مطلق وجود ندارد. لیکن در میان ملل متمدن، یهودیان بی گمان خالص ترین نژادند...)) (۱۳۵)
اکنون که تا اندازه ای با اهداف سازمان صهیونیستی و تفکرات شیطانی، ضد بشری و نژاد پرستانه اندیشه پردازان آن آشنا شدیم، دنباله تاریخ نگاری صهیونیست ها را پی می گیریم.

((خشنودی یهودیان از سیستم رضا شاهی، مسئله ای است که برای بسیاری از سیاسیون غیر یهودی آزادی خواه یا چپ درک نشده است. در این رابطه باید دانست که حد انتظار این اقلیت سرکوب شده و در حال تجدید حیات، نه آزادی و دمکراسی سیاسی بلکه مساوات در حقوق اجتماعی و آزادی نسبی فعالیت اقتصادی و اجتماعی و در درجه اول قطع ستم های مستقیم و محدودیتهای تحمیلی بود.)) (۱۳۶)

از قرن‌ها پیش از این، یهودیان دارای پیچیده‌ترین، متشکل‌ترین، مخوف‌ترین و با سابقه‌ترین سازمان سیاسی جهان بودند. همانطور که بارها و بارها یادآوری کرده‌ایم، آن سازمان سیاسی با سابقه، با شبکه‌های گسترده و درهم پیچیده و مخوف، همانا دولت پنهان یهود است. سازمانی جهانی و بیرحم که از گذشته‌های دور و دراز، خود را برای بلعیدن جهان و فرمانروایی بر آن آماده کرده و با جدیت در راه تحقق این ایدئال شیطانی و ضد انسانی مبارزه میکند. همچنین یادآور شدیم که این دولت مخفی، همچون خدای زمینی یهود، یعنی طلا، وطن ندارد و به هرکجا که قدم بگذارد، آنجا را به مثابه ی وطن، زادگاه و خانه خود می‌داند. معبد این خدای زمینی که همه خدایان آسمانی و زمینی را به زیر کشیده و در برابر خود به کرنش و سجده و داشته است، در شهرهای لندن، واشنگتن، برلین، توکیو، نیویورک، قاهره، مسکو و غیره قرار دارد. با ارتشی مجهز و خونریز و پاسداری جان برکف!

آنچه سیاسیون غیر یهودی آزادی خواه و نیروهای چپ، بخصوص نیروهای رده پایین، یعنی اعضاء و هواداران که در بدنه سازمانهای سیاسی قرار داشتند، درک نکردند و پی به وجودش نبردند، همین دولت پنهان و شبکه دهشتناک بود. شبکه‌ای که اکثریت قریب باتفاق سیاستمداران و رهبران گروههای سیاسی را در چنبره مخوف خود داشته و دارد! اعلام خشنودی و رضایت یهودیان از رضا شاه نیز بنا به تصمیم و رهنمود همین دولت پنهان بود. خواه رضا شاه آزادی سیاسی میداد، خواه نمی‌داد، یهودیان موظف به پشتیبانی و حمایت از وی بودند. به قول خودشان، همین اندازه که رضاخان میر پنج امنیت شغلی و آزادی غارتگری آنان و وابستگان آنان را تأمین می‌کرد، برایشان کافی بود! اما این خشنودی و اعلام رضایت با ورود نیروهای اشغالگر متفقین به کشور، در شهریور ماه ۱۳۲۰، با یک چرخش ۱۸۰ درجه‌ای که تنها از عهده یهودیان و تاریخ نویسان آنان بر می‌آید، به عدم رضایت و ابراز تنفر و انزجار از جانب یهودیان و تاریخ نویسان صهیونیستی آنان مبدل می‌گردد. زیرا عنصر مورد اعتماد دولت پنهان یهود و قهرمان انتخابی {آبرون سایه} کارایی خود را از دست داده و بدلیل پاسداری از اخلاق و اقتصاد کهن، نمی‌تواند چون گذشته به اهداف استراتژیک صهیونیسم خدمت نماید. خود آوردند و خود بردند!

((اشغال نظامی ایران توسط متفقین در اوگوست ۱۹۴۱ (سوم شهریور ۱۳۲۰) و ورود ارتشهای شوروی و انگلیس به سلطنت رضاشاه خاتمه داد. این اشغال چرخش تند و دگرگون کننده‌ای در جامعه ایران بود. سرنگونی دیکتاتوری، آزادی سیاسی بی سابقه‌ای به ارمغان آورد که تا ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) با افت و خیزهایی ادامه یافت. از نظر اقلیت یهودی مهم‌تر از سقوط دیکتاتوری، این واقعیت بود که اشغال ایران آنان را از نابودی حتمی نجات داده است.)) (۱۳۷)

دروغ گوکم حافظه است. اما این دروغ گویی هم باید حدی و مرزی داشته باشد. آنگاه که دروغ‌گویی مرزهای متداول را بشکنند و از حد و حدود خود تجاوز کند، شکلی وقیحانه و زدالت مآبانه‌ای بخود می‌گیرد! دیگر دروغ نیست. شارلاتانیسم بی بند و بار است. در ادبیات امروز ایران چنین سخنان وقیحانه‌ای را وقاحت آخوندی (آنوسی) می‌نامند! فردی را که تا آخرین روزهای سلطنتش از وی خشنود بودند و دیگران را بخاطر عدم درکشان در رابطه باخشنودی خود از وی سرزنش می‌کردند، فوراً دیکتاتور می‌خوانند و اعلام می‌دارند که سرنگونی وی، از ادیهای سیاسی بی سابقه‌ای به ارمغان آورد!

اشغال ایران توسط متفقین در سال ۱۹۴۱ برای ایرانیان که در بیطرفی کامل بسر میبردند، بدیختی و ادبار به ارمغان آورد و باعث سرشکستی آنان در میان جهانیان گردید. جا دارد که از یهودیان ایران که خود را از بیشتر ایرانیان ایرانی‌تر میدانند پرسید، شماچه ایرانیانی هستید که از اشغال وطن تان احساس شادمانی و سرور میکنید؟

رفتن رضا شاه و آمدن محمد رضا شاه دردی از دردهای جامعه ایران و زخمی از زخمهای بجا مانده از اعصار و قرون برقلوب ایرانیان رامداوا نکرد. نتیجه این آزادیهای سیاسی و تأثیر آن برزندگی ایرانیان محروم چه بود؟ مملکت در چنگال شما و فرمانروایان دولت پنهانان کماکان باقی ماند! نفوذ شبکه کثیف و غارتگر فراماسونری بیشتر و بیشتر شد و چون غده‌ای سرطانی سرا پای جامعه ایران را فراگرفت! در نهایت بدنیاال حکومت ننگین خاندان پهلوی، یکی از منفورترین و قرون وسطایی ترین نوع حکومتهای تاریخ در ایران به قدرت رسید و ملتی شریف را به بند کشید. در نهایت بر میزان غارتگری و چپاول شما افزوده گردید!

دشمن واقعی ایران و ایرانی دولت پنهان یهود بود که خانواده‌ی هزار فامیل، اعضاء ریز و درشت سازمان صهیونیست - ماسونیک و از همه مهمتر محمد علی فروغی، آنوسی بد طینتی که برکرسی صدارت ایران تکیه زده بود، را در پناه خود داشت. رفتن رضاخان و آمدن محمد رضا هیچ دردی را دوا نمی‌کرد. چنان که پس از گذشت سالها نیز دیدیم که نه تنها دردی را دوا نکرد بلکه به نحوی غیر قابل تصور نیز بر دردها افزود!

در دوران سلطنت ۵۷ ساله پهلوی ها، دولت پنهان یهود، به کمک وطن فروشان و خائنین عضو سازمان فراماسونری، فنودالها و خوانین خود فروخته‌ای که در از ا گرفتن رشوه‌ای ناچیز حاضر بفرش تمامی مملکت بودند، با اقتدار تمام به غارتگری خود ادامه می‌داد و با قربانی نمودن فرزندان ایران، راه آینده خود یعنی دست یابی به حکومت جهانی یهود را هموار میکرد!

زمانی که متفقین بدون نظر گرفتن اعلام بیطرفی ایران در جنگ، وطن ما را به اشغال خود درآوردند و کشور ما را به فقر و فلاکت و بدبختی انداختند، آنوسی محمدعلی فروغی، به عنوان نماینده دولت پنهان یهود بر کرسی صدارت ایران نشسته بود. در پناه شوکت و اقتدار وی، تنها کسانی که هیچ گونه دغدغه‌خاطری نداشتند و با خیال راحت به

غارتگری و دسیسه چینی های خود مشغول بودند، همانا یهودیان بیش از حد ایرانی بودند. شادمانی آشکار آنان نیز ریشخندی بر ریش ملت بی خبر ایران بود که در آتش بیسوادی و جهل می سوختند و راه به جایی نداشتند!

محمد علی فروغی دلال معروف انتقال سلطنت از پدر به پسر، در سال ۱۳۲۸ هجری قمری بریاست مجلس شورای ملی انتخاب شد. وی بطور مکرر، از ۲۹ آذر ۱۳۰۴ هجری شمسی تا ۱۵ خرداد ۱۳۰۵ و از ۲۶ شهریور ۱۳۱۲ تا ۱۰ آذر ۱۳۱۴ و از ۵ شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۹ شهریور همان سال، و از ۳۰ شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۵ آذر همان سال، و از ۱۶ آذر ۱۳۲۰ تا ۷ اسفند همان سال نخست وزیر ایران گردید. او در سال ۱۳۲۱ در حالیکه وزیر دربار شاهنشاهی بود بر اثر عارضه قلبی درگذشت.

به منظور جلوگیری از سوتفاهم و ناراحتی احتمالی شاه الهی های باصطلاح وطن پرست و درباریان خدمتگزار ماسونی وطن بر باد ده که وقاحت و دریدگی را در مکتب اربابان صهیونیست - ماسونیک خود فر گرفته اند، شمه ای در باره محمد علی فروغی را به نقل از اسناد تاریخی یهودیان نقل می کنیم تا ما را متهم به ضدیت بدون تنفر با وطن پرستان و چهره های ملی و مورد تأیید شه پرستان و وطن فروشان فراماسون نکنند!

((نخست وزیر ایران در این دوران بر تلاطم محمدعلی فروغی (متولد ۱۲۵۴ شمسی) ملقب به ذکاء الملک بود. معروف است که محمد علی فروغی (متولد ۱۲۵۴ شمسی) ملقب به ذکاء الملک از خانواده ای یهودی الاصل و از یهودیان بغداد می باشد که پدر بزرگ او در اصفهان مسلمان شد. فروغی از رجال سیاسی و فرهنگی دوران پهلوی است. در آغاز سلطنت محمد رضا پهلوی، ملک الشعرا ی بهار شعر زیر را به صورت هشدار خطاب به شاه سروده است:

شاهها کنم از خبث فروغی خیرت
خون می کند این جهود ناکس جگرت
خطبه شهی و عزل تو را خواهد خواند
زانگونه که خواند از برای پدیرت (((۱۳۸)

((مسئله خشنودی اقلیت کوچک یهودی ایران از اشغال کشور خودی را می توان، در گذری ساده انگارانه، بک انتخاب بین اشغال توسط متفقین در ۱۹۴۱ و اشغال دیگری توسط آلمان در ۱۹۴۲ دانست.)) (۱۳۹)

به عقیده ما و هر انسان آزاده ای، در صورت تجاوز نیروی خارجی به کشوری، وظیفه همه باشندگان آن کشور است که به دفاع برخیزند و متجاوز را بر سر جای خودش بنشانند! نه آنکه اظهار خشنودی و سرور نمایند و از همه بدتر آنکه عده ای که خود را باشنده آن سرزمین می دانند، در مقام مقایسه دو نیروی متجاوز بر آیند و با فرصت طلبی و وقاحت آنها را به نیک و بد، زشت و زیبا، خونریز و کمتر خونریز تقسیم بندی نمایند!

آنانکه در مقابل نیروهای متفقین پایداری نمودند و جان باختند و در آن پیکار نابرابر از شرف و حیثیت و ناموس خود دفاع کردند، ایرانی بودند، یا آنانیکه تاق نصرت بستند و ورود نیروهای خصم را جشن گرفتند؟ شما دروغ گویند و غارتگران! شما از آن روی خشنود بودید که با ورود نیروهای متفقین و ظهور نیروهای نظامی ایالات متحده ی امریکا (اتازونی) در عرصه بین المللی، حلقه ای بر حلقه های زنجیر اسارتی که طی قرون و اعصار بر پای ایرانیان انداخته بودید، اضافه می شد و بر استحکام دولت پنهان تان می افزود!

یهودیان صهیونیست، که بنا به خصلت زراندوزانه و غارتگرانه خود با هر اندیشه و مذهب و آیینی که دم از برابری و مساوات بزند، دشمنی ورزیده و می ورزند، آنگاه که شبح کمونیسم را بر فراز اروپا در پرواز دیدند، به فکر چاره جویی افتادند و تصمیم گرفتند با تمام توان و نیرو آنرا در هم بکوبند و به مثابه وزنه و مانعی عظیم از سر راه تشکیل حکومت جهانی یهود بردارند. زیرا اندیشه جدید در میان کارگران و زحمتکشانی که حاصل کارشان به یغما می رفت و راه به جایی نداشتند، جذب و کشش خاصی پیدا کرده بود و هر چه زمان می گذشت، بر تعداد هوا خواهان و حامیان در سراسر گیتی افزوده می شد.

اندیشه و تفکر جدید، ضمن تشریح و معرفی دشمن حریص و آزمند کارگران و دریدن پرده ساتری که بر اندام این دشمن تبهارک دوخته بودند، آنان را به مبارزه ی متحد در برابر دشمن مشترک فرامی خواند. از همه بدتر، اندیشه جدید در میان یهودیان تهیدست نیز نفوذ کرده بود و آنان را می فریفت. این اندیشه و مبارزه جویی اغواگرانه اش به مذاق رهبران جوامع یهود و دولت پنهان آنان خوش نمی آمد!

((... هر تسلی حتی از تذکار نام سوسیالیسم بر آشفته می شد، و شاگردش «ماکس نوردو» سوسیالیسم را نشانه ی تبااهی ای از گونه ی {نیهبلیسم} و {آنتی سمیتیسم} (یهودآزاری) می دانست.)) (۱۴۰)

بر این پایه و اساس، صهیونیستها و فراماسونرها به تبلیغات گسترده و همه جانبه ای دست زدند تا این حریف تازه نفس را هر چه بیشتر در میان جهانیان و قوم باصطلاح برگزیده منزوی کنند و در فرصت مناسب ضربه ای کاری بر پیکرش فرود آورند.

{ ((یهودیت در طی تاریخ طولانی خود هرگز دشمنی چنین نداشته است... سوسیالیسم برای یهودیت و برای مسأله ملی یهود دشمنی است مهلك...

سوسیالیسم بیشتر از این لحاظ خطرناک است که قرص تلخ آن پوشش ضخیمی از شکر دارد، زیرا برای مردم تیره بخت یهود... در هیئت و به قیافه دوست و «رهای بخش» ظاهر می شود. بدیشان می گوید: «بیانید ای مردم محروم، من شما را رستگار خواهم کرد.» اما سوسیالیسم یک { خیرخواه بی غرض نیست. در ازاء کوششهای خودعوض می خواهد.)) نویسنده این سند سپس می پرسد:

((باری سوسیالیسم از یهودیان چه می خواهد؟ خیلی چیزها. نخست قربانی گوشت و خون. سوسیالیسم در صدد است نظام موجود [رژیم تزاری] را با توسل به زور براندازد، انجام چنین تحولات عظیمی بی خون ریزی متصور نیست... سوسیالیسم این سخنان را بر پرچم خویش نقش کرده است: { تاریخ نوع بشر تاریخ مبارزات طبقاتی است. } یعنی که وی فقط ماتریالیسم خام، و به دیگر سخن ندای شکم را تنها عامل تاریخ و شاید قانون منحصر به فرد زندگی می داند... سوسیالیسم در هر شکل و قالبی، ملی یا بین المللی که تجسد یابد به یک سان مهلك و مرگبار است... با این همه، اگر یهودیت بخواد به موجودیت تاریخی خویش ادامه دهد باید { پادزهر } سوسیالیسم را در وجود خویش پدید آورد.

و این درست همان چیزی است که پیش آمده است. آری، این پادزهر جنبشی است که از میان یهودیان جهان برخاسته... و صهیونیسم نام گرفته است.

صهیونیسم آفرینش و تجدید حیات است. سوسیالیسم نابودی و تباهی است. صهیونیسم وحدت و یگانگی عالم یهود است، سوسیالیسم مبارزه طبقه ای است علیه طبقه دیگر. صهیونیسم خواستار نظام نوینی است (که همان سرمایه داری باشد، ی. ا.)، سوسیالیسم بر روی این نظام شمشیر می کشد.

سوسیالیسم سد راه صهیونیسم است. از این رو این دو نه فقط دو قطب مقابل بلکه دو عنصر و از زنده هم اند، که یکی دیگری را نفی میکند. هر جا که یهودی هست به صهیونیسم هم نیاز است، و هر جا که جوش و خروش در افکار یهودیان باشد وجود صهیونیسم ضرور است.)) (۱۴۱)

مقایسه کنید با سخنان خمینی که اقتصاد را مال خر و عدالت جویان را مفسد فی الارض و محارب با خدا و دشمن بشریت می نامید.

پیروزی کمون پاریس و بر قراری اولین دولت کارگری در فرانسه، ناقوس خطر را برای دولت پنهان یهود بصدا در آورد. صهیونیست - فراماسون های غارتگر به چاره جویی افتادند تا به هر تقدیر خدای زمینی خود را از تعرض بشریت خاکی در امان دارند و اجازه ندهند که حریم کبریایی خداوند، توسط فرو پایگان و تهیدستان جامعه بشری به خطر بیفتد. چه باید کرد؟ آنوسی گری، سلاحی برنده است که طی قرون و اعصار بر پیکر تمامی ادیان و مذاهب جهان ضربه های مهلك زده و از تمام مبارزاتش سر بلند و پیروز بدرآمده است. مبارزه با هر ایدئولوژی و آیینی، در لباس یکی از طرفداران پر و پا قرص و متعصب همان آیین و ایدئولوژی!

واقعی است غیر قابل کتمان که یهودیان آنوسی، در دوران حیات منحوس خود توانستند کار نامه ارزشمند و گرانبه ای در راه خدمت به صهیونیسم بر جای بگذارند، این حیل گران مکار، نشان داده بودند که از هر مسلمانی، مسلمان تر و از هر پاپی کاتولیک تر بوده هستند. بنا بر این در آینده نیز می توانستند از هر مارکسی، مارکسیست تر و از هر کمونیستی، کمونیست تر باشند. بدون آنکه کسی بتواند پی به ماهیت توطئه گرانه آنان ببرد. راز دوام و بقای دولت پنهان یهود در طول سده ها و هزاره ها، نیز در همین اعتقاد و سر سپردگی آنوسی ها نهفته بود.

با هدف آشنائی با شیوه ی مزورانه ی آنوسی ها، به شمه ای از اظهارات یک آنوسی به ظاهر ایرانی که با زندگی مزورانه و توطئه گرانه خود، حتی هموطنان و هم کیشان یهودی خود را نیز دچار شک و تردید نموده است، توجه نمائید! ((مصاحبه گر از آقای حکیمی (یکی از آنوسی های مشهد. ج - پ) می پرسد: “ افراد خانواده شما خیلی بیش از دیگران تظاهر به اسلام می کردند تا آنجایی که حتی بقیه یهودیان مشهد نسبت به شما مشکوک شده بودند که آیا یهودی جدید الاسلام هستید یا مسلمان دو آتشه؟ ”

آقای حکیمی می گوید: “ خانواده حکیمی و بقیه خانواده های مشابه که رهبران جامعه یهودی بودند، با مسلمانان روابط نزدیک و صمیمانه ای داشتند. برخی از آنها حتی به سفر مکه هم رفتند و حاجی شدند و حجر الاسود را طواف کردند. هرکس به مکه می رفت لقب حاجی می گرفت. باید اضافه کنم که خیلی از جدید الاسلام ها در پایان قرن گذشته از مکه به بهانه زیارت مسجد عمر به اورشلیم می رفتند و از آنجا سری به کوئل معراوی می زدند تا زیارتی هم کرده باشند و به راستی حاجی شوند.)) (۱۴۲)

از میان همین خانواده های متعصب جدید الاسلام که ضمن طواف حجر الاسود (سنگ سیاه ای که در پایه کعبه کار گذاشته شده و مسلمانان آن را آسمانی و مقدس می دانند) و به جا آوردن مناسک حج، رنج سفر به کوئل (کوه) معراوی را نیز بر خود هموار می کردند تا حقیقتا حاجی شوند، آیت الله ها و حجج اسلام ها پا بعرضه وجودی گذارند و در کسوت روحانیت مبارز شیعه سرنوشت ملتی را بدست می گیرند.

از رشیدالدوله همدانی، معروف به خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی و هزاران آیت الله و حجت الاسلام حاکم بر سرنوشت ایران که در حال حاضر، با چنگ و دندان از منافع صندوق بین المللی و بانک جهانی دفاع می کنند، گرفته تا

ثقة الاسلام های پنج ریالی ای که در دوران باصطلاح مبارزات ملی شدن نفت، در شهرهای جنوبی ایران و در میان لُرهای بختیاری راه می افتادند و به نام دین به آنها می گفتند:
تو که مهر علی تو دلته
نفت ملی سی چنه ته

(تو که مهر علی را در دل داری، چه نیازی به نفت ملی داری!)

اگر در گذشته های دور، یهودیان با اسم و رسم یهودی، بر سرنوشت ما فرمان میراندند (مرده خای، استر، دانیال، سعد الدوله ...) و محرومان جامعه ی ما را به نفع دولت پنهان بیهود، چپاول و غارت می کردند، درحال حاضر دولت پنهان صهیونیست - ماسونیک یهود، به انکاء آنوسی های عبا بر دوش و عمامه بر سر، که از مسلمانان حقیقی و صادق، مسلمان تر و متعصب تر هستند، سرنوشت کشور ما را در دست دارد.

((افرامیم کهن آهارانوف، می گوید: { زمانی رسید که مسلمانان متعصب نسبت به یهودیان سوطن پیدا کردند و به این نتیجه رسیدند که اینها دارند تظاهر می کنند. برای رفع این سوطن بزرگان قوم یهود تصمیم گرفتند به حج بروند. آنها به زیارت مکه رفتند و با لقب حاجی به مشهد بازگشتند. مرحوم پدر من منتیاهو کهن، وقتی به سفر حج رفت يك تقیلم کوچک را با خود همراه برد و آن را در زیر لباس پنهان کرد. او از این تقیلم برای نماز گزاردن استفاده می کرد و در حضور صدها هزار مسلمان معتقد نماز یهودی خود را بجا می آورد. این شجاعت و قهرمانی او باور نکردنی بودچون اگر رازش آشکار می شد جزایش جز مرگ چیز دیگری نبود.)) (۱۴۳)

جزای مرگ توسط چه کسانی؟ مگر وضعیت دولتمردان ماسونیک ایران که در وطن فروشی و خیانت پیشگی، حتی از صهیونیستهای دو آتشه نیزگوی سبقت را ربوده اند، بهتر از این قهرمان احمق و متعصب بوده و هست؟ یا کاروان سالار حکومتی حج، که خود نیز از آنوسی های دو آتشه بوده و خواهد بود؟ شاید هم مردمی که به علت گرفتاری در تارهای مری و نامریی جهل تاریخی، فریب هر بیگانه و جنایتکاری را به خاطر اعتقاد و اعتماد به اندیشه ای ضد ایرانی و اجنبی ساخته می خوردند و خاک پایش را توتیای چشمان خود می کنند؟. اگر پای بندی به اسلام یهودی شده و اسارت در چنبره ی او هام و خرافات تبلیغ شده از سوی خدمتگزاران حکومت پنهان یهود و دولتهای دست نشانده شان نبود، ملت ایران که روزگاری بر فرق سرهفت اختر پای می گذشت و در همه زمینه های علمی نمونه و سرمشق جهانیان بود، تحت چه شرایطی فریب يك آنوسی هندی عبا برتن و عمامه بر سر بنام خمینی را می خوردکه خاندان منحوس و انیرانی اش نسل اندر نسل جیره خوار دولت فحیمه انگلیس و صهیونیسم جهانی بوده اند؟!

باید به تفکر پرداخت و از پدران خود پرسید و از آموزه های آینده ساز آنان در راه نجات ایران و ایرانیان پای در بند بهره جست! باید پذیرفت که پدیده ای به نام آنوسی ها و بویژه آنوسی های مشهد ریشه در تاریخ سرزمین ما دارند. تحقیق، بررسی، شناسایی و ریشه کن نمودن این پدیده منحوس و شیطانی که هزاران سال بر سرنوشت میهن در بندمان حکومت رانده است، باید در سر لوحه مبارزاتی فرزندان غیور ایران زمین قرار گیرد!

وجود افراد نینفوذی چون آیت الله واعظ طبسی در مشهد و در مقام تولیت امام هشتم شیعیان نه کاریست خرد و قابل چشم پوشی! برآستی او کیست؟ قدرتی ما فوق تمام قدرتها! بالاتر از رهبری حکومت، مجلس قانندگاناری، قوه قضائیه و سپاه و ارتش! آیا تا کنون شنیده و یا خوانده اید که او به دیدار رهبر، رییس شورای مصلحت نظام، رئیس مجلس و غیره رفته باشد؟ یقیناً نه! دیگران باید به دست بوس ایشان بروند و از حضرتشان کسب تکلیف نمایند! او در رأس الیگارش مالی عظیمی بنام تولیت امام هشتم قرار گرفته و بر ایران آنوسی زده حکومت می کند. این آنوسی بی وطن و تبهکار به نام دین و به نام امام هشتم شیعیان، بهترین زمینهای مزروعی، زمینهای شهری و باغهای استان خراسان را خریداری و محرومان آن سازمان را با فقر مضاعف رو برو ساخته است! باید اندیشید و برای این پرسش جوابی منطقی یافت! آیت الله واعظ طبسی نماینده ظاهری رهبری، سلطان واقعی خراسان، رییس مافیای توزیع مواد مخدر و همپالکی هایش کیانند؟

موسی هس Moses Hess یکی از صاحب نظران اولیه قوم به اصطلاح برگزیده یهو صباوت می نویسد:

((نکته بسیار مؤثر در باره نیایشهای عبری اینست که درحقیقت بیان روح جمعی و گروهی یهودند، یهودی متجددی که وجود ملیت یهودی را انکار می کند نه فقط يك ملحد به مفهوم مذهبی است بلکه خائن به ملت و نژاد و حتی خانواده اش نیز هست.)) (۱۴۴)

تعصبی چنین، قهرمانانی آنچنانی پرورش می دهد که در خانه خدای مسلمانان و در برابر چشمان صدها هزار مسلمان، آنهم مسلمانانی که درحال انجام مراسم و مناسک یکی از واجبات دینی خود هستند، خطر مرگ را به جان می خرد و نماز یهودی خود را به جای می آورد.

صیون لوی می گوید: ((کسانی بودند که هر روز به مسجد می رفتند تا نماز بگذارند. اینها در ظاهر مسلمان بودند. مثلاً اگر قرار بود پنج رکعت نماز بخوانند هر روز این کار را انجام می دادند. اگر در مسجد نماز نمی خواندند این فریضه مذهبی را در خانه انجام می دادند. پدر من سوره فاتحه را یاد من داده بود تا بخوانم. ولی خودش هرگاه به بازار می رفت گوشت غیرکاشر می خرید و به خانه می آورد. بعد آن گوشت را طوری سر به نیست می کردند که آثاری از آن باقی نماند. برای مصرف گوشت خوراکی خانواده ها در خفا طبق سنت یهودی گوسفند و مرغ را در خانه ذبح می کردند و به اتفاق به مصرف می رسانیدند.)) (۱۴۵)

انجام فرایض دینی، نتیجه ترس و وحشت از مسلمانان نبود، بلکه بیشتر با این هدف و منظور اجرا می شد که به مرور زمان به طبیعت ثانوی آنها مبدل شود. گر نه چه دلیلی داشت که نماز پنجگانه اسلامی در خانه ی امن یهودیان خوانده شود؟ آنهم در زمانی که نه از سازمان اطلاعات بیست میلیون نفری صهیونیستی خبری بود و نه از سربازان گم نام امام زمان امپریالیستی!

((اولین برنامه مسلمان شدن مراسم تغییر نام در داخل مساجد بود. برای یهودیان جدید الاسلام تمام مراحل زندگی به دو صورت مختلف انجام می گردید: در خارج از خانه، مسلمان و در پستو یا زیر زمین خانه، یهودی. آقای حکیم يك یهودی مشهودی است و می گوید: { به هر نوزاد از همان سالهای اول تولد چنین تهمیم می شد که در يك وضع بحرانی استثنایی قرار دارد و باید يك زندگی دو گانه داشته باشد. به ما گفته می شد در مقابل غیر یهودیها نباید اصلا از رویه زندگی داخلی خود صحبت کنیم. این راز داری مطلق از روزی که بچه ها عقل رس می شدند طبیعت دوشان گردید. به این ترتیب همه یهودیان جدید الاسلام دو نام داشتند: مثلا اسم مسلمانی پدر بزرگ من شیخ ابوالقاسم بود و اسم عبری اش بنیامین، اسم مسلمانی پدر من ابراهیم و اسم عبری اش ابراهام بود، مرا در خارج از خانه موسی صدا می کردند. و اسم داخل خانه من موشه بود. در دوران زندگی پدرم بسیاری از یهودیان اسامی غلیظ مسلمانی داشتند.)) (۱۴۶)

کدام يك از سازمانهای سیاسی یا سیاسی - مذهبی ایرانی یا غیر ایرانی از چنین استحکام و انسجامی برخوردار بوده و هستند؟ احزاب و سازمانهای سیاسی، در چه برهه ای از زمان توانسته اند از چنین تشکیلات منسجم و غیر قابل نفوذی بهره مند گردند و راه نفوذ دشمن را سد نمایند؟ به اعتراف دوست و دشمن، حزب توده ی ایران یکی از قدیمی ترین و متشکل ترین احزاب سیاسی ایران است! این حزب در اولین دوره ی فعالیت علنی و غیر علنی خود در فاصله ی سالهای ۱۳۲۰ - ۱۳۳۲ اقدام به تشکیل سازمان نظامی ای نمود که بصورت مخفیانه فعالیت می نمود! پس از کودتای امریکا - انگلیسی سال ۱۳۳۲ علیه دولت دکتر محمد مصدق و غیرقانونی شدن فعالیت های حزب، سازمان نظامی حزب، زیر پیگرد رژیم و ماموران فرمانداری نظامی قرار گرفت و با همه انسجام تشکیلاتی و فداکاری و از جان گذشتگی اعضا و هواداران خود توانست تا سال ۱۳۳۵ دوام بیاورد و از لو رفتن تشکیلات و متلاشی خود جلوگیری نماید! در دوره دوم فعالیت حزب در ایران که از سال ۱۳۵۷ آغاز و در اردیبهشت ماه ۱۳۶۲ پایان پذیرفت، سازمان مخفی و تشکیلات نظامی همین حزب، قبل از دستگیری اعضا حزب در تشکل های علنی متلاشی و فعالین آن در پشت میله های زندان های قرون وسطایی رژیم آتوسی ها قرار گرفتند!

در حالیکه تشکلهای یهودی، برای یکبار هم لو نرفتند و کسی نتوانست از طریق کودکان خرد سالشان نیز به وجود چنین تشکلاتی پی ببرد و بداند که آنان دارای يك زندگی دوگانه در بین مسلمانان هستند! این است راز موفقیت و پیشرفت یهودیان در طول تاریخ، موفقیتی که در نهایت منجر به سازمان دهی تشکیلات صهیونیست - ماسونیک برای فرماندهی و آقایی بر جهان گردیده است!

چنین تشکیلات و سازمان منسجمی که اعضای چنین فدا کار و از جان گذشته در اختیار دارد، براحتی می تواند در میان مارکسیستها و احزاب سیاسی آنان نیز نفوذ کند و مارکسیست - صهیونیست های وفادار به دولت پنهان یهود و صهیونیسم جهانی تربیت کند! بدون آنکه دغدغه تأثیر پذیری اعضا و نفوذیهای مخفی و چهره عوض کرده ی خود را داشته باشد.

((اما سالیانی چند پس از تأسیس سازمان جهانی صهیونیستها و آنگاه که مسأله تطبیق کتاب مقدس با وضع زمان به شکل حادی مطرح بود سازمان صهیونیستها کوشید در برابر مردم زحمتکش یهود، خاصه یهودیان ممالک اروپای شرقی، در هیئت و لباس { انقلابی } و { سوسیالیستی } ظاهر شود.)) (۱۴۷)

سازمان صهیونیست - ماسونیک با چنان پشتوانه و انسجام آهنینی که بر شمریدیم وارد عمل شد و بر علیه شبحی که بر فراز اروپا به پرواز در آمده، و می رفت تا در اندک مدتی کل جهان را به زیر پر خویش بگیرد، به مبارزه برخاست. مبارزه ای بی امان و خستگی ناپذیر!

پیروزی کمونیسم و تحقق جامعه ای بدون طبقات اجتماعی غیر همگون، به معنی مرگ سرمایه داری و پایان دادن به سیطره ی چندین هزاره ی دولت پنهان یهود بود که سنگ بنای آن در "میان رودان" و در سرزمین آشور بر زمین گذاشته شده بود. دولتی که در اسپانیا، پرتغال، عثمانی و در بار خلفای عباسی تجربیات عظیمی بدست آورده و طی جنگهای صلیبی، جنگهای جهانی اول و دوم و هزاران جنگ و درگیری منطقه ای و قومی، به یکی از قسی القلب ترین، جنایتکارترین و سفاکترین قدرت روی زمین مبدل شده بود.

مبارزه مرگ و زندگی بین این سازمان مخوف و بشریت در بند بصورت علنی و پیگیر آغاز شده بود. رهبران جامعه یهود و سازمان صهیونیست - ماسونیک، حاضر نبودند در برابر این اندیشه ی نو پا که حتی برای یهودیان فقیر و بی چیز نیز دارای جذبه بود، عقب نشینی کنند و بر خاکستر تجربیات چندین و چند هزار ساله خود به ماتم و نوحه سرایی بنشینند.

آنان از دریاها و طوفانی و پر تلاطم گذشته و هزاران موج سهمگین و کوبنده آزادیخواهی و برابری طلبانه را پشت سر گذاشته بودند. از قیام اسپارتاکوس و زنگیان گرفته تا جنبش مزدکیان و خرمینیان و مبارزات حق طلبانه سرخ پوستان و سیاه پوستان در ایالات متحده امریکا و افریقای سیاه، مبارزات کمونارهای کمون پاریس و بلشویکهای انقلاب کبیر اکتر، انقلاب چین توده ای و کوبای انقلابی و مبارزات رهائی بخش سده های اخیر در چهار گوشه ی جهان.

اما اندیشه و تفکر جدید محدود به يك منطقه جغرافیایی و يك ملیت مشخص نبود، که بر اکتی بتوان آنرا به خاک و خون کشید و نظریه پردازانش را در برابر خداوند زمینی قربانی نمود. مبارزه ای بود عالم گیر و در جبهه ای به وسعت جهان. در گیر شدن با چنین مبارزه ای، آنهم در جبهه ای به وسعت جهان، تاکتیک و استراتژی خاص خود را می طلبید و به تخریب گرانی ویژه و کار آزموده نیاز داشت. در این پیکار هستی سوز همچون گذشته، سرکوب و خشونت نشان دادن دولتهای دست نشانده و گوش به فرمان نیز کافی نبود.

تربیت آنوسی های مارکسیست! آخرین حربه و دست آورد ماشین توطئه و دسیسه صهیونیسم علیه این جنبش نو پا و بالنده بود. جنبشی که در میان محرومان و زحمتکشان جامعه بشری ایجاد کشش و جاذبه می نمود و به نحوی غیر قابل تصور قلوب آنان را تسخیر می کرد! سوسیالیسم و کمونیسم را می بایست به کمک آنوسی های مسلط و کار آزموده ای که اصول مارکسیسم و فلسفه ی ارائه شده از سوی بنیان گذاران این مکتب نو پا را می شناختند، از درون متلاشی کرد و خصلت آرمانگرایانه اش را هر چه بیشتر کمرنگتر و عامیانه تر نمود. چرا که تئوری ارائه شده از سوی مارکس و انگلس، خود را به عنوان يك ایدئولوژی جهانی و نجات دهنده ی کارگران و زحمتکشان جهان معرفی نموده بود و صراحتا اعلام می داشت که مارکسیسم، ایدئولوژی و سلاح زحمتکشان در مقابل استعمارگران و چپاولگران بین المللی است!

((اکثر بنیان گذاران سوسیالیسم اروپا، از جمله کارل مارکس، لاسال، ویکتور آدلر، ادوارد برنشتین، کارل هبریش و بسیاری دیگر یهودی بودند. به گزارش پلیس تزاری، هفتاد در صد انقلابیون روسیه یهودی بودند. در سال ۱۹۰۳، همین رقم به تئودور هرتسل پنجاه در صد گزارش شد...))

در میان رهبران بلشویک، لنین به قول آمریکاییها { يك چهارم یهودی بود } . تروتسکی مؤسس ارتش سرخ و مرد شماره دوم حزب بلشویک، زینویف، کامنوف، رادک و اکثر رهبران اولیه حزب (بجز استالین و اورژنیکزه) یهودی بودند. سوردلوف “ Sverdlov ” نخستین رئیس جمهوری شوروی یهودی و وزیر خارجه استالین تا قبل از صلح موقت با آلمان نازی مردی یهودی به نام “ Litvinov ” بود. حتی وزیر دادگستری پس از انقلاب بلشویکی نیز يك نفر یهودی مذهب بود که... هرگاه شرکت صدها هزار یهودی را در احزاب سوسیالیست صیونیست و اتحادیه کارگران یهودی BUND، که از ارکان تشکیل بعدی کشور اسرائیل شدند، به مجموعه فعالیتهای یهودیان روسیه اضافه کنیم، مثوی هفتاد من کاغذ شود.)) (۱۴۸)

صهیونیست ها، سریع دست بکار شدند و سریعتر از آنکه فکری کردند، موفق شدند مهره های حساس و باسواد خود را در محلهای کلیدی و رهبری احزاب کمونیست وارد نمایند! خطری جدی از بیخ گوش رهبران جامعه یهود گذشته بود! گر چه مبارزه هنوز پایان نیافته بود و اندیشه جدید رو به آینده داشت!

با نگاهی سطحی و گذرا به تاریخچه اتحادیه کارگران یهودی BUND از نظر واقعیت های تاریخی و مقایسه آن با ادعاهای تاریخ نگاران یهود، که معتقدند اگر فعالیت این سازمان ضد کارگری و ضد کمونیستی را به مجموعه مبارزاتی یهودیان روسیه اضافه کنیم، مثوی هفتاد من کاغذ شود، در خواهیم یافت که صهیونیست ها پیش از موعد مقرر به خواسته های خود و آنچه در سر می پروراندند دست یافته بودند. روح حاکم بر جهان “ یهودیت ” به یاری آنوسی های نقاب دار، مَهر و نشان خودش را بر انقلاب اکتبر و اندیشه ی مارکسیسم - لنینیسم یا مارکسیسم روسی زده بود!

بوند BUND عبارت بود از سازمان و تشکلی کارگری که کارگران یهودی مستقر در لیتوانی، لهستان و فدراتیو روسیه را در خود متشکل نموده و از منافع آنان جانبداری و دفاع می نمود. این سازمان، پس از آنکه رهبران صهیونیسم جهانی و جامعه یهود، واقعیت وجودی سوسیالیسم را پذیرفتند و بفکر چاره جویی و مبارزه با آن افتادند، در سال ۱۸۹۷ در کنگره ی مؤسسان گروههای سوسیال دمکرات یهودی در ویلنو تشکیل شد. این سازمان بطور عمده عناصر نیمه کارگر و پیشه وران یهودی ساکن در غرب روسیه را متحد و به دور محور خود گرد آورد. در کنگره ی اول حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه که در سال ۱۸۹۸ تشکیل شد، بوند BUND که عنوان سازمان خودمختاری را داشت که تنها مسائل کارگران یهودی را رهبری می کرد، به حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه پیوست.

در کنگره دوم حزب سوسیال دمکرات روسیه پس از آنکه کنگره درخواست این سازمان در باره برسمیت شناختنش بعنوان یگانه نماینده کارگران یهودی را رد کرد، از حزب خارج گردید و در سال ۱۹۰۶ هم زمان با اوج گرفتن امواج انقلاب در روسیه، براساس تقاضای این سازمان و تصمیم کنگره چهارم مجدداً به حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه پیوست.

بوندیست ها در داخل حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه همواره از جناح به اصطلاح اپورتونیست حزب، یعنی اکونومیست ها و منشویک های انحلال طلب پشتیبانی می کردند و برضد بلشویکها و بلشویسم یعنی جناح انقلابی و مصمم حزب برای رهبری طبقه ی کارگر روسیه در انقلاب و بر چیدن بساط مستبد تزاریسم، مبارزه می نمودند.

در سال ۱۹۱۷ در جریان انقلاب بورژوا - دمکراتیک روسیه، بوند BUND از دولت موقت ضد انقلابی پشتیبانی نمود. با پیروزی انقلاب اکتبر و پیروزی بلشویکها، این سازمان به صفوف ضد انقلاب پیوست و بطرفداری از دشمنان انقلاب سوسیالیستی اکتبر دست به مبارزه زد. رهبری بوند BUND در سالهای مداخله مسلحانه ی بیگانگان و جنگ داخلی به نیروهای ضد انقلابی گارد سفید پیوست و در کنار دشمنان مردم شوروی و انقلاب اکتبر، اقدام به مبارزه ی مسلحانه نمود.

به دنبال شکست دشمنان خارجی و داخلی و نا امید شدن صهیونیستها از به شکست کشاندن انقلاب اکبر و بازگرداندن روسیه به دوران پیش از انقلاب، رهبران بوند BUND که از مبارزات ضد انقلابی خودطرفی نبسته بودند، در ماه مارس ۱۹۲۱ انحلال سازمان خود را اعلام نمودند و با شتاب به خارج از مرزهای شوروی گریختند تا در آینده سکان رهبری و هدایت دولت نو پای اسرائیل را در دست بگیرند. اکثریت اعضای این سازمان ضد کارگری و ضد انقلابی به علت قرار داشتن در رده های پائین سازمانی و نداشتن امکانات فرار، به صفوف حزب کمونیست اتحاد شوروی پیوستند و بر اساس مقررات همگانی در حزب کمونیست (بلشویک) عضویت پیدا کردند.

از سوی دیگر صهیونیست هایی که در چهار چوب حزب کمونیست فعالیت می نمودند و ظاهراً هیچگونه وابستگی سازمانی با بوند BUND نداشتند نیز به توطئه گری و نفاق افکنی مشغول بودند. صهیونیست ها در درون حزب کمونیست شروع به سازمان دهی یهودیان نمودند و دست به تلاشی وسیع و همه جانبه زدند تا انقلاب نو پای روسیه را از درون به شکست بکشاند و بورژوازی شکست خورده و نیمه جان را از نو بر کرسی فرمانروایی بنشانند.

سازمان صهیونیست - ماسونیک در مدت زمانی کمتر از دو سال که از پیروزی انقلاب اکبری گذشت، حاصل بذری را که کاشته بود، درو کرد و خود را برای بذری پاشی های بعدی آماده نمود!

((از آنجا که صیونیزم نهضت ملی یهودیان است و منافع بلا واسطه آنها را مطرح میکند، برخلاف کمونیزم پیش گفته، همواره در صد بیشتری از جمعیت یهودیان را در بر می گرفت. در همان دوران پریجان پیروزی انقلاب بلشویک با آن وزنه سنگین یهودی اش، یعنی در سال ۱۹۱۹، یهودیان روسیه در انتخابات شرکت کردند. از ۴۹۸ هزار رأی دهنده یهودی، ۴۱۷ هزار تن به صیونیست ها (عمداً سوسیالیستهای صیونیست) رأی دادند و روشنفکران کمونیست و رهبران یهودی کشور خود را متعجب کردند.)) (۱۴۹)

تعجب جهانیان، آنگاه به اوج خود رسید که حکومت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، هفتاد سال پس از پیروزی انقلاب اکبر، پیروزی در جنگ جهانی دوم و نجات بشریت از چنگال خونآشام فاشیسم، چون توده ای برف در مقابل آفتاب گرم تابستان آب شد و در میان شنهای روان توطئه و خیانت مدفون گردید. پیروزی نهایی نصیب یهودیان و دولت پنهان صهیونیست - ماسونیک آنان شد که در حال حاضر نبض اقتصاد و سرنوشت کشوری پارچه پارچه شده و بروز سیاه نشسته را که روزگاری نه چندان دور و دراز، یکی از ابرقدرتهای جهان و یاری دهنده دهها کشور در حال توسعه بود، در ید قدرت خود دارند و بر ناجیان و زندگی بخشنندگان خود فرمانروایی می کنند!

((پنجاه تا هشتاد درصد از کمونیستهای رومانی، از جمله "آناپوکر" وزیر خارجه آن کشور پس از جنگ دوم جهانی، اکثر رهبران حزب کمونیست مجارستان و دولت بعد از جنگ آن، تمامی رهبران حزب کمونیست لهستان به جز دبیرکل، یهودی بودند که بعدها اکثرشان در تصفیه های ۱۹۵۶ و ۱۹۵۸ کنار گذاشته شدند.

در اوایل قرن بیستم، اکثریت و به قولی کلیه مؤسسين و رهبران حزب کمونیست مصر و سازمانهای وابسته آن نهضت، از جمله اتحادیه های عظیم کارگری مصر، یهودی بودند. حتی "موزس هس" پدر صیونیزم، ابتدا از متفکرین طراز اول سوسیالیزم در اروپا بود. بدین ترتیب جای هیچ تعجب نیست اگر یهودیان ایرانی، با دانستن بخشی از حقایق بالا، علاوه بر علل پیش گفته، در چهارچوب جمعیت نسبتاً قلیل خود که به هیچ وجه قابل مقایسه با در صدهای مشابه در جوامع اروپایی و روسیه نبود، جلب حزب توده ایران گردیدند.)) (۱۵۰)

سرنوشت احزاب و سازمانهای کمونیستی طرفدار اتحاد جماهیر شوروی، همان سرنوشتی بود که حزب کمونیست شوروی به عنوان برادر بزرگتر و ستاد فرماندهی جهانی کمونیستها، از فردای پیروزی انقلاب کبیر اکبر در انتظارش نشسته بود.

نفوذ عوامل صهیونیسم و امپریالیسم در ارگانهای بالای حزب کمونیست اتحاد شوروی، بی تأثیر بر سرنوشت و سیاست گذاری دیگر احزاب کمونیست در سایرکشورهای جهان نبود! هر گونه ادعایی خلاف این واقعیت، از پایه و اساس نادرست و بدور از حقیقت خواهد بود!

دروازه اردوگاه باصطلاح سوسیالیسم واقعا موجود به يك نسبت و به يك اندازه بر روی یهودیان باز بود. آنان به راحتی می توانستند در محدوده ی اردوگاه به فعالیت بپردازند و بعضویت احزاب کمونیست و تشکلات مارکسیست - لنینیستی در آیند. بنا بر این هر گونه ادعایی مبنی بر عدم وجود نفوذی های صهیونیسم و امپریالیسم در رهبری این احزاب و گروهها از پایه و اساس نادرست و بدور از واقعیت است.

نگاهی به صفحات اول روزنامه های ارگان احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیستی ایرانی که تا آخرین روز حیات اتحاد جماهیر شوروی که رفقای دفترسیاسی و عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، رفقا بوریس یلتسین رئیس جمهور فدراتیو روسیه، لئونیدکراوچوک رئیس جمهور جمهوری اوکراین و استانیسلاو شوشکیویچ رئیس جمهور جمهوری روسیه سفید (بلاروس) در شهر مرزی برست در بلاروس انحلال اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را اعلام نمودند، سخنان میخائیل گارباچف را با آب و تاب به چاپ میرسانیدند و پایبندی و رهبران صهیونیست کشورهای سرمایه داری به خواب کردن و اغفال اعضا و هواداران خود ادامه می دادند، بزرگترین گواه آن واقعیتی است که بر شمرديم!

این احزاب و سازمان های مدافع حقوق زحمتکشان، هفتاد سال پس از پیروزی انقلاب اکبر، يك شبه چهره سوسیالیسم را (نه سوسیالیسم واقعا موجود را) غیر انسانی و آزادی ستیز دیدند! آنان در چرخشی یکصد و هشتاد درجه ای در

کنار گارباچف، بوش، هلموت کهل و دیگران، خواهان سوسیالیسمی انسانی و مدافع منافع تمام بشری شدند. موضع گیری و سیاستی کاملاً اپورتونیستی و ارتجاعی. احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیستی طرفدار شوروی بدین دلیل به اتخاذ چنین سیاستی روی آوردند و نظریات ارتجاعی میخائیل گارباچف صهیونیست - ماسونیک را پذیرفتند و به اشاعه آن همت گماشتند، که از استقلال عمل بر خور دار نبودند و تحت تاثیر آنوسی های جا خوش کرده در رهبری گوش به فرمان مسکو داشتند. مسکو نیز موظف به اتخاذ سیاستی بود که صهیونیسم بین المللی و نظم نوین جهانی می طلبید!

شکست جمال عبدالناصر در جنگهای شش روزه و رمضان و بقدرت رسیدن انور السادات در مصر، کشتار دسته جمعی آزادیخواهان و میهن پرستان ایرانی در زندان های رژیم آنوسی های عمامه بر سر، از هم پاشیدگی اردوگاه سوسیالیسم و بدنبال آن، بقدرت رسیدن لخ و السا نماینده سازمان ماسونی درلهستان و اعدام چائوشسکو و همسرش در رومانی بدست اعضا سازمان صهیونیست - ماسونیک و نمایندگان صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، حمله ی عراق به کویت و انتقام کشی ناتو از مردم بی دفاع عراق، جنگ در گرجستان و آبخاز و تاجیکستان، جنگ بین آذربایجان و ارمنستان، کشتار مردم چین توسط ارتش روسیه و پارچه پارچه نمودن شوروی و یوگسلاوی از جمله مسائلی هستند که باید در اطراف آنها، در چهارچوب توطئه گری صهیونیستها و نقش بلامنازعه دولت پنهان یهود و سازمان فراماسونری بررسی و تحقیق نمود.

در رابطه با جذب یهودیان به حزب توده ایران که علاوه بر قدیمی ترین و منسجم ترین حزب سیاسی جامعه ایران پس از انقلاب مشروطیت به این طرف، حزبی مارکسیست - لنینیستی و از اعضا خانواده احزاب برادر محسوب می شد نیز با توجه به اینکه تاریخ نگاران و محققین صهیونیسم، گاه و بیگاه به صهیونیست بودن اکثریت یهودیان ایران اشاره می کنند، در همان راستای دستورات و فرامین سازمان جهانی صهیونیسم و پدران روحانیانشان انجام گرفته است. بر پای اولین نشست اعضا مؤسس حزب توده ایران در خانه سلیمان میرزای اسکندری، که افتخار عضویت در جمع برادران ماسونی را داشته و انتخاب وی بعنوان رهبر افتخاری حزب را نباید از نظر دور داشت و بی تأمل از کنارش گذشت. زیرا شرکت و انتخاب وی که مسلمانی معتقد بوده و افتخار همراهی و همسفری با خمینی در سفر حج را داشته، بعنوان رهبر یک حزب مارکسیستی، نمی توانسته بدون اطلاع و اجازه ی برادران ماسونی و گراند لژ لندن تحقق یافته باشد.

چون فرصت طلبان و مارکسیست - صهیونیستهای وطنی، که بدنبال مستمسکی میگردند، ادعا خواهند نمود که حزب توده ی ایران، در آغاز به عنوان یک حزب مارکسیستی، قدم به دنیای سیاست گذاشته و از این روی شخصیتی چون اسکندری دبیری آنرا پذیرفته است، ذکر این نکته لازم است که بنا به ادعای رهبران حزب و اسناد و مدارک موجود، بنیانگذاران این حزب، بازماندگان حزب کمونیست ایران بودند که به تازگی از زندان رضا خانی رهائی یافته بودند. و این موضوع نمی توانست از دید سازمان ماسونی و شخص سلیمان میرزا اسکندری پوشیده بماند.

تاکنون خاطرات عده زیادی از رهبران سابق و اعضا برجسته ی این حزب که دورانی طولانی در تاریخ سیاسی ایران بعنوان یکی از با سابقه ترین احزاب سیاسی حضور داشته است، منتشر شده و در دسترس همگان قرار گرفته است. همه ی این خاطرات و نوشته ها در مجموع بیانگر جدال هائی هستند، که در بین رهبران و جناحهای مختلف موجود در این حزب وجود داشته است. بصورتی که میتوان همه ی آنها را دفاعیه دروغین افراد از خود و گردگیری با دیگر حرفان نامید. هیچ یک از این خاطره نویسان قصد برملا کردن اسرار، بالا زدن پرده و بازگویی حقایق موجود در باره این حزب و عملکرد آن در تاریخ ایران را نداشته اند!

در حالیکه ناگفته های بسیاری در باره این حزب که چند دهه در تاریخ سیاسی و مبارزاتی مردم ایران حضور فعال داشته، و هر بار تعداد زیادی از روشنفکران و نخبگان کشور ما را دست بسته به جلا دادن خون آشامی که منافع امپریالیسم و صهیونیسم را پاسداری می کنند، تسلیم نموده است، وجود دارد.

عده ای از رهبران و سکانداران حزب، افشاگری و گفتن حقایق را مخرب و گامی در جهت منافع امپریالیسم و دشمنان مردم ایران می دانند. در حالیکه جواب به این سئوالات و گشودن نا گفته ها، نه تنها چهره ی سوسیالیسم را کدر نخواهد کرد و از ارزش خون آن عزیزان نخواهد کاست، بلکه باعث شفافیت اندیشه و روشن نمودن راه آینده خواهد شد. رهبران و دست اندر کاران این حزب نه تنها گامی در راه افشای اسرار پشت پرده این حزب و ضرباتی که از ناحیه صهیونیست ها و فراماسونها بر پیکرش فرود آمده برداشته اند بلکه خود بر بی اعتباریت در میان مردم و جوانان ایرانی افزوده اند. سکوت آگاهانه این رهبران و سکانداران و ضربات جبران ناپذیر ادواری به این حزب، باعث تقویت این شایعه می شود که بنا به ادعای تاریخ نگاران صهیونیست، مقدرات این حزب نیز چون بیشتر احزاب کمونیست جهان، از جمله حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی در دست یهودیان و صهیونیسم بین المللی بوده است!

جواب به سئوالاتی از قبیل، نفوذ صهیونیسم، نفوذ فراماسونری، نفوذ ساواک، سیاست حاکم بر حزب، میزان نفوذ حزب کمونیست اتحاد شوروی بر سیاست و موضع گیریهای حزب، میزان دنباله روی از سیاست اتحاد جماهیر شوروی، شکست حزب در سالهای ۱۳۳۲ و ۱۳۶۲، قربانی شدن بهترین فرزندان ایران در برهه های گوناگون تاریخی به جرم هواداری از این حزب، تکرار اشتباهات مشابه در طول تاریخ فعالیت، خالی کردن میدان مبارزه در بزنگاههای تاریخی و عدم حمایت احزاب برادر، بویژه حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی در وقت گرفتاری و سرکوب خشن و صدها سئوال مشابه، جایی در این گونه خاطرات و ضد خاطرات ندارند.

با نگاهی گذرا و سطحی به تک تک این خاطرات و ضدخاطرات که اکثرا پس از شکست سوسیالیسم واقعا موجود و سقوط اردوگاه سوسیالیسم و اطمینان از محور اتحاد جماهیر شوروی از نقشه جغرافیایی جهان و خشکیدن آبی که ریشه در آن بود به رشته تحریر درآمده اند، درمی یابیم که همه اعضاء رهبری حزب و مسئولین رده بالای آن، جاسوس، وابسته، چاپلوس، حقوق بگیر (کا - گ - ب) و غیره بوده اند، بغیر از خاطره نویسی بیچاره که به علت وطن پرستی و پاک دامنی و انتقادهای اصولی و سازنده، همیشه از طرف رفقای رهبری و رفقای شوروی مورد بی مهری و غضب قرار گرفته و صدای اعتراضش به گوش هیچکسی نرسیده است. برای نمونه نگاه کنید به خاطرات آقایان پرویز اکتشافی و ایرج اسکندری و دکتر نورالدین کیانوری.

شاهزاده سرخ، که عضوگروه ۵۳ نفر و یکی از بنیان گذاران حزب توده ایران و عضو برجسته رهبری این حزب بود، از سال ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۷ بر کرسی دبیر اولی این حزب جا خوش کرد و سکان آنرا در دست گرفت. وی از نزدیک شاهد وقایع آذربایجان، دخالت باقر اوف رئیس جمهور آذربایجان شوروی در امور داخلی ایران و آذربایجان، کودتای انگلیسی - آمریکایی ۲۸ مرداد ۳۲ و اتفاقات بعدی بود، بطوریکه می توانست اطلاعات ذیقیمتی را در اختیار ایرانیان و نسل جوان ایرانی بگذارد تا چراغ راه آینده آنان گردد.

شاهزاده، زمانی که احساس کرد آفتاب عمرش بر لبه ی بام است و باید به بیک مرگ لبیک گوید، قلم در دست گرفت و زبان گشود تا خاطراتی از خود به یادگار بگذارد. او به کمک دو نفر از همزمان سابقش، آقایان بابک امیرخسروی و فریبون آنرورکه از صفوف حزب توده ایران جدا شده و حزب جدیدی بنیان گذاشته بودند، خاطراتی در چهار جلد برجای گذارد. خاطراتی که بیک قهرمان دارد و بیک ضد قهرمان. ضد قهرمان فردیست خشن، تکرو، بی پرنسیپ و دیکتاتور نام نورالدین کیانوری که در آستانه انقلاب بهمین به اشاره رفقای شوروی به دبیر اولی حزب برگزیده شده و تا بهمین ماه ۱۳۶۱ که به زندان افتاده در این سمت باقی مانده و چون دیکتاتوری خشن و چوپانی پر قدرت بره های بی زبان حزبی را پائین و بالا نموده و سپس آنها تسلیم جلا نموده است! البته ناگفته پیداست که قهرمان هم طبق معمول، شخص خاطره نویسی است!

بقیه نیز چنینند و دست کمی از مستوره ارائه شده ندارند. کشتار افسران خراسان، کشتار مردم بی پناه و بی دفاع آذربایجان پس از شکست فرقه دمکرات در این خطه و سکوت شوروی، کشته شدن میر جعفر پیشه وری رهبر فرقه دمکرات آذربایجان توسط باقراف و به قدرت رسیدن غلام یحیی دانشیان، تبعید ده ها و صدها ایرانی وطن پرست به سیبری با اشاره ی غلام یحیی دانشیان و تصمیم باقراف، کشتار و اعدام ایرانیان پس از به قدرت رسیدن حکومت کودتا، نفوذ افسران سازمان مخفی حزب زحمتکشان مظفریقای کرمانی در بین افسران توده ای، بازی با سرنوشت حزب و ملتی در ازاء قرار داد فروش پنیاز از سوی بلغارستان و بستن رادیو بیک ایران، (زنده یاد ابوتراب باقر زاده تا آخرین روزهای حیات پر بارش، نسبت به کلمه پنیاز حساسیت داشت.) نقش صهیونیسم و امپریالیسم در این کشتارها و سکوت یا همراهی دولتمردان و رهبران حزب کمونیست برادر، حزب کمونیست اتحاد شوروی با امپریالیسم و صهیونیسم. رد مرز نمودن صدها نفر از ایرانیان فراری و تحویل دادن آنان به پاسداران رژیم جهل و جنایت خمینی (زنده یاد محمد علی جعفری و...)، به بند کشیدن ده ها توده ای مبارز در زندان (پل چرخ) کابل، اسرار قتل یوسف تیموری از اعضاء مشاور کمیته مرکزی حزب در شهر زرنج افغانستان، سرنوشت اسناد و مدارک و دارایی های حزب در مسکو، آذربایجان، عشق آباد، دوشنبه، مینسک، برلین شرقی، کابل و پراگ پس از سقوط اردوگاه سوسیالیسم و همکاری مسئولین حزبی این جمهوری ها با جمهوری آنوسی ایران و بنیاد مستضعفان و جانبازان، از جمله مسایلی هستند که خاطرات و ضد خاطرات های موجود به آنها نمی پردازند. سکان داران فعلی حزب هم که عادت به جوابگویی و پاسخ ندارند!

دفاع جانانه و بدون قید و شرط از میخائیل گارباچف و برنامه پرسترویکا و گلاسنوست وی، تا آخرین لحظات حیات اتحاد شوروی و دبیر اولی نامبرده. دفاع از نظم نوین جهانی عالیجناب بوش، پشتیبانی از محمد خاتمی و جریان اصلاح طلبی در کنار ایالات متحده امریکا و اسرائیل، مسکوت گذاشتن کشتار زندانیان سیاسی توسط رژیم آخوندی و عدم مبارزه در راه افشاء محاکمه توده ایها در پشت درهای بسته و اعلام دلایل اعدام صدها نفر از اعضا حزب در سال ۱۳۶۷، معیار سنجش و تشخیص صداقت و وفاداری اعضاء حزب و توضیح این مسئله که چرا کشته شدگان بلا استثناء اعضاء وفادار به حزب و آرمان طبقه کارگر بوده و در مقابل دلیل خیانت زنده ماندگان فاجعه ملی، به آرمان طبقه کارگر و هزاران چرای دیگر، همه و همه بدون کوچکترین اشاره و توضیحی مسکوت گذاشته می شوند تا روزی دیگر و اجازه فعالیت مجدد دیگری در ایران و به قربانگاه فرستادن خیلی دیگر از مشتاقان رهایی زحمتکشان!

اگر تا دیروز موضع گیری حزب توده ایران به حساب سیاست اتحاد شوروی در قبال حکومت ایران و دنباله روی این حزب گذاشته می شد، امروز با توجه به عدم حضور اتحاد شوروی در صحنه ی بین المللی، سکوت رهبران این حزب در مقابل خیانت های آشکار حکومتگران آنوسی ایران به ملت ایران و خون به ناحق ریخته شده فرزندان ایران را به چه حسابی باید گذاشت؟

برای مثال، موضوع نفت شمال و پشتیبانی حزب توده ایران از واگذاری امتیاز آن به اتحاد شوروی، یکی از دلایل خیانت این حزب و مواد اتهامی تمام اعضاء و هواداران آن در بیدارگاههای رژیم پهلوی و حکومت آنوسی های حاکم بر ایران بوده و هست. به چه دلیل رهبران این حزب در مقابل واگذاری امتیاز نفت ایران به شرکت توتال و دیگر شرکتهای نفتی امریکایی و اروپایی و دوره گردی رهبران حکومت آنوسی به دور جهان برای فروش سرمایه های مادی و معنوی

ایران و زدن چوب حراج به زندگی ملتی دردمند و گرفتار سکوت اختیار نموده اند و صفحات نشریات خود را به میدان مبارزه و روشنگری بر علیه این اقدامات ضد ملی تبدیل نمی کنند تا حداقل از حیثیت خود در برابر اتهامات وطن فروشان واقعی دفاع نموده باشند؟ چرا آنان از متحدین اصلاح طلب خود در مجلس و قوه مجریه نمی خواهند تا نسبت به افشای این قرار دادها و آگاه نمودن زحمتکشان و مردم ایران اقدام نمایند؟

پس از افشای نقش مستقیم خمینی، چهره ی مردمی، ضد امپریالیست و دمکرات انقلابی روحانیت مبارز شیعه و رهبر انقلاب در کشتار زندانیان سیاسی، پافشاری و لجاج در ادامه جنگ ایران و عراق، روابط پنهان با اسرائیل و امریکا و فجایع گوناگونی که به نابودی مملکت و سیه روزی ایرانیان منجر شده است، کلی گویی و حواله گناهان به حساب جناحی از حکومت راه به جایی نخواهد برد و دریچه ای در پیش چشمان آیندگان نخواهد گشود.

از سوی دیگر، واقعیت تلخ و غیرقابل گریز اینست که همیشه میزان اطلاعات بازجویان، بازپرسان و رؤسای بیدادگاههای حکومتی، در باره عملیات و نحوه فعالیت اعضاء و هواداران این حزب و سایر سازمانهای سیاسی موجود در ایران، از اعضاء و هواداران این جریانها بیشتر و گسترده تر بوده است. چرا؟

می توان به آسانی گناه را به گردن افراد بریده، نفوذی های دشمن و رفقای نیمه راهی انداخت که به آرمان حزب و سازمان و منافع خلق خیانت ورزیده و به دشمن پیوسته اند! اما این همه ی ماجرا نیست! نفوذی ها، بریده ها و رفقای نیمه راه کیانند؟

چرا این اطلاعات و جریان بند و بست های پنهان در اختیار اعضاء و هواداران حزب و سازمان گذاشته نمی شود تا در برابر دشمنان خود و افراد بریده ای که به دشمن پیوسته اند، غافل گیر نشوند و پس از گرفتاری در چنگ دشمن، خود را بازی خوردگانی کوچک و حقیر احساس نکنند؟ چرا بریدن افراد و ترك سنگر مبارزه از سوی آنانی که به آرمان حزب و سازمان و منافع زحمتکشان معتقد نیستند، به اطلاع اعضاء و هواداران نمی رسد؟ چرا و به چه دلیل، همین افراد خود فروخته و همکاری نموده با دشمن، در شرایط خاص بعدی به صفوف حزب یا سازمان می پیوندند و در نقاط حساس و کلیدی به کار گمارده می شوند؟ آیا دستانی پنهان و معجزه گر در کار نیستند و خط و مشی حزب و سازمان مدافع حقوق زحمتکشان را سامان نمی بخشند؟

این مقال را بیش از این مجال نیست. تا فرصتی دیگر! بنابر این میپردازیم به بقیه ماجرا، یعنی پیوستن یهودیان به حزب توده ایران! شاید در لابلای این سطور و داده های تاریخی به پاره ای از این چراها، جواب داده شود و بر اذهان علاقه مند و جوینده روشنی بیفکند!

گفتیم که از آغاز مهاجرت یهودیان به ایران، آنان شوش را بهتر از بابل و شوشتر را بهتر از سرزمین موعود دیدند. در کوتاه مدت دریافتند که پادشاهان، بزرگان و سیاستمداران ایران نیز بی حمیت تر و وطن فروش تر از آشوریان و بابلیان هستند و بر راحتی می توان آنانرا به خدمت گرفت!

دولت پنهان یهود که سنگ بنای موجودیتش را در سرزمین آشور بر زمین گذاشته بود، پس از گشوده شدن دروازه های بابل به شوش نقل مکان کرد و بر آن شد تا به هر قیمتی که شده این کشور زرخیز را به تصرف خود در آورد. همانطور که در گذشته توضیح دادیم، در این کارم وفق هم شد و پس از پیروزی تازیان و تشکیل امپراطوری اسلامی، از ایران بعنوان تخته پرشی برای دست اندازی و تصاحب جهان استفاده کرد. دولت پنهان یهود دوران بلوغ و پختگی سیاسی اش را در اسپانیا و پرتغال گذراند و به همراه کریستف کلمب و واسکو دوگاما، سفرای خود را راهی سرزمین های جدید در غرب و شرق عالم نمود.

پس از تشکیل سازمان صهیونیسم و اتحاد نامیونس با سازمان جهانی دیگری به نام فراماسونری که بعدا به تصرف کامل دولت پنهان درآمد، چنگ اندازی بر منابع مالی جهان و به خدمت گرفتن رهبران کشورهای جهان و دولتهای آنان که پاسداران حریم کبریایی خدای زمینی یهود یعنی طل ابودند، آغاز گردید. اوج گیری مبارزات ضد سرمایه داری و پیدایش اندیشه کمونیسم، صهیونیست - ماسونیک ها را به فکر مقابله، مبارزه و سرکوب این اندیشه و هواداران روز افزون آن انداخت. اندیشه ای که موجودیت آنها را از برون و درون تهدید می کرد و معبد نفوذ ناپذیر خدایی را هدف قرار داده بود که همه خدایان زمینی و آسمانی را از پرده های او هام و پندار بیرون کشیده و به نحوی از انحا زمینی شان کرده بود. و دیگر هیچ يك از این خدایان معجزه گر و توانا در برابرش جرأت مقابله و زور آزمایی نداشتند.

حزب توده ایران نیز، عضو خانواده احزابی بود که چنین ادعایی داشتند و خود را مروج و مبلغ این اندیشه ی ضد صهیونیستی - ضد امپریالیستی می دانستند. آنهم در سرزمینی که از آغاز تمدن بشری و طلوع خورشید شهر نشینی، تصاحب و بلعیدنش هدف یهودیان و دولت پنهان آنان بوده است.

مصادف شدن آغاز فعالیت حزب توده ایران، با پیشرفت ماشین جنگی آلمان هیتلری در اروپا و سراسر جهان، زمینه نفوذ و چنگ انداختن بر ارگان های رهبری این حزب توسط رهبران جامعه یهود و دولت پنهان آنها را آسان می کرد! آنهم در کشوری مانند ایران که نه تنها پایگاه اولیه دولت پنهان یهود بود، بلکه فراماسونی نیز در آن صاحب تاریخچه ای کهن و پایگاهی معین و مشخص بود. لژ بیداری از جمله لژهای فراماسونی بود که در ایران، بویژه در بین سیاستمداران کهنه کار قدیمی دارای وزنه و اعتباری قابل توجه بود و قدرت و توانایی های چشم گیر و خاص خودش را داشت. در صفحات پیشین در باره قدرت و میزان نفوذ این لژ در بین ایرانیان، مختصری سخن رانیدیم و اشاره نمودیم

که حتی افسران و کارگزاران انگلیسی کمپانی هند شرقی از کمک و مساعدتهای برادران ماسونی خود در ایران برخوردار بودند و در صورت نیاز، از آنان یاری می جستند.

((از سوی دیگر حزب توده به مثابه تنها حزب فرآگیر آزدیخواه و ضد فاشیست، که هنوز به تبلیغات و ارائه آیدئولوژی کمونیستی نپرداخته بود، در برابر گروهها، روزنامه ها و عناصر ایرانی هوادار آلمان قد علم نمود. به همراه ده ها هزار جوان روشنفکر، کارگر و کاسب ایرانی، جوانان یهودی نیز در وسعتی بی سابقه به دور حزب توده و سازمانهای صنفی غیر حزبی وابسته بدان گرد آمدند.)) (۱۵۱)

جذب بی سابقه روشنفکران، کارگران، کشاورزان و پیشه وران ایرانی به حزب توده، بیشتر نه تنها بخاطر ضد فاشیست بودن حزب، بلکه با هدف نجات از دیکتاتوری بی بند و بار وابسته و برقراری عدالت اجتماعی بود.

پاسداری از دستاوردهای انقلاب مشروطیت و ادای احترام به خون مجاهدین مشروطه خواه که دستخوش دیکتاتوری و خودکامگی رضاخان شده بود، رهایی از چنبره اسارت چپاولگرانه استعمار، استقلال کشور و حاکم شدن ایرانیان بر سرنوشت خویش، اصلاحات ارضی بنیادین به نفع روستاییان و کشاورزان، توسعه و گسترش صنایع مادر، حمایت از تولیدات داخلی، کاهش ساعات کار روزانه، برابری حقوق مردان و زنان کارگر، بیمه محصولات کشاورزی در مقابل بلایای آسمانی و آفات نباتی، بیمه های اجتماعی، ایجاد خانه های سالمندان، جلوگیری از کار کودکان کمتر از ۱۶ سال که هنوز هم در ایران رواج دارد و هر ساله هزاران کودک معصوم را در کارگاههای نمودر و تاریک آجر پزی ها و قالی بافی ها، قبل از رسیدن به سن بلوغ پیر و فرسوده می کند، تحصیل و بهداشت رایگان و غیره از جمله خواسته هایی بود که در برنامه حزب توده ایران گنجانیده شده و بر روی آنها تبلیغ می شد. این تبلیغات در میان روشنفکران، مهین پرستان و زحمتکشان ایرانی که درد وطن داشتند ایجاد جذب و کشش می نمود. دردهایی که هیچکدامشان درد میهمانان خوش نشین یهودی ماکه با هدف غارتگری و زندگی در کنار چشمه های شیر و عسل و نهرهای لبالب از شهد و انگبین به این سرزمین کوچیده بودند، نبود!

یکی از مسایل و معضلات جهانی، که حزب توده نیز در آن دوران، درگیر با آن بود و بر علیه اش مبارزه می کرد، نظام و آیدئولوژی فاشیستی بود. این آیدئولوژی شوونیستی و ضد بشری که همانند جانوری درنده و خون آشام حیات انسانها و جامعه بشری را تهدید به نابودی و انهدام می کرد و کشور جوان شوراها را مورد حمله وحشیانه و ددمنشانه خود قرار داده بود، قبل از هر چیز دست پخت و ساخته و پرداخته رهبران جامعه یهود، دولت پنهان یهود و سازمان جنایت پیشه صهیونیست - ماسونیک یعنی مغز متفکر دولت پنهان یهود بود که "چمبرلن"، خانواده ی روجیلد Rothschild و صهیونیست های جنایت پیشه اروپایی آنرا رهبری و هدایت می کردند. موضوعی که رهبران جامعه یهود ایران نیز بخوبی از آن اطلاع داشتند و بدون دغدغه خاطر و بدون هراس از آن، در چراگاه سرسبز خدوندی میچریدند و به اجرای توطئه های خود ادامه می دادند. بنا بر این کشش و جذب یهودیان به این حزب مارکسیستی - لنینیستی که علم طغیان بر علیه سرمایه داری و یهودیت حاکم بر جهان را بر افراشته بود، هدفهای دیگری را در پی داشت.

پرواند آبراهامیان Abrahamian Ervand می نویسد:

((گرچه حزب توده برای همه اقلیتهای مذهبی برابری، حقوق کامل شهروندی و اصلاحات غیردینی را وعده می داد، تنها در میان مسیحیان نفوذ چشمگیری به دست آورد و در کل علی رغم عضوگیریهای فردی، در بین سنی ها، بهاییان، یهودی ها و زرتشتی ها موفق نبود بهاییان به حزب توده و دیگر احزاب نزدیک نمی شدند، زیرا تعقیب و آزار خشونت آمیزی که پیشینیان آنها، متحمل شده بودند آنان را به دوری از سیاست به ویژه سیاست رادیکال تر غیب میکرد. یهودی ها نیز پس از یک دوره علاقه مندی کوتاه مدت به حزب توده در سالهای جنگ، بیشتر به صهیونیسم گرایش پیدا کردند و مهاجرت حدود ۵۰۰۰۰ یهودی ...) (۱۵۲)

البته آبراهامیان، در مورد بهاییان و عدم جذبشان به سیاست، آنهم سیاست رادیکال به استدلالی نتصر گونه روی می آورد و به ساده کردن قضایا می پردازد. شیوه ای که در میان سیاستمداران و تاریخ نگاران ایرانی سابقه ای طولانی و با سابقه دارد. سیاست تا آن جا که می توانی دروغ بگو، و آنگاه که نتوانستی دروغی به هم بیافی، قضیه را ماست مالی کن!

بهاییت از آن زمان که در گیر و دار جنگ و جدال بین یحیی نوری، ملقب به صبح ازل و برادرش حسینعلی نوری بهاء الله، مستقیماً زیر چتر حمایت سازمان فراماسونری قرار گرفت، دست از مبارزه و شرکت در احزاب سیاسی و جنبش های رادیکال کشید و چون همزاد صهیونیست خود به پستوهای تاریک توطئه گری و دسیسه چینی پناه برد.

((قوه ایکه در آغاز با فراماسون ها کاملاً یار شد و فراماسون ها هم از آن ها کاملاً یاری کردند، در میان هوا خواهان نهضت باب بود. بابیان برای رهایی از زجر و عقاب دربار قاجارها به هر بیگانه ای پناه بردند و البته فراماسون ها زودتر از همه به یاری ایشان برخاستند و پس از آن که بهاء الهی (میرزاه حسینعلی . ج - پ)، پیدا شد و گروهی به او گرویدند و بهایی شدند و گروه دیگر در عقاید سابق ماندند و از صبح ازل (میرزاه یحیی . ج - پ) پیروی کردند و ازلی نام گرفتند، بیشتر بابیان سابق و ازلیان لاحق به فراماسون ها وفادار ماندند؛ ولی در روز اول اساس چنان نهاد شده است که طرز عمل و اصول فراماسون ها را بهاییان نیز تقلید کرده و همچنان به وسیله دستگیری و بیش تر منافع مادی یکدیگر کار خود را استوار و مستحکم می کنند.)) (۱۵۳)

علاوه بر این، آنان که با تاریخ سر و کار دارند و متون برجای مانده از گذشتگان را مورد مطالعه قرار می دهند، بخوبی می دانند که سرکوب، شکنجه، اعدام و خفقان در طول تاریخ بشریت رواج داشته و چون امری مقدس و پذیرفته شده، از طرف همه حکومت‌های ارتجاعی و ضد مردمی اعمال شده و می شود! اگر این شیوه های ضد بشری و غیر انسانی نتیجه بخش و کارگر می بود و می توانست جلوی پیشرفت و تکامل جامعه بشری را سد نماید، جهان ما شاهد هیچ گونه تحول و پیشرفتی نمی بود و انسان در پایانه ی قرن بیستم، همچنان در پناه غارهای تاریک و درختان سر بلند زندگی می کرد! شکنجه، اعدام، زندان و غیره نتوانسته بشریت را از تلاش و جامعه را از حرکت و پویایی باز دارد! انگیزاسیون و شکنجه های قرون وسطایی رهبران جامعه یهود و ارباب کلیسا چه نتیجه ای ببار آورد؟

مگر طرفداران اندیشه ها و تفکرات دیگر، در ایران زمین، تحت تعقیب و آزار خشونت آمیز قرار نمی گرفتند یا نمی گیرند؟ مگر در حال حاضر و همین لحظاتی که این سطور بر روی کاغذ آورده می شوند، هزاران نفر از فرزندان مبارز و جان برکف ایران زمین در زندانهای قرون وسطایی رژیم آنوسی های حاکم با مرگ دست به گریبان نیستند و تحت شکنجه های وحشیانه و دد منشانه ی جلادان و آدمکشان تربیت یافته اسرائیل، امریکا، انگلیس و آلمان قرار ندارند؟ مزدکیان در يك تصفیه حساب خشونت آمیز، ۶۰۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰ نفر قربانی دادند. اما این سرکوب وحشیانه باعث نگردید تا دست از مبارزه بکشند و مرگ را انتظار بکشند! به گواهی تاریخ مزدکیان نام و نشان خود را بر تمام نهضت ها و جنبش های ایرانی و در مواردی جهانی زدند و از مرگ نهراسیدند. تمام نهضت ها و جنبش های ایرانی، پس از حمله عرب رنگ و بوی مزدکی داشته اند. برای نمونه قیام سرخ جامگان به رهبری بابک خرمین، بر علیه خلفای عباسی و استیلای عرب، يك جنبش مزدکی تمام عیار بود! توجیه و لاپوشانی خیانت و اشتباه این گروه و آن گروه در لابلای کلمات و سطور، علاوه بر اینکه تاریخ مصرفش گذشته و دردی از دردهای جامعه را درمان نمی کند، باعث رسوایی و بدنامی نویسنده آن نیز می شود.

علاوه بر این، آبراهامیان به عنوان يك تاریخ نگار، چشم بر روی بسیاری از واقعیت های موجود می بندد و نه تنها تلاش می کند تا از افشای اسرار پشت پرده جلوگیری کند، بلکه پاره ای از حقایق گفته شده را نیز پرده پوشی می نماید. او بدون در نظر گرفتن خطرات رهبران و کادرهای حزب توده ایران و دیگر فعالین سیاسی تاریخ معاصر ایران که با همه نواقص و اغراض شخصی و گروهی به افشای گوشه هایی از حقایق موجود اشاره نموده اند، حتی منکر نفوذ عوامل انگلیس و امریکا در صفوف سازمانهای سیاسی ایرانی بویژه حزب توده ایران می شود. وی، تابستان ۱۹۹۰، در یکی از سخنرانیهای خود در حضور جمعی از ایرانیان مقیم امریکا تحت عنوان “ فکر توطئه چینی در فرهنگ سیاسی ایران ” چنین می گوید:

((من حدود بیست سال روی بایگانی های دفتر امور خارجه انگلستان تحقیق کرده و در این جستجوها همیشه کنجکاو بوده ام که بدانم نوع همکاری یا حتی نفوذ داخلی انگلیسیها در سازمانهای سیاسی ایران دقیقاً چه بوده است. در این تحقیقات هیچ نوع همکاری با حزب توده دیده نمی شود که این برای من تعجبی نداشت. اما تعجب اینکه حتی مدرکی در مورد نفوذ مخفیانه در تشکیلات حزب توده هم وجود ندارد. کارمندان انگلیسی، در اسناد خصوصی و محرمانه، غالباً از این شکایت می کنند که هنوز نتوانسته اند به داخل کادرهای اصلی حزب توده نفوذ کنند با آنکه همه سعی شان را هم کرده بودند.)) (۱۵۴)

این در حالیست که دکتر نورالدین کیانوری، دبیر اول حزب توده ایران در یکی از حساس ترین دوران فعالیت این حزب در ایران بعد از انقلاب، نظری خلاف این دارد و صراحتاً می گوید که:

((تأثیر شکست فرقه بر حزب فوق العاده سنگین بود. حزب به تمام معنا و تا دقیقه آخر از فرقه حمایت کرد و باز بدون اطلاع حزب این عقب نشینی انجام گرفت، بدون اینکه حزب اطلاع داشته باشد و خود را آماده کند. معمولاً برای چنین آمادگی یکی دو ماه وقت لازم است و چنین نشد. چرا؟ يك دلیل این است که مقامات شوروی به رهبری حزب توده ایران آن اعتماد را نداشتند و می ترسیدند که موضوع از آنجا درز کند. ... شورویها معتقد بودند که احتمال اینکه بالاخره امریکا، انگلیس، اینتلجنس سرویس و سیا، در رهبری حزب نفوذ کرده باشد هست. این احتمال را همیشه باید داد. من می گویم که آنها این احتمال را مد نظر داشتند و لذا ...)) (۱۵۵)

امنون نتصر، تاریخ نگار صهیونیست، برخلاف ادعای آبراهامیان بر این عقیده است که:

((در درون کمیته مرکزی حزب توده يك نفر یهودی و در اداره نشریات آن، بیش از ده نفر نویسنده طراز اول یهودی (؟) عضویت داشتند. همچنین در حوزه های دانش آموزی، دانشجویی و حتی کارگری حزب توده، وجود ده ها مسئول یهودی گزارش شده است. بسیاری از رهبران کنونی جامعه یهودی و رهبران یهودیان ایرانی در ۴۰ سال گذشته، زمانی در حزب توده یا سازمانهای وابسته بدان فعال بوده اند.)) (۱۵۶)

شما حق دارید که از برملا کردن و افشای نام بسیاری از رهبران جامعه ی یهودی و رهبران یهودیان ایران، که در چهل سال گذشته در حزب توده ایران و سازمانهای وابسته بدان فعال بوده اند، خود داری کنید. همانطور که آبراهامیان، موظف است وجود نفوذی های انگلیس و امریکا را در میان صفوف حزب توده ایران لاپوشانی نماید و رد پاهای آنان را پاك سازی کند. در مقابل، ما نیز محق هستیم که ببرسیم! البته نه از شما! بلکه از رهبران و ساکنان این حزب توده ایران! که آن ده نفر نویسنده طراز اول یهودی چه کسانی بودند؟ چند نفرشان بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در کنار دیگر توده ای ها اعدام شدند یا به زندان افتادند؟ نقش آنان در لو رفتن سازمان نظامی حزب توده ایران یا برعکس، حفظ این سازمان

چه بود؟ این مسئولین یهودی که تابع و مبلغ سیاست حزب توده ایران بودند، چرا شعار معروف حزب { کودتا را به ضدکودتا تبدیل میکنیم } را به مرحله اجرا در نیاوردند و اعضاء و هواداران حزب را که بیصبرانه منتظر تصمیم فرمان رهبران بودند، به میدان مبارزه نکشاندند؟

بدون شك یهودیان پنهان در رهبری و هیئت تحریریه نشریات حزب توده ایران همه از آنوسی های چهره عوض کرده و از عناصر جدید الاسلام و معتقد به صهیونیسم بوده اند. افراد و اشخاص با نفوذی که حتی با داشتن مسئولیت های سنگین در رهبری حزب توده ایران، افتخار شهادت در کنار افسران سازمان نظامی و اعضاء ساده حزب را به دست نیاوردند. آنانکه وظیفه داشتند با کشاندن گلهای سر سبد جامعه و ارتش به صفوف حزب و سپس تسلیم آنان به حکومت جنایت و جلادان فرمانداری نظامی، به آرمان پدران و نیاکان جنایت پیشه خود خدمت نمایند! زیرا نامی و نشانی از این یهودیان در میان اسناد و مدارک حزبی مربوط به سالهای قبل و بعد از وقوع کودتای امریکایی - انگلیسی مرداد ۱۳۲۷ نیست!

حتی آبراهامیان نیز با همه توان و موقعیتی که داشته و دارد، از وجود افراد یهودی در رهبری حزب توده ایران تا مقطع کودتای ۲۸ مرداد اظهار بی اطلاعی می کند و همه ۳۳ نفر اعضاء رهبری منتخب کنگره دوم حزب در فروردین ۱۳۲۷ را مسلمان می خواند. او در این رابطه می نویسد:

((همه این سی و سه نفر از خانواده های مسلمانان بودند. بیست و چهار نفر در خانواده های متوسط یا پایین به دنیا آمده بودند، نه نفر دیگر نیز از خانواده های برجسته روحانی، تاجر و اشراف بودند. اما در سال ۱۳۲۷، تنها يك نفر از آن نه نفر ثروتمند به شمار می آمد.)) (۱۵۷)

تاریخ نگاران یهود و مزدوران فراماسون آنان که شیوه ی تاریخ نگاری را در معبد خدای زمینی یهود و زیر نظر اساتید اعظم لژهای فراماسونی، در انگلیس و امریکا و فرانسه و پیشکسوتانی چون رشیدالدوله همدانی آموخته اند، بنا به خصیصه ضد بشری و ضد ایرانی خود حاضر به افشای حقایق در این باره نیستند و نخواهند بود. چرا که آنان با هدف و نیت زودن حافظه ی تاریخی ایرانیان و مخدوش کردن تاریخ این سرزمین، پای به میدان گذاشته اند. پرسش اساسی این است که رهبران حزب توده ایران، مدعیان نجات زحمتکشان و نخبگان عالم سیاست که خود را پیشآهنگ طبقه کارگر ایران و میهن پرستان انقلابی می دانند، چرا پس از مطالعه نوشته های آبراهامیان و ادعاهای امنون نتصر، حاضر به شکستن دیوار سکوت نیستند و جوابی هر چند کوتاه به این تاریخ نویسان بی طرف و امانت دار نمی دهند؟ اصلاً نظر این رهبران که خود را پیروان ارانی و روزبه و غیره می دانند و بر اسب عاریتی رهبری کارگران و زحمتکشان ایران سوارند، درباره شیوه تاریخ نگاری یهودیان و ادعاهای این چنانیشان چیست؟ آنان که خود را مارکسیست - لنینیست و طرفداران فلسفه علمی می دانند، می توانند با شهادتی روزبه وار عقیده شان را در باره ی رساله ی مارکس در مورد یهودیت بیان کنند؟

جواب روشن است! ما بر این باوریم که این رهبران، به هیچ عنوان و تحت هیچ شرایطی، حاضر به پاسخ گویی و موضع گیری سریع در برابر ادعاهای تاریخ نگاران صهیونیسم نیستند! زیرا، حزب توده ایران، به عنوان عضوی از اعضاء احزاب برادر، تافته جدا بافته نبوده و از وضعیتی بهتر از حزب کمونیست اتحاد شوروی که به مدت هفتاد سال همه ی احزاب کمونیست جهان را رهبری کرده و حداقل از اواخر دوران استالین و آغاز دوران به قدرت رسیدن نیکیتا خروچف به بعد، در کنترل مستقیم صهیونیسم و فراماسونهای معروف و مشهور روسیه قرار داشته، برخوردار نبوده است.

وضعیت حاکم بر حزب کمونیست اتحاد شوروی و ماهیت دبیر اول و اعضاء دفتر سیاسی و کمیته مرکزی حزب در سالهای پایانی حیات اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالیسم، بر همگان روشن و مبرهن است. اکثریت اعضاء دفتر سیاسی حزب موجوداتی ضد کمونیست و ضد حاکمیت اتحاد شوروی سوسیالیستی بودند و در میان ۳۶۰ نفر اعضاء شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به تعداد انگشتان يك دست افراد معتقد و مردمی وجود نداشت! در حال حاضر نیز، مردم محروم و زحمتکش جمهوری فدراتیو روسیه و سایر جمهوریهای باقی مانده از شوروی سابق، در چنبره غارت و چپاول پیشآهنگان دیروز پرولتاریا، اعضاء بوروی سیاسی و نمایندگان شورای عالی شوروی که بیشترشان رهبران فعلی لژهای فراماسونی و نوکران حلقه بگوش صهیونیسم جهانی هستند، گرفتارند و با مرگی سیاه و رفت انگیز دست و پنجه نرم می کنند!.

آن عده از رهبران حزب توده ایران در سالهای ۲۰ تا ۱۳۳۲ که پس از وقوع کودتا، در برابر رژیم امریکایی - انگلیسی محمد رضا شاه پهلوی زانو زدند و بر سر نجات جان کثیف خود به چانه زنی پرداختند و در نهایت تن به همکاری با سازمان اطلاعات و امنیت رژیم دادند به انضمام آن دسته از اعضاء رهبری و مسئولین حزبی، حزب توده ایران که در زندانهای جمهوری اسلامی در کنار آدمکشانی چون لاجوردی ها، سعید امامی ها و حسین شریعتمداری ها قرار گرفتند و همزمان و همسنگران دیروز خود و اعضاء و هواداران دیگر گروهها و سازمانها را به باد کتک و شکنجه می گرفتند و سحرگاه هان بر روی سینه های پاکشان بذر سرب می پاشیدند، افرادی سست عنصر و بریده نبودند! تفاوت بین فردی که در زیر شکنجه های توانفرسا و حیوانی می شکند و تسلیم می شود با فردی که دست به شکنجه و آزار و اذیت همفکران خود می زند و يك شبه در ردیف جنایتکاران قرار می گیرد! این افراد همه و همه دست پروردگان صهیونیسم و امپریالیسم و عضو ثابت قدم سازمان فراماسونری بوده که در میان رزمندگان و مبارزان جا سازی شده اند!

آن گروه از مسئولین و صاحب منصبان کمونیستی که در شهرهای کابل، باکو، مسکو، مینسک، دوشنبه و عشق آباد، از انجام هیچ گونه جنایت و خیانتی در حق رفقا و هم‌زمان خود کوتاهی نمی‌نورزیدند و تعداد زیادی از آنان به مجرد سقوط اردوگاه سوسیالیسم واقعا موجود و پارچه پارچه شدن اتحاد شوروی، آخور عوض نمودند و به دامان آنوسی‌های حاکم بر ایران رجعت نمودند، یا به خدمت امپریالیسم و سازمانهای تبلیغاتی و جاسوسی غرب در آمدند تا در سنگر واقعی خود به مبارزه بر علیه خلق‌های محروم ایران ادامه دهند از این جمله اند.

براستی آن عضو رهبری و مسئول سازمان کشوری که قبل از خشک شدن خون رفقای به خاک و خون خفته خود در خاوران، با دسته گل رُز به استقبال آنوسی‌های غفاری و سفیر جمهوری آنوسی‌ها می‌رود و مقدم او را به خاک تاجیکستان به ظاهر استقلال یافته خوش آمد می‌گوید، سر در کدام آخور صهیونیستی - فراماسونی دارد؟ آن عضو رهبری و مسئول سازمان کشوری که به عنوان مسئول حقوقی سفارت خانه جمهوری آنوسی‌ها در جمهوری ترکمنستان به کار مشغول می‌شود و به شناسایی و معرفی مخالفین رژیم آنوسی، در این جمهوری می‌پردازد، چطور؟ دون ژوان کابل، صهیونیست‌های جنایتکار باکو و پرونده سازان و خود فروشان مینسک چطور؟

سقوط اردوگاه سوسیالیسم واقعا موجود و پارچه پارچه شدن اتحاد جماهیر شوروی به تعدادی از سئوالات بدون پاسخ گذشته جواب داد. امروزه بر همگان روشن است که اکثریت قریب به اتفاق اعضای رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی، بویژه اعضای کمیته مرکزی و دفترسیاسی این حزب (رؤسای جمهوری اکثر جمهوری‌های جدا شده از شوروی سابق به غیر از جمهوری بلاروس، جمهوری فدراتیو روسیه که از اعضای برجسته {کا-گ-ب} بوده و اوکراین، اعضا دفتر سیاسی و کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی سابق هستند!) و از جمله میخائیل گارباجف، در لژهای فراماسونی افتخار عضویت داشته و از آخور صهیونیسم بین الملل ارتزاق می‌کرده اند.

میخائیل گارباجف، ادوارد شوارنداز، سابچاک شهردار لنین گراد، شوشکیویچ اولین رییس جمهور بلاروس، نظربایف، یلتسین، کراوچوک اولین رییس جمهور اوکراین، حیدر علی اف و غیره از اعضای برجسته حزبی بوده اند که حزب توده ایران، احترامی بیش از حد و حدود برادری برایش قایل بوده و دستورالعمل‌هایش را به عنوان حزب برادر و در چهارچوب انترناسیونالیسم پرولتری مو به مو به مرحله‌ی اجرا می‌گذاشته و از حیث تئوریک از منابع و اسناد آن تغذیه می‌کرده است. در حال حاضر همه جهانیان که بر سکوی حال، گذشته را به نقد می‌کشند، بخوبی می‌دانند که این شجره‌ی خبیثه، صهیونیست - فراماسونند و در حال حاضر سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان ناتو را در منطقه پیش می‌برند و راه اسارت خلقهای ساکن در محدوده‌ی اتحاد جماهیر شوروی را هموار می‌نمایند.

اینان خائنین به جامعه بشری و خلقهای ساکن در محدوده اتحاد جماهیر شوروی سابق هستند. مارکسیست - لنینیستهایی که در کلیسا شمع می‌افروزند و در برابر تابوت حاوی استخوان‌های پوسیده‌ی تزار به نمازی ایستند تا ضمن بی‌احترامی و لگد مال نمودن خون شهدای انقلاب اکبر، جنگهای داخلی و میلیونها قربانی دوران جنگ کبیر میهنی، از صهیونیسم جهانی و خدای زمینی زراندوزان و غارتگران طلب بخشایش نمایند!

کمونیستهایی که به اورشلیم سفر می‌کنند و در کنار دیوار ندبه زبان به اعتراف می‌کشایند و به خاطر همدستی و همگامی با آدمکشان آلمان هیتلری، به دیوار چنگ می‌زنند و از پهوه صباوت، خدای یهود طلب آموزش و بخشش می‌کنند! انسانهای طراز نوینی! که لنینگراد قهرمان را به مناسبت تشریف‌فرمایی یکی از بازماندگان رومانف‌ها که پس از سالها نوری از روسیه و زندگی در امریکا بر می‌گردد تا به شیوه‌ی رایج صهیونیستها، انتقام خانواده اش را از محرومان جامعه روسیه بستانند، آذین می‌بندند!

جنایتکارانی که فاحشه خانه‌های معروف جهان را با گلهای زیبای روسی، اوکرائینی، کازاخ و غیره تزئین نموده اند و کودکان خرد سال آن مردم شریف و قهرمان را در بازارهای برده‌فروشی صهیونیسم بفروش می‌رسانند تا جانوران درنده‌ی دنیای سرمایه‌داری با تجاوز به آنان کینه حیوانی خود را فرو بنشانند!

پیروان و مریدان دیروزی این مارکسیست - لنینیستهای دو آتشفشان و فاداران به وصایای لنین چطور؟ رهبران و سکان داران فعلی حزب توده ایران نظرشان چیست؟ نه در مورد این افراد! بلکه در مورد خودشان و درجه وابستگی و سرگردیشان به صهیونیسم و نهضت آنوسی‌گری؟!

توجه به این مسایل و شناختن چهره‌های منفور و وطن‌بر باد دهی که با دست‌های پنهان و امدادهای غیبی از مابهران به رهبری و صدارت احزاب و سازمانهای سیاسی برگزیده می‌شوند، راه‌گشای ماست و سبب خواهد شد تا در آوردگاه خیر و شر، سرمایه‌داری، ستمگر و ستمکش، داد و بیداد بازیچه سیاست‌بازان خائن و عوامل صهیونیسم و آنوسی‌هایی که نقاب بر چهره کشیده اند نشویم و دست بسته و بیدفاع روانه مسلخ بیداد نگردیم!

امیر علی لاهرودی، صدر فرقه دمکرات آذربایجان، عضو هیئت سیاسی حزب توده ایران و عضو هیئت دبیران حزب در سالهای پس از یورش سال ۱۳۶۲، یکی از جمله مارکسیست - لنینیست‌های تربیت شده در مکتب غلام یحیی‌دانشیان صدر فرقه دمکرات آذربایجان، باقراف رییس جمهور اسبق و حیدر علی اف، عضو بوروی سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی و رئیس جمهور فعلی آذربایجان است. ایشان عمرشرف خود را در اتحاد جماهیر شوروی و جمهوری آذربایجان سپری نموده و در همان سرزمین و در پناه الطاف بیکران دوست، به صدارت فرقه و دبیری حزب توده ایران رسیده است.

عشق و علاقه وی به سرزمین لنین و گهواره انقلاب کبیر اکتبر به حدی است که نام برده پس از سالها دوری از وطن و گذران عمر پر بار در غربت، حتی پس از پیروزی انقلاب بهمن نیز حاضر به بازگشت به میهن نشد و ترجیح داد در سرزمین لنین و مهد انقلاب اکتبر بماند و به مبارزات ضد امپریالیستی، اما صهیونیستی خود ادامه دهد. به همین دلیل در پلنوم هفدهم (وسیع) حزب که در تهران برگزار شد، از صفوف رهبری حزب کنار گذاشته شد. این مارکسیست - صهیونیست آخور شناس که صد ها نفر از بهترین فرزندان ایران زمین را با شعار مبارزه با امپریالیسم و صهیونیسم به قربانگاه بیداد فرستاده و در حالیکه به گفته ی محسن رضایی فرمانده ی وقت سپاه پاسداران منافع آنوسی ها، بیش از ده هزار نفر از کادرها و اعضاء حزبی در بند آنوسی های حاکم بر ایران بودند، شعار سرنگونی جمهوری را سر داد، امروز که آنها از آسیاب افتاده است و کاه و یونجه ی سوسیالیستی موجودیتش را از دست داده، در رابطه با رژیم اشغالگر قدس و نزدیکی جمهوری آذربایجان به رژیم اشغالگر صهیونیستی، با قیافه ای حق به جانب و طلبکارانه میگوید:

((وقتی که روسیه و ایران به هم نزدیک می شوند، بنا بر این ارمنستان به عنوان پایگاه عمده روسیه با ایران روابط حسنه بر قرار می کند و در نتیجه جمهوری آذربایجان را زیر فشار نظامی قرار می دهد، تا تسلیم شود. نزدیکی آذربایجان به اسرائیل هم وجود دارد. اما مسئله آذربایجان و اسرائیل البته سیاست خاص خودش را دارد، مادام که "دیاسفوری" ارمنی و "لویی" یهودی کنگره امریکا را در دست گرفته و رسانه های گروهی امریکا اکثرا در دست یهودهاست، چرا آذربایجان کوشش نکند از یهودی های بین المللی برای خودش استفاده کند؟ این الفبای سیاست است! در آذربایجان و در باکو خیلی یهودی زندگی می کند، این ها در اسرائیل و امریکا قوم و خویش دارند و آن ها افرادی ذی نفوذ هستند. از این طریق پشتیبانی یهودیها را در این وضعیت به خصوص کسب کند و علاوه بر آن اگر مصر زمان انور سادات را اعراب ۲۰ سال تحریم و منفور کردند، الان باز هم با مصر یکی شده اند. اگر واقعا صهیونیسم این قدر موهن است (ایشان صهیونیسم را موهن نمی دانند. ج - پ)، اعراب چرا بالاخره آنها کنار گذاشتند؟ آذربایجان يك دولت مستقل است و با يك دولت مستقل یهودی (نه اشغالگر و جنایتکار. ج - پ) ارتباط بر قرار کرده، چرا باید ایران برنجد؟)) (۱۵۸)

ای فرزندان ایران، از خواب گران برخیزید! با تحلیلی یهودی مآبانه و صهیونیستی روبرو نیستید؟ آیا در لابلای کلمات و جملات این مارکسیست - صهیونیست با سابقه و مبارز، معاملات و فرصت طلبی های یهودی مآبانه نهفته نیست؟ بوی خون بی گناهان و آزادیخواهان ایران و جهان را از دهان گنبدیده این خود فروخته جهان وطن استشمام نمی کنید؟ نظرتان چیست؟

به این موجود خبیث که سیاست هر جایی گری را سر لوحه زندگی ننگینش قرار داده چه لقبی می دهید؟ خود فروخته ای که بدون توجه به سیاست خائنانه ی حیدر علی اف در حق مردم آذربایجان به دفاع از وی بر می خیزد و در هیئت سخنگوی دولت ایشان ظاهر می شود، مارکسیستی که به موهن بودن رژیم اشغالگر اسرائیل شک می کند، انور السادات صهیونیست - فراماسون را ملاک و معیار سنجش افکار مایخولیایی خود قرار می دهد و بیشرمانه به توجیه جنایت و خیانت حیدر علی اف، عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی و رییس جمهوری آذربایجان نسبت به خلقهای آذربایجان و منطقه می پردازد، بدون آنکه به سوابق درخشان مارکسیستی ایشان کوچکترین اشاره ای بنماید! لایق و سزاوار چه نامی است؟ آیا نباید انتظار داشت که با همین استدلالهای سوپر انقلابی، قرار داد دفاعی ترکیه و اسرائیل، حضور امریکا در منطقه خلیج فارس و کشورهای حاشیه ی خلیج و غارت و چپاول ملت ایران توسط امپریالیسم، سرکوب مبارزان و آزادیخواهان و کشتار زندانیان سیاسی توسط رژیم آنوسی و جلادان تربیت شده در مکتب های آدمکشی صهیونیستی نیز توجیه شود؟!

((سخنان امام خمینی درباره اسرائیل را نیز باید در ظرف زمانی خاص خود، مثل افریقای جنوبی، مورد بررسی و امعان نظر قرار داد. سخنان مذکور به دورانی که ملت فلسطین و رهبران آن و اغلب کشورهای عربی و اسلامی در حالت دشمنی و جنگ مسلحانه با اسرائیل بسر می بردند، تعلق داشت .

امروز کسی مثل شیخ احمد یاسین که هم يك عالم اسلامی و هم مبارزی است که بیش از يك دهه در زندانهای رژیم صهیونیستی به سر برده، از صلح صحبت می کند. وقتی که یاسر عرفات که بیش از چهار دهه جنگ چریکی و مسلحانه با اسرائیل داشت به گفت و گو روی آورده، آیا به راحتی می توان او را خائن به ملت فلسطین معرفی کرد؟ وقتی که هیچ يك از کشورهای عربی از جمله دولت خودگردان فلسطین و سوریه دیگر خواهان جنگ با اسرائیل نیستند، ما چگونه می خواهیم با اسرائیل وارد جنگ شویم؟)) (۱۵۹)

در سخنان این آنوسی شناخته شده و عضو وفا دار الیگارش غارتگر یهود، کلمات و جملاتی مترقیانه تر و قابل قبول تر از یلوه گویی ها و لجن پراکنی های امیر علی لاهرودی، مارکسیست - صهیونیست بنام، صدر فرقه ی دمکرات آذربایجان و عضو رهبری حزب توده ایران مشاهده نمی کنید؟!

عبدالله نوری عضوی از جامعه ی روحانیت و مهره ای از دستگاه خلیفه گری شیعه است و بنا به خصلت آنوسی گری خود از اسرائیل و به رسمیت شناختن آن دفاع می کند! تازه با این استدلال که خمینی حرفی زده! شما هم می دانید که منظورش چه بوده!!! مثل همان موضع گیری ای که امام در قبال افریقای جنوبی گرفته بود! وعده هایی که قبل از پیروزی انقلاب به مردم داد! صحبت هایی که در رابطه با جنگ و شخص صدام حسین می کرد! موضع گیریهایش در

برابر عربستان سعودی و خاندان آل سعود! انقلابی که به کشورهای منطقه صادر نمود! انتقادهایی که از رژیم پهلوی و جنایات ساواک بر زبان می آورد! حرفهایی که در باره سانسور و سرکوب دگر اندیشان بر زبان می آورد و امت را به گریه وامی داشت! همه و همه حرفهایی بوده مصلحت آمیز و بدون پشتوانه! شما که امام را می شناسید!!! علاوه بر آن، شیخ احمد یاسین و یاسر عرفات هم در حال حاضر مشغول گفتگو با اسرائیل هستند! سوریه و بقیه ی کشورهای عربی نیز به دشمنی و عنادشان با اسرائیل پایان داده اند! ما این وسط چکاره ایم؟ این را مقایسه کنید با سخنان تهوع آور و مضمّن کننده ی امیر علی لاهرودی که سالهای نوجوانی، جوانی و پیریش را در سر زمین شوراها و در مکتب مارکسیست - لنینیست و ضدیت و دشمنی با امپریالیسم و صهیونیست طی نموده است !!!

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پارچه پارچه شدن آن بر اساس دکترین نظم نوین جهانی و برنامه های جهانی نمودن سرمایه و گسترش بازار صهیونیسم بین المللی، روزنامه های ایزویستی و مسکو نیوز دست به يك سرى افشاگرها در باره كمكهای حزب کمونیست اتحاد شوروی به احزاب برادر و از جمله حزب توده ایران زدند! یکی از اسناد منتشره در مسکو نیوز، نامه ایست، به امضای جناب امیر علی لاهرودی صدر فرقه دمکرات آذربایجان و دبیر کمیته مرکزی حزب توده ایران، خطاب به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی. در این نامه که به تاریخ ۲۶ اکتبر ۱۹۸۶ به رشته تحریر در آمده و نمونه گویایی از کلاهبرداری و کلاشی این آنوسی جهان وطن است، چنین می خوانیم:

((تا کنون برای تأمین مخارج یکی از گروه های حزب توده ایران (نام گروه و مسئولین تشکیلاتی آن) حدود ۵۰۰ هزار تومان دریافت شده است. از این مبلغ، ۱۸۰ هزار تومان برای خرید ماشین چاپ ژاپنی با مارک توشیبا صرف شده است که شماره های ۱۰۷ و ۱۰۸ نامه مردم، با آن به چاپ رسید. (نامه مردم، ارگان کمیته مرکزی حزب توده ایران در این دوران در چاپخانه دولتی حزب دمکراتیک خلق افغانستان در کابل به چاپ می رسید و ظاهراً به ایران فرستاده می شد. ج - پ)، صد هزار تومان به گروههای داخلی برای تأمین هزینه های آنان در داخل کشور داده شد و حدود دویست هزار تومان باقی مانده برای تأمین مخارج عمومی در نظر گرفته شده است در رابطه با وضع بحرانی که ادامه فعالیت های ما با آن مواجه است، نیاز مبرم به افزایش کمک مالی به مبلغ ۱۰۰ هزار دلار آمریکا داریم. مستدعی است اقدامات لازم برای پرداخت این کمک به حزب انجام گیرد. رفقای عزیز! پیشاپیش از شما سپاسگزارم. با درودهای کمونیستی، امیر علی لاهرودی.))

و باز نمونه دیگری از فرصت طلبی ها و ریاکاری های آنوسی هایی که وظیفه ای به غیر از خدمت گذاری به صهیونیسم و امپریالیسم جهانی در هر لباس و هر موقعیتی ندارند و با نفوذ در احزاب و سازمانهای مترقی، زمینه به قربانگاه فرستادن فرزندان غیور خلق و ریختن خون آنان بر سنگ قربانگاه را فراهم می سازند!

جناب لاهرودی این آنوسی باصطلاح مارکسیست - لنینیست، تا دوران اقتدار شوروی سوسیالیستی و پا بر جایی اردوگاه سوسیالیسم به حکومتی کمتر از جمهوری دمکراتیک مردمی در ایران آنها با سمت و سوی سوسیالیستی و در رابطه تنگاتنگ با شوروی سوسیالیستی و سایر کشورهای سوسیالیستی رضایت نمی داد. وی با این هدف نا میمون و ضد مردمی، صدها مارکسیست - صهیونیست تربیت نمود و در درون حزب توده ایران و صفوف زحمتکشان جا سازی نمود تا روزی وی و اربابان صهیونیستش را به کار آیند!

صدر فرقه دمکرات آذربایجان و رییس مکتب خانه باکو، آنگاه که هزاران توده ای در زندانهای جمهوری اسلامی و زیر شکنجه های قرون وسطایی قرار داشتند، همصدا با دیگر همپالکی های خود، صرفاً بمنظور کزک دادن بدست همکیشان آنوسی خود در ایران که ریاکارانه ادعا می نمودند، در جمهوری اسلامی، تنها کسانی اعدام می شوند که بر علیه نظام اسلحه بدست گرفته باشند! شعار سرنگونی رژیم را سرداد و از زحمتکشان ایران خواست تا علیه رژیم آنوسی های حاکم سلاح بدست بگیرند و با حرکتی مسلحانه و قهر آمیز به سلطه ی جابرانه شان پایان بخشند! چراغ سبزی با برادران آنوسی خود و بهانه ای، که ما شعار سرنگونی داده ایم! خود دانی و توده ای هایی که در بندند!

و آنگاه که هنوز سرنوشت کشور شوراها و جمهوری آذربایجان بطور دقیق مشخص نبود و امپریالیسم امریکا و صهیونیسم بطور علنی و همه جانبه بر مقدرات مردم ماوراء قفقاز و آسیای میانه مسلط نشده بودند، در باره زندگی زحمتکشان در اتحاد جماهیر شوروی، علل فروپاشی دژ سوسیالیسم و پیشرفت های صنعتی آلمان و ژاپن چنین گفت:

((زندگی مردم تا سال ۱۹۸۵ از لحاظ مایحتاج روزانه از غرب پایین تر نبود. مردم اینجا يك حقوق تضمین شده داشتند و يك زندگی متوسط. وقتی يك پیرمردی ۷۰ روپل حقوق داشت می توانست با يك تا دو روپل در روز زندگی را بگذراند. او میتوانست ۱۰۰ گرم گوشت بخورد که میشد ۲۰ كوپك، نیم كيلو نان بخورد ۱۵ كوپك، دو تا تخم مرغ بخورد ۱۷ - ۱۸ كوپك، مجموعاً زیر يك روپل، یعنی يك هفتادم درآمدش را. آیا این کمتر از استاندارد غرب بوده است؟ همین شخص با همین در آمد مختصر قادر بود يك دست کت و شلوار متوسط بخرد ۷۰ روپل. در نظر داشته باشید این وضعیت از يك جامعه عقب مانده برخاسته بود و در مدت ۷۰ سال به این وضع رسیده است. این وضع نه تنها قابل تحمل بود، از بسیاری از کشورهای جهان از جمله همسایگان ما نیز بهتر بود. اینطور نیست؟ همین امروز نیز اگر با مردم صحبت کنید خواهند گفت که دوران برژنف برای ما بهتر بود. این شخص حسابش ۲ ضربدر ۲ است! او نه کاپیتال مارکس خوانده است، نه تئوری میداند و نه انباشت سرمایه می داند چیست. ولی می بیند که مایحتاج زندگی اش فراهم است. اما الان وضع متفاوتی است. اگر آن موقع حقوق ماهیانه ۷۰ روپل بود و او می توانست با این پول ۵۰ كيلو گوشت بخرد، امروز حقوق متوسط ۳۵۰ روپل است، باید فقط ۱۰۰ روپل بدهد يك كيلو گوشت بخرد. بنا بر این آن زمان، حد متوسط

زندگی برای مردم تأمین بود. ممکن است در زمینه های دیگر نسبت به غرب عقب مانده تر بود، ولی در زمینه صنایع نظامی، غرب را پشت سر گذاشته بود. برای نمونه میتوان موتورهای انرژی را در صنایع فضایی را نام برد که از آن برای انرژی مورد نیاز موشک ها استفاده میکنند. می دانید که آمریکا امروز این موتورها را از روسیه می خرد. اما اینها نتوانستند همین صنایع نظامی را که میلیاردها دلار بابت آن خرج کرده بودند در بخش غیر نظامی نیز بکار گیرند. یعنی عمدتاً با آمریکا در یک مسابقه نظامی شرکت کرده بودند. مسئله سوم اینکه اینها نتوانستند همان کامپیوترهای نظامی را در بخش غیر نظامی نیز بکار گیرند. بطور خلاصه فشار تاریخی محاصره اقتصادی و مسابقه تسلیحاتی به عقیده من عمده ترین عوامل باز دارنده اقتصاد سوسیالیستی بوده است. حتماً اگر اینجا سرمایه داری هم برقرار بود باز همین وضع را می داشتند. اگر شوروی یک کشور سرمایه دار می شد و با آمریکا رو در رو قرار می گرفت، باز هم آمریکا این فشار را وارد می کرد. چنانکه حتی قبل از اینکه سوسیالیسم هم وجود داشته باشد اینها در مقابل هم قرار می گرفتند تا یکدیگر را نابودکنند. ایران، هندوستان یا عراق را در نظر بگیرید. مگر امپریالیسم جهانی و انحصارات آنها را زیر فشار قرار نمی دهند؟ آیا اگر مردم ایران تحت فشار انحصارات امپریالیستی قرار نمیگرفتند نمی توانستند با آن در آمد نفتی شان خوب زندگی کنند؟ بنا بر این فشار خارجی و عقب ماندگی تاریخی مانع پیشرفت اقتصاد در این کشورها شد. کشورهایی مثل آلمان و ژاپن با توجه به وضعیت تاریخ شان نیازی نداشتند که پول زیادی صرف صنایع نظامی شان بکنند. بنا بر این تلاش آنها بر مبنای غیر نظامی بوده است و از این جهت با روسیه قابل قیاس نیستند.)) (۱۶۰)

اکنون آنها از آسیاب افتاده. رهبران حزب توده ایران به همراه هزاران نفر دیگر از فرزندان ایران اعدام و در گورهای دسته جمعی خاوران به خواب ابدی فرو رفته اند. اردوگاه سوسیالیسم از هم پاشیده شده. روبل ارزش و اعتبار خود را از دست داده است، جنگ سرد پایان رسیده و ایالات متحده آمریکا، در پناه ارتش سرا پا مسلح خود، در کار ساخت جهانی نو و گسترش نظم نوین جهانی است. بنا بر این، این آنوسی ضد امپریالیست دیروز، به نرخ دلار آمریکایی نان میخورد و همچون انرژی که لوطیش را عوض کرده باشد، شبیور را از سر گذاشت می زند و چنان رو در روی سوسیالیسم و ۷۰ سال حکومت کمونیستها در شوروی می ایستاد که نگو و نپرس! این سرباز کهنه کار ارتش کاسموپولیتیسمی پرولتاریای بوند BUND، حتی حاضر به پذیرش حکومت فدرالی از نوع شوروی سابق نیز نیست. او می گوید:

((ما می خواهیم این دیکتاتوری از بین برود و در ایران آزادی های دمکراتیک به شکلی که در بعضی از کشورهای دنیا وجود دارد، بوجود بیاید. مثل هندوستان. در هندوستان مگر چند حزب و چند ایالت خود مختار وجود ندارد؟ در هندوستان ۱۵ ایالت خود مختار وجود دارد، چرا در ایران این طور نباشد؟ ما یک سیستم فدرال شبیه همین هندوستان می خواهیم. نه فدرال از نوع آمریکایی، نه از نوع شوروی سابق.)) (۱۶۱)

مطمئن باشید که هنوز وقت آن نرسیده و جناب مارکسیست - صهیونیست ما اجازه ندارد خواهان جمهوری سوسیالیستی ای از نوع اسرائیل بشود! چه عیبی دارد؟ مگر نقش اساسی در برپایی اسرائیل را مارکسیستهای عضو حزب کمونیست اتحاد شوروی و سازمان بوند BUND به عهده نداشتند؟ گرسبکنی ز غوره حلوا سازم! باید منتظر گذشت زمان ماند! صد در صد ایشان به جمهوری سوسیالیستی - صهیونیستی از نوع اسرائیل نیز رضایت خواهند داد! و اگر زمان به کامشان بگردد، در آینده ای نه چندان دور و دراز، تعداد بیشتری از فرزندان ایران را در دفاع از همین عقیده اهریمنی و شیطانی بقربانگاه خواهند فرستاد!

این در حالیست که جناب امیر علی لاهرودی، تا قبل از پارچه پارچه شدن اتحاد جماهیر شوروی و فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم، در مقام صدر فرقه دمکرات آنر بایجان، سازمان ایالتی حزب توده ایران و دبیری این حزب کوچکترین انتقاد و برخوردی نسبت به اتحاد جماهیر شوروی، از سوی اعضا و هواداران حزب توده ایران را به منزله ارتداد، تجاوز به ناموس طبیعت و خیانت به انترناسیونالیسم پرولتاری آرزیایی می کرد و انتقادکننده را روانه ی زندانهای کازاخستان یا جمهوری آنوسی - اسلامی ایران می نمود!

در مکتب باکو و اندیشه های صادراتی آن، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، سرزمینی که در اذهان مردمش کلمه کمونیست مترادف با نزد و توطئه گر و مافیایی بود، انتقاد پذیر نبود! از دیدگاه حضرات، انسانهای مقیم در محدوده آنکشور، موجودات طراز نوین و فرشته گونه ای بودند که نه نزدی می کردند، نه رشوه می گرفتند، نه کارت عضویت حزب را خرید و فروش می کردند! مواد اولیه را از کارخانه ها و واحدهای صنعتی نمی دزدیدند! اجناس دولتی را زیر میزی نمی فروختند! کم کاری نمی کردند! با پرداخت رشوه وارد دانشگاه و مؤسسات عالی نمی شدند! مدارک تحصیلی را خرید و فروش نمی کردند! و ... در نهایت با سرمایه داری جهانی سرسازش و تسلیم نداشتند! درست، مانند جناب لاهرودی که کلاشی و کلاهداری را مذموم و ناپسند می دانند و برای حزبی ورشکسته و بیاتلاق نشسته، تقاضای کمک صد هزار دلاری نمی کنند! این کشور همه چیزش نمونه بود! حتی سگهای اتحاد شوروی از سگهای سایر ممالک سوسیالیستی و سرمایه داری، سگ تر بودند! گل و لای و لجن خیابانها و کوچه پس کوچه های باکو، بعنوان یک دستاورد سوسیالیستی قابل انتقاد و سرزنش نبود و بر سراسر خاک ایران ارجحیت و سروری داشت! زیر اجناب امیر همه کاره بودند و تمام سفارشات قانونی و غیر قانونی، انسانی یا غیر انسانی شان با یک تلفن بر آورده می شدند و خود مانند فرعون بر سر نوشت و هستی و ناموس اعضا و هواداران فرقه و حزب حکومت می کردند!

باید از آقای امیر علی لاهرودی و دیگر همپالکی هایش پرسید:

چه شد روزگاری که رفیقی ایرانی را به صرف پناهنده شدن به کمیساریای سازمان ملل متحد در کابل غم گرفته که تحملش برای فرزندان افغانستان نیز کسل کننده و ملال آور شده بود و در هوای خفه کننده اش راکت های امریکایی و اسرائیلی در پرواز بودند، به دو بار خیانت محکوم می کردید؟ خیانت به حزب و خیانت به کشور سوسیالیستی میزبان؟! چه شد آن تعصبات خشک و خرمقدسانه ای که رفیق و همزمتان را به خاطر انتقاد از رنگ مرده جوراب شلواریهای بچه گانه، به ضدیت با شوروی و کمونیسم محکوم می کردید و به دادگاه حزبیش روانه می کردید؟ مگر شما نبودید که رفیقی پیر و کهنسال را با علم و آگاهی به این حقیقت که نامبرده ۱۶ سال از عمر عزیزش را در زندانهای رژیم پهلوی سپری نموده است، صرفا به دلیل دفاع از رفقای زندانش تنبیه نموده و روانه ی کارخانه ها کردید؟ با این بهانه که در این کشور همه موظفند کار کنند و بیکاری جرم است؟ خیانت است؟ خیانت به اتحاد شوروی و انترناسیونالیسم پرولتاری؟!

حال چه شده که حتی خواهان جمهوری فدرالی از نوع شوروی سابق هم نیستید؟ مگر همین شوروی سابق، با همه نواقص و کمبودهایش که نتیجه خیانت های مستقیم شما و برادران بزرگترتان بود، برخیلی از کشورهای صنعتی جهان، از جمله ایالات متحده امریکا، بهشت جنایتکاران و تبه کاران و اسرائیل اشغالگر، رجحان و برتری نداشت؟ مگر بقول خودتان، مردمانش از يك زندگي نرمال و متوسط برخوردار نبودند؟ مگر هر کسی سر پناهی نداشت؟ مگر همگان کاری و نانی نداشتند؟ مگر همه حق تحصیل رایگان نداشتند و در دوران تحصیل کمک هزینه دریافت نمی کردند؟ مگر همه ی شهروندان شوروی از بهداشت و خدمات پزشکی رایگان استفاده نمی کردند؟ مگر بدون در نظر گرفتن موجوداتی چون شما، اجناس مورد نیاز شهروندان در فروشگاههای سراسر شوروی از ولادیوستوک و جزایر کوریل در شرق گرفته تا برست در غرب و عشق آباد و باکو و غیره به يك قیمت فروخته نمی شد؟ مگر شخص شما و دیگر رفقای رهبری از امکانات خدا دادی این کشور استفاده نمی کردید و زندگی شاهانه ای نداشتید؟

دکتر نورالدین کیانوری دبیر اول حزب توده ایران از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۲ که این حزب مورد تهاجم سربازان گم نام امام زمان قرار گرفت و سپس صدها نفر از آنان توسط آنوسی اسدالله لاجوردی، آنوسی علی فلاحیان و آنوسی سعید امامی (اسلامی) که مقام سپهسالاری ارتش امام زمان را داشتند به جوخه های اعدام سپرده شدند، در کتاب خاطرات خود، گرچه دیر! در باره فرقه دمکرات آذربایجان و آینده آن در جمهوری آذربایجان که در حال حاضر به ملك خانوادگی حیدر علی اف و خانواده اش مبدل شده است، چنین می نگارد:

((... در دوران موجودیت شوروی، فرقه ایها در آذربایجان شوروی دستگاهی داشتند. آنها مهندس بودند، دکتر بودند، کارگرم تخصص درجه يك داشتند، دکاندار داشتند، بعضی شان حقه بازی می کردند(همه جور آدم در میان آنها بود). يك گروه ۴۰ - ۵۰ و حداکثر ۶۰ نفری نیز بودند که به عنوان رهبری فرقه دمکرات آذربایجان از طریق بودجه معینی از دولت آذربایجان شوروی حقوق می گرفتند. خلاصه، همه چیز داشتند. اکنون، وضع آنها به چه صورت است، اطلاع ندارم ولی بعید نمی دانم که دولت ایلچی بیگ آنها را به عنوان اهرمی برای آینده حفظ کرده باشد. اگر چنین باشد، باید دید که هدف دولت کنونی آذربایجان از حفظ اینها چیست؟ دولت کنونی آذربایجان دولتی نیست که از کمونیست ها بنا به مقاصد ایدئولوژیک دفاع کند و حفظ این افراد قطعا بر اساس اهداف خاص ملی گرایان افراطی است.)) (۱۶۲)

اکنون وظیفه رهبران حزب توده ایران، گردانندگان نامه مردم، راه توده و دیدگاه است که در رابطه با موضع گیریهای همسنگر مارکسیست - صهیونیست خود و وضعیت فعلی فرقه دمکرات آذربایجان، سازمان ایالتی حزب توده ایران در آذربایجان پاسخگو باشند و توضیحات لازم را به پیشگاه مردم ایران، خانواده های شهدای توده ای و اکثریتی و جوانان این مرز و بوم تقدیم دارند.

((سرانجام باکودتای ۲۸ مرداد ۳۲، خاتمه دوران آزادیهای سیاسی و تعطیل اکثریت نشریات و مطبوعات، حزب توده به فاصله ی يك سال متلاشی شد و فعالیتهای آن متوقف گردید. این وقایع با آغاز تصفیه یهودیان در حزب کمونیست شوروی همزمان شد.)) (۱۶۳)

این ادعای بسیار جالب و قابل تعمقی است. رهبران و سکان داران حزب توده ایران، بویژه متحدین و همسنگران آنوسی امیرعلی لاهرودی، باید در مقابل اعضا و هواداران حزب و خانواده های شهدای حزب جوابگو باشند و توضیح بدهند که:

چه رابطه ای بین کودتای ۲۸ مرداد، تعطیلی نشریات و مطبوعات حزب، تلاشی حزب توده ایران و تصفیه یهودیان در حزب کمونیست اتحاد شوروی وجود داشته است؟

ژوزف استالین، رهبر شوروی و دبیر اول حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، تصفیه یهودیان حزب کمونیست اتحاد شوروی را به خاطر شیخون ارتجاع و امپریالیسم به حزب توده ایران و تلاشی آن آغاز کرد، یا بر عکس زمانی که استالین تصفیه یهودیان را آغاز کرد، دولت پنهان یهود، تصمیم گرفت زهرچشمی بگیرد و در مقابل اقدامات یهود سنیزانه استالین، حزب برادر، حزب توده ایران را آماج حملات خود قرار داد و به کمک یهودیان موجود در رهبری و هیئت تحریریه نشریات حزبی، فعالین حزبی را شناسائی و به قربانگاه فرستاد؟

شق اول، بعید و غیر قابل قبول به نظر می رسد. زیرا چنین سابقه ای در رابطه با هیچکدام از احزاب کمونیست جهان وجود ندارد و حزب کمونیست اتحاد شوروی در هیچ برهه ای از زمان به چنین شیوه ای دست نزده است. بنا بر این می

مانند شق دوم، یعنی قربانی شدن حزب توده ایران به خاطر اقدامات ضد یهودی استالین در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی!.

نظرتان چیست؟ آیا هنوز هم بر آن نشده اید که جواب این معماها را بدهید و سکوت را بشکنید؟ طرح و عنوان این ادعا از سوی تاریخ نگاران صهیونیست که با هدف مظلوم نمایی قوم و برخورد یهود ستیزانه دیگران بر روی سفید آورده شده است، ادعای کوچک و قابل اغماضی نیست! مگر در قبال خون شهدای خود احساس مسئولیت نمی کنید؟ زبانم لال، نکند شما هم پست و مقام و جیره روزانه تان را از صدقه سر صهیونیسم و دولت پنهان یهود دارید؟ شما که پرورش یافته گان مکتب باکو هستید، حداقل به اندازه استاد اعظمتان، جناب لاهرودی، شهامت و شجاعت داشته باشید!

اری بن مناشه Ari Ben Menashe مشاور اطلاعاتی اسحق شامیر، نخست وزیر اسرائیل غاصب، می گوید: ((گذشته از دیدارهایی که من با کارگزاران اطلاعاتی ایران داشتیم و در آن دیدارها با آنها اطلاعات داد و گرفت می کردم، انجام وظیفه دیگری نیز در تهران به من واگذار شده بود. بدین شرح که من می بایستی از جریان کار وندی های حزب زیرزمینی توده ایران که یک گروه طرفدار شوروی بود، گزارشی تهیه می کردم. در نتیجه دیدارهای پژوهشی که من از دانشگاه تهران بعمل آوردم، با دو دوست ویژه آشنا شدم که بعدها در زندگی من و در صحنه پیچیده سیاسی خاورمیانه، نقش های مهمی را بازی کردند.

یکی از این دونفر خود را محمود امیریان می نامید که البته نام ساختگی او بود و سرگرم نوشتن پایان نامه دکتری اش درباره { مارکسیسم } بود. دلیل اینکه او از نام ساختگی استفاده می کرد، این بود که در سالهای پایانی دهه ۱۹۶۰ بسبب اقدامات براندازی امنیتی بوسیله { ساواک } به زندان افتاده بود. پس از اینکه او از زندان آزاد شده بود، ایران را ترک کرد، و به باکو در شوروی که نزدیکی مرزهای ایران قرار دارد رفته و تا سال ۱۹۷۶، که با نام ساختگی و پاسپورت فرانسوی به ایران بازگشت، در باکو بسر می برد. او به عنوان یک ایرانی که در فرانسه زایش یافته و در آنجا زندگی می کرد، به ایران وارد شد. او به بهترین صورت ممکن، هویت راستین خود را پوشانیده بود. پس از اینکه ما با یکدیگر دوست شدیم و من به هویت راستین او پی بردم، بر اینم اتفاق افتاد که او یکی از اعضای مهم حزب توده و سرپرست ارتباطات خارجی حزب مذکور بود، این شخص دارای تحصیلات بسیار عالی بود و به { هدف } عقیده داشت. اگر چه، او می دانست که من عضو سازمان اطلاعاتی اسرائیل بودم، با این وجود به من اعتماد می کرد و این موضوع را حتی با من در میان گذاشت.)) (۱۶۴)

سؤال اساسی و قابل تعمق اینست که جناب امیریان، سرپرست ارتباطات خارجی حزب توده ی ایران و تربیت شده ی مکتب باکو، به کدام { هدف } معتقد بوده است؟ دولت جهانی یهود یا هدفی دیگر؟!

در بعد، چرخش امیرعلی لاهرودی به سوی جانبداری از حیدر علی اف و اسرائیل چه رابطه ای با فعالیت های آقای محمود امیریان، یکی از تربیت شدگان مکتب ایشان و ادعاهای اری بن مناشه صهیونیسم دارد؟ محمود امیریان و امیریانها، دست پرورده و آموزش دیده مکتب آقای لاهرودی هستند. صدر و مدیر مکتبی که امروزه عده زیادی از ایرانیان با ایشان و شیوه ی کارشان آشنایی کامل دارند! بدون شك امیرعلی لاهرودی و همپالکی های آنوسی اش، این را اتهامی از جانب دشمنان قسم خورده خود میدانند و چون سنوات گذشته، آنرا فاقد ارزش جواب گویی ارزیابی می کنند. امید وارم آنرا ساخته و پرداخته عوامل صهیونیسم و امپریالیسم بدانند. زیرا این نوع برخوردهای آیکی و جواب دادن های آیکی تر، سالهاست که در موزه ی تاریخ بایگانی شده و از درجه ی اعتبار افتاده است. این شیوه ی برخورد متعلق به دورانی بود که دیوار آهنین ما را از وقایع آنسوی خود بی خبر می گذاشت و کسی با لاهرودی ها و شیوه تفکراتشان آشنایی نداشت و آنان را انسانهایی طراز نوین و پاک و بی آلابشی می پنداشت!

آقای لاهرودی و سایر همسنگران بخوبی می دانند که در دوران اخیر ایرانیان زیادی از بد حادثه گذرشان به باکو و دیگر کشورهای جهان افتاده و از نزدیک با شیوه برخورد و تفکرات آنها آشنا شده اند! ایرانیان مهاجر سالهاست که با امیریانها و دیگر تربیت شدگان مکتب باکو آشنایی دارند و با قرار دادن گفته های پیشین جناب امیر علی در کنار ادعای اری بن مناشه به نتایجی دیگر می رسند.

آقای یوسف تیموری (محمد درکابل و خسرو در باکو) عضو مشاور کمیته مرکزی حزب توده ایران و مسئول تشکیلات حزب در شهر زرنج مرکز ولایت نیمروز افغانستان، یکی از تربیت شدگان مکتب باکو بود! تیموری شاگردی وفادار و معتقد بود و نسبت به مرشد و مراد خود (امیر علی) عشق می ورزید! این شاگرد دست آموز و فداکار، سرانجام در ماههای آغازین سال ۱۳۶۸ در شهر محل مأموریت خود بدست یکی دیگر از تربیت شدگان مکتب لاهرودی (با اسم مستعار عباس، کادر اعزامی از باکو به افغانستان و نامزدخواهر یوسف تیموری) به ضرب دو گلوله که بر سینه اش نشسته بود، به قتل رسید و پرونده زندگیش بسته شد! برآستی چرا؟ پرونده این قتل به سرعت بسته شد و هیچکس خود را موظف ندانست تا در پیرامونش توضیحی بدهد! قاتل به طور معجزه آسایی از مجازات رست و پس از آزادی از زندان پل چرخ کابل، مستقیماً به ایران اعزام و در اختیار پاسداران رژیم جهل و جنایت قرار گرفت!

((... رؤسای من در اسرائیل از من خواستند بررسی کنم که آیا دوستان ایرانی من میتوانند ترتیب دیداری را بین یکی از کارگزاران اطلاعاتی اسرائیل و فرماندهان { ساندی نیستا } بدهند... من از چگونگی جریان بین حزب توده و { ساندی نیستا } اطمینان نداشتم، اما فکر می کردم که حزب توده ایران از راه پیوند هایش با مسکو و هاوانا موفق شده است با { ساندی نیستا } نیز تماس برقرار کند. بهر حال از امیریان پرسش کردم... پس از مدت کوتاهی، امیریان با من

تماس گرفت و اظهار داشت که ترتیب کار برای دیدار یکی از کارگزاران اطلاعاتی اسرائیل با {ساندی نیستا} داده شده است...)) (۱۶۵)

یکی دیگر از جریان‌های سیاسی با سابقه‌ی ایران جبهه‌ی ملی به رهبری دکتر محمد مصدق است که همزمان با حزب توده ایران، در فضای سیاسی ایران پس از شهریور ماه ۱۳۳۲ ظاهر گردید! دکتر محمد مصدق، رهبر جبهه‌ی ملی، بعنوان قهرمان ملی، مبارز خستگی ناپذیر مبارزات ملی کردن نفت ایران، چهره‌ی ایست آشنا برای ایرانیان، بویژه سیاستمدارانی که از قبل نام وی نان می‌خورند و به ملت گرفتار ایران فخر می‌فروشد. خوشبختانه قرار گرفتن ایران در مسیر انقلاب و جو حاکم بر فضای سیاسی ایران در سال ۵۷، نقاب از چهره بسیاری از همسنگران خود فروخته‌ی وی برداشت و آنان را در میان ملت ایران رسوا نمود. امروز کمتر کسی پیدا می‌شود که تعدادی از همراهان صهیونیست - ماسونیک دکتر مصدق را نشناسد و از پیشینه خیانتکارانه و جنایتکارانه آنان بی‌خبر باشد! خود فروختگانی که منافع ایران و ایرانی را در پیشگاه صهیونیسم و لژ فراماسونری همایون که جانشین لژ بیداری دوران مشروطیت شده بود، قربانی کردند و پس از محاکمه و تبعید دکتر مصدق به دهکده‌ی احمدآباد، پاداش خیانت‌های خود را از حکومت کودتا و دولت پنهان یهود دریافت نمودند!

((با این همه ده‌ها تن از بازاریان، روشنفکران و نویسندگان یهودی با مصدق همراه شدند. درخشان‌ترین چهره یهودی در این رابطه آقای مشفق همدانی بود که، علاوه بر انتشار مقالات و نشریات، در مقام سردبیر کیهان و مؤسس نشریه کویان، به همراه مصدق در سفر آمریکا ناظر و مدافع نهضت ملی بود.)) (۱۶۶)

همراهی ده‌ها تن از بازاریان، روشنفکران و نویسندگان یهودی با مصدق و شرکت آنان در مبارزات ملی شدن نفت و احقاق حقوق حقه‌ی ملت، کودتای صهیونیستی - فراماسونری ۲۸ مرداد، استحکام پایه‌های حاکمیت آمریکا در ایران، تسلط کنسرسیوم نفت بر شاه‌رگ حیاتی ایران، به قربانگاه فرستادن گل‌های سرسبد جامعه ایران و ارتش و استقرار مجدد دیکتاتوری محمدرضا پهلوی را به دنبال داشت!

دستاورد آن هیاهوی بزرگ که به تحریک مستقیم انگلستان به منظور شانه خالی کردن از پرداخت بدهی‌های معوقه خود به ایران و فروش آهن پاره‌های شرکت نفت ایران - انگلیس صورت گرفت، حاصلی جز آنچه بر شمرديم و سیه‌روزی ملت ایران چیزی در پی نداشت! کدام ملی‌شدن نفت؟

علاوه بر همراهی و همگامی ده‌ها تن از بازاریان، روشنفکران و نویسندگان یهودی با دکتر مصدق، تشکیل جبهه‌ی ملی به اشاره‌ی آمریکا و گذاشتن سنگ بنای آن در مهمانی سفیر آمریکا در تهران، حضور آنوسی آیت الله سید محمود کاشانی در کنار مصدق، جناب دکتر محمد مصدق (مصدق السلطنه)، خود یکی از برادران ماسونی و عضو جامع آدمیت بود که در دوران حیات خود خدمات ارزنده‌ای به صهیونیست - ماسونیک‌های جنایتکار و ضد بشری در ایران نموده بود. تهیه ماده و احده خلع خاندان قاجار و روی کار آمدن خاندان منفور پهلوی، پذیرش و اجرای اصل چهار ترومن از جمله کارهای این راد مرد بزرگ تاریخ ایران بوده و هستند! آخرین ماموریت ایشان در ایران مسئله نفت و حل اختلاف بین دولت ایران و دولت فحیمه‌ی انگلستان بود که به کودتای ۲۸ مرداد، حاکمیت شرکت‌های نفتی عضو کنسرسیوم، ورود مستشاران آمریکایی و تصویب قوانین کاپیتولاسیون انجامید و به بیگانگان اجازه داد که بطور ظاهر، تا پایان حکومت خاندان منفور پهلوی به غارت و چپاول ثروت‌های ملی سرزمین ما ادامه دهند! به گواهی تاریخ و اسناد تا کنون منتشر شده، غوغائی که بنام جنبش ملی نمودن نفت در ایران براه افتاد و در نهایت به استحکام پایه‌های دیکتاتوری و تسلط امپریالیسم آمریکا و کنسرسیوم نفت بر همه‌ی شئون جامعه انجامید، بازی مسخره‌ای بیش نبود که به اشاره‌ی انگلیس و برادران ماسونی به منظور نجات دولت فحیمه انگلستان از زیر بار بدهی‌های سنگینش به ایران، براه افتاد. لغو یکطرفه‌ی قرارداد نفت از سوی ایران و نجات انگلستان از بار گران بدهی، هدفی بود که گراند لژ لندن، برادران ماسونی، مصدق و یارانش دنبال نمودند و به حساب کیسه‌ی خالی ملت ایران آنرا به پیروزی رسانیدند.

((بتاریخ بیستم جمادی الاول ۱۳۲۵ این بنده درگاه محمدابن هدایت الله ساکن تهران، از صمیم قلب مضمون شرح زیر عرض می‌کنم ای پروردگار عالم، اقرار دارم که تو بمن شرافت آدمیت عطا فرمودی و در اداء این حقوق و موهبت عظمی هر قصوری که کرده باشم الان در حضور تو و بحق تو و قدرت تو قسم می‌خورم که شأن و حقوق این دسته شریفه را در هر مقام مادام الحیات باتمام قوای خود محفوظ و محترم نگاه دارم و هرگاه از تعهد خود نکول نمایم از فیض رحمت و پناه آخرت حضرتت بی‌نصیب بمانم...)) (۱۶۷)

بله، دکتر محمد مصدق سوگند یاد کرده بود که مادام الحیات حقوق و شأن دسته‌ی شریفه، یعنی برادران ماسونی را با تمام قوای خود محفوظ و محترم نگاه دارد! و متعهد شده بود که هر گاه از وظایف خود نسبت به سازمان فراماسونری قصور نماید از فیض و رحمت خداوند و شفاعت آخرتش محروم شود! با مختصر شناختی که در باره‌ی سازمان ماسونی و وظایف و تعهد اعضایش در قبال سازمان و همدیگر بدست دادیم، کمال ساده لوحی و خام خیالیست هر گاه تصور نمائیم که جناب دکتر محمد مصدق به خاطر ملتی گرسنه و بیسواد که چون کرم بر روی سطح زمین می‌ولند و قوم برگزیده را در راه رسیدن به حکومت جهانی با دردمس مواجه می‌ساختند، به سوگند خود پشت پا بزند و ضمن محروم نمودن خود از فیض و رحمت خداوند، نسبت به برادران ماسونی خود نیز راه خیانت بپیماید!

مصدق السلطنه در کهلوت سن با وساطت و فشار همه جانبه همزمان و همسنگرانش که بعدها بنیان جبهه ملی را پی افکندند، تن به این ماموریت ایران برباد ده داد و آنگاه که به موفقیت دست یافت، با همه‌ی توان و قدرت اجازه داد تا

سرهنگ تیمور بختیار، بدون برخورد با موانع و مقاومت نیروهای وفادار به ایشان که در شهرهای همدان، قزوین، کرج و تهران مستقر بودند، از کرمانشاه بیاید و با تیپ تحت فرماندهی اش و چند نفر چاقو کش (تعدادی از آنان ۱۰ سال بعد یعنی در سال ۱۳۴۲ تغییر جبهه دادند و در کنار خمینی دست به مبارزات اسلامی زدند) و فاحشه، کودتای آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد را به ثمر برساند و حاکمیت خاندان پهلوی را برای مدت ۲۵ سال دیگر تمدید نماید!

نگاهی به تاریخ جنبش نفت و خاطرات جسته و گریخته رهبران جبهه ملی، مذاکرات مجلس شورای ملی و اسناد احزاب و سازمانهای سیاسی آن روزگاران، بدون دور از تعصب و پیش داوریهای معمول و متداول روشنگر پاره ای از حقایق خواهند بود که ما و جوانان برومند ایران زمین را در پیکار سرنوشت سازمان به کار خواهند آمد.

در یکی از اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس به شماره ۵۷۲، که تلگراف است از نورمن سفیر انگلستان در تهران به لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلستان چنین آمده است.

((آقای مصدق السلطنه اکنون از اروپا مراجعت کرده و به شیراز رسیده است. قرار بود تهران بیاید تا در کابینه سابق مقام وزارت عدلیه را عهده دار شود ولی با دستور داده شد در شیراز بماند و حکومت ایالتی را بعهده بگیرد، بمن اطمینان داده اند که اگر او برای این کار مناسب تشخیص داده نشود از کار برکنارش سازند، با این اطمینان با انتصاب او موافقت کردم. انتصاب این شغل، گویا مورد تأیید رهبران محلی است و ظاهراً با کنسول اعلیحضرت پادشاه انگلستان در شیراز همکاری می کند.)) (۱۶۸)

دکتر مصدق خود در این باره می نویسد:

((... وقتی بنده در شیراز بودم، روزی که کنسول انگلیس برای امور اداری نزد من نشسته بود از آقای سید ضیاء الدین طباطبایی بیابیه ای رسید، پرسید چه نوشته، گفتم قرارداد را لغو کرده است (قرارداد ۱۹۱۹ و وثوق الدوله) خندید و گفت در انگلیس يك ضرب المثل است، می گویند گربه مرده را کسی چوب نمی زند، قرارداد مرده بود حاجت به لغو کردن نداشت که ایشان زحمت کشید.)) (۱۶۹)

همانطور که همگان می دانند، اولین محصول نفت خام ایران در سال ۱۹۱۲ و به میزان ۶۴۰۰۰ تون صدادر شد. این میزان در سال بعد به میزان ۸۱۰۰۰ تون افزایش یافت. با تأسیس پالایشگاه نفت آبادان در سال ۱۹۱۴ میلادی میزان صادرات نفت خام و پالایش شده ی ایران بالغ بر ۲۷۴۰۰۰ تون شد.

استخراج و صدور نفت خام و پالایش شده ی در سالهای ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۰ افزایش یافت. به طوریکه در سال ۱۹۲۰ یعنی یکسال پس از قرار داد وثوق الدوله، همزمان با افزایش میزان ظرفیت پالایشگاه نفت آبادان به يك میلیون تون، میزان استخراج و تولید نفت بالغ بر ۱۳۸۷۰۰۰ تون شد. پس از پایان جنگ جهانی اول، بین دولت ایران و شرکت نفت انگلیس اختلافاتی بروز کرد. شرکت به بهانه ی قطع لوله ی نفت به دست جاسوسان و خرابکاران آلمانی که در ایران فعالیت می نمودند، مبلغ ۶۱۴۰۰۰ لیره بعنوان خسارت مطالبه نمود و دولت مرکزی ایران را زیر فشار گذاشت. این در حالی بود که کل در آمد ایران از ابتدای عقد قرار داد تا سال ۱۹۱۵ میلادی تنها مبلغ ۱۳۲۵۰۰۰ لیره بود. کمتر از دو برابر مبلغی که شرکت بعنوان خسارت مطالبه می نمود! شرکت نفت انگلیس که دولتی در کنار دولت ایران محسوب می شد، از دادن هر گونه گزارشی در باره ی سود و زیان شرکت و وضعیت بازار نفت در بازار جهانی به دولت ایران خود داری می کرد. علاوه بر آن، بدون در نظر گرفتن دولت مرکزی، با خوانین بختیاری و شیخ خزعل حاکم خوزستان وارد معامله شده و قرار دادهای جداگانه ای با آنان منعقد کرده بود. این امر باعث نارضایتی رضا شاه گردیده و اختلافاتی را به وجود آورده بود.

در سال ۱۹۱۹ میلادی "آرمیتاژ اسمیت" که در دوران صدارت وثوق الدوله به ایران سفر کرده و در کابینه ی مشیر الدوله به عنوان مستشار مالی ایران خدمت کرده بود به ایران آمد تا به اختلافات دولت ایران و شرکت نفت انگلیس رسیدگی نماید و حق را به حق دار بدهد! با وساطت آرمیتاژ و دوندگیهای برادران ماسونی، شرکت از مطالبات خود صرف نظر نمود و قرار داد را برای مدتی نامحدود تمدید کرد. قرار داد ننگینی که به تاریخ وثوق الدوله معروف و نامی گردید.

نقش برادران ماسونی و تسلط جهانی شان بر وزارت خانه ها، سازمانها و نهادهای دولتی و غیر دولتی به حدی بود که دولتی بالاتر از دولت قانونی و ظاهری کشور محسوب می شدند. هر کاری دلشان میخواست انجام می دادند و بدون اطلاع مردم و مجلس شورای ملی که ظاهراً نهاد بر خاسته از مشروطیت و مجمع نمایندگان ملت بود، قرار داد های اسارتباری با بیگانگان و اربابان ماسونیک - صهیونیست خود منعقد می کردند! نهضت باصطلاح ملی کردن شرکت نفت نیز به دنبال چنین اختلافاتی متولد شد و بنا به مقتضیات زمانی و شرایط موجود جهانی و منطقه ای اوج گرفت! این بار نیز شرکت نفت جنوب و صهیونیست های جا خوش کرده در هیئت حاکمه ی انگلیس حاضر به پرداخت بدهی های خود به ایران نبودند و دنبال محلی می گشتند تا ضمن لغو يك جانبه ی قرار داد، آنان را از باز پرداخت بدهی ها نجات بخشند! این وظیفه به برادران ماسونی جبهه ی ملی و قهرمان مبارزات ضد استعماری ایران و خاورمیانه یعنی دکتر محمد مصدق و آتوسی بزرگ آیت الله العظمی کاشانی واگذار گردید!

((در جریان پیدایش (نهضت ملی شدن صنعت نفت) گروهی از فراماسونهای سرشناس، خود را به میان متحصنین کاخ مرمر انداختند و از میان همین عده بود که هیئت مؤسس جبهه ملی بوجود آمد. فراماسونها بظاهر اعضاء فعال آن بودند

و گروهی دیگر از فراماسونها در جناح مخالف به مخالفت و مبارزه با اجرای قوانین ملی شدن نفت برآمدند، و لژ فراماسونی همایون در این میان نقش عمده را در مبارزه با دولت دکتور مصدق بعهده داشت.)) (۱۷۰) تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

یکی از چهره های مذهبی و ملی - مذهبی نام آوری که در دوران مبارزات ملی شدن نفت، و خلع پد از شرکت نفت جنوب درکنار دکتور مصدق قرار داشت، آنوسی آیت الله حاج سید ابوالقاسم بن مصطفی کاشانی استاد و مراد حاج روح الله موسوی الهندی بود. کاشانی در سن ۱۶ سالگی به اتفاق پدر عازم کعبه شد و در نجف اقامت گزید. او در دوره های هفتم و هفدهم قانونگذاری به نمایندگی مجلس شورای ملی رسید و در دوره ی هفدهم ریاست مجلس را به عهده داشت. آیت الله به اشاره رهبران جامعه یهود و پدران روحانی صهیونیست خود، در نیمه راه، ظاهراً به مصدق خیانت کرد و بمنظور داغ تر نمودن مبارزات نفت و به بیراهه کشاندن ملت محروم ایران، به صف مخالفین و دشمنان قسم خورده ی ملت ایران پیوست. در جریان کودتای ۲۸ مرداد، درکنار کودتاچیان قرار گرفت و از دولت کودتایی سپید فضل الله زاهدی حمایت کرد. او که دولت کودتا را، دولت موقت و خود را نخست وزیر ایران بعد از زاهدی می دانست، پس از يك دوران کوتاه نق زدن، مورد حمایت و توجه رژیم قرار گرفت و تا پایان عمر به ادامه اجرای سیاست های صهیونیسم بین المللی و رهبران جامعه یهود و دولت پنهانشان یاری رسانید! پس از مرگ وی، فرزندان پای به میدان مبارزه با ملت ایران گذاشتند و به خدمتگزاری خدای زمینی یهود، همت گماشتند!

((در اینجا از داود ادهمی که از نویسندگان برجسته بسیاری از نشریات سیاسی آن زمان و از فعالین سیاسی و اجتماعی محسوب می شوند یاد می کنم. ایشان به همراه دکتور رحیم کهن در افتخار آیت الله کاشانی به قطع تبلیغات ضد یهودیان ایرانی در سالهای تأسیس دولت اسرائیل سهیم بودند.)) (۱۷۱)

در سالهای تأسیس دولت اسرائیل، این روحانی مبارز، که سابقه مبارزاتی آن چنانی را به يدک می کشید، موعظه گر سیاستهای بن گوریون، یکی از چهره های منفور صهیونیسم شد و در لباس روحانیت شیعه و در مقام آیت الهی، مدافع منافع غارتگرانه، سرکوبگرانه و جنایتگرانه سازمان صهیونیست - ماسونیک و دولت پنهان یهود شد. اما در این راه مرتکب تند روی و افراط شد. تا جایی که در پایان جنگ جهانی دوم و در آستانه ی تأسیس رژیم اشغالگر اسرائیل در سر زمین فلسطین از وی خواستند تا به تبلیغات ضد یهودی خود پایان دهد و زمینه ساز مهاجرت پاسداران اخلاق و اقتصاد کهن به کشور نو پای اسرائیل نگردد.

بن گوریون پیش از تشکیل دولت اسرائیل و استقرار این غده ی چرکین سرطانی در منطقه ی خاورمیانه چنین نوشته بود:

((من از اعتراف بدین نکته شرم ندارم که اگر قدرت می داشتم، چنانکه آرزویش را دارم، گروهی از جوانان کاری را جدا می کردم، جوانان هوشمند، شایسته و فداکار نسبت به آرمان ما، و مشتاق و آرزومندیکمک به رهایی یهودیان. آن وقت این جوانان را به ممالکی می فرستادم که یهودیان شان غرق در خودخواهی گناه آلوده اند. وظیفه این جوانان این می بود که خود را غیر یهودی جلوه دهند... و یهودیان را با شعارهای ضدیهود به ستوه آورند، شعارهایی مانند { یهودی قاتل، یهودی برگرد به فلسطین... } من قول می دهم که نتیجه کار، از لحاظ مهاجرت، هزاران بار بیش از نتایجی می بود که موعظه ی هزاران فرستاده ای بیار آورده است که در گوشهای ناشنوا خوانده اند.)) (۱۷۲)

مأموریت آنوسی کاشانی، با داشتن منصب آیت الهی مذهب شیعه، در همینجا به پایان نمی رسد. او وهم پالکیهایش، در حالیکه از باده پیروزی اربابان صهیونیست - ماسونیک خود در کودتای ۲۸ مرداد سرمست بودند، بدون توجه به خونهای ریخته شده در معبد خدای زمینی یهود، کماکان به سیاست بن گوریون و دیگر اندیشه پردازان دولت پنهان یهود ادامه می دادند تا وظیفه خدمتگزاری خود را به نحو احسن به انجام رسانیده باشند. آنهم در نقش جوانان پر شور، هوشمند و فداکار یهود! در زمانی که رهبران جامعه یهود و پادشاهان دولت پنهان یهود نیاز به نارضایتی یهودیان و تحریک آنان به بازگشت داشتند، شعارها و فریادهای "یهودی قاتل و یهودی برگرد به فلسطین" را در فضای غم گرفته ی ایران مصیبت زده، نه جوانان رویایی و تخیلی بن گوریون، بلکه آیت الله کاشانی و اطرافیان سر می دادند. همان وظیفه ای که قبل و بعد از پیروزی انقلاب بهمین به رهروان کاشانی و شاگردان آنوسی اش محول گردید و آنان نیز به نحو احسن از عهده اش بر آمدند! هشت سال در تنور منفور جنگ دمیدند و ضمن واریز نمودن دلارهای نفتی به حسابهای اسرائیل و دولت غاصب یهود در مقابل سلاحهای کهنه و از رده خارج شده، هزاران جوان مشتاق و ضد امپریالیسم و صهیونیسم را نیز با گوشت دم توپ کردن از پای در آوردند.

در صفحات بعدی، بیشتر به نقش خائنانه خانواده آنوسی کاشانی که پس از سوار شدن آنوسی ها بر امواج انقلاب بهمین، در نقاط حساس و کلیدی مملکت انجام وظیفه می کردند خواهیم پرداخت.

((در همین دوران، با ممنوعیت فعالیتهای سیاسی و با درهم کوفتن آلت رناتیوهای چپ و ملی، تنها کسانی که اجازه و امکان فعالیت وسیع در میان مردم را یافتند، روحانیون قشری بودند. این بهایی بود که شاه در ازای خدمت عظیم آیت الله کاشانی و یاران او در ساقط نمودن حکومت مصدق بایست پرداخت میکرد. در عین حال تنها حربه سیاسی روحانیون قشری و جناح های مذهبی نهضت ملی به رهبری مهندس بازرگان، همان حربه ضد یهودی و ضد بهایی بود.)) (۱۷۳)

مبارزه آنوسی ها در جامعه ایران، یعنی همسویی باحکومت دست نشانده شاه و جامه عمل پوشاندن به آرزوی های بن گوریون و دیگر رهبران صهیونیسم جهانی! مبارزات ضد یهودی و ضد بهایی روحانیون مبارزی که در انجمن حجثیه، مؤتلفه اسلامی و غیره گرد آمده بودند، و همگی در راستای سیاست اسرائیل و دولت صهیونیستی حرکت می کردند، به حساب پویایی جامعه ایران، وجود آزادی و مبارزه سیاسی در جامعه ی پهلوی زده گذاشته می شد. در حالیکه جوانان مبارز و مشتاق مبارزه با اسرائیل، پس از شکار و دستگیری توسط مامورین اداره ی سوم سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) مورد آزار و شکنجه ی ددمنشانه و حیوانی قرار می گرفتند و سپس اعدام می شدند! بیچاره ملتی که در دام تبلیغات زهر آگین دشمنان بشریت گرفتار آمده و گرگهای فرو رفته در جلد میش را نمیشناسد!

((شاه در برخورد با طبقه متوسط سنتی هم محتاط بود. او و همسرش ثریا همواره برای زیارت به مکه، کربلا، قم و مشهد می رفتند. رهبران برجسته دینی، به ویژه آیت الله بروجردی، آیت الله بهبهانی و امام جمعه ی تهران دسترسی آسانی به دربار داشتند. آیت الله کاشانی و همکارش قنات آبادی مدت کمی در سال ۱۳۳۵ در زندان به سربردند و هنگامی که رسماً جدایی خود را از فداییان اسلام اعلام کردند و پذیرفتند که نسبت به اعدام قاتلان رزم آرا اعتراض نکنند، آزاد شدند. دولت نسبت به تقویت و حمایت مذهب متعهد می شد و همواره حزب توده را “ دشمن مالکیت خصوصی و اسلام می خواند.)) (۱۷۴)

بی سبب نبود که با آغاز جنبش انقلابی و طوفانی شدن فضای ایران که محمد رضا پهلوی و پشتیبانانش جزیره آرامش می دانستند، آقایان به سرعت بر موج انقلاب سوار شدند و در مقام تنورریس های انقلاب و اعضا شورا ی انقلاب، تلاش ورزیدند تا جلوی تند رویهای انقلابیون و خواسته های برحق کارگران و زحمتکشان را سد نمایند و انقلاب را درجایی متوقف کنند که به منافع امپریالیسم و مغز گنده اش صهیونیسم لطمه ای وارد نشود! بی جهت نبود که در فردای پیروزی انقلاب اعلام نمودند که سه سه بار، نه بار غلط کردیم که انقلاب کردیم!

((دوران دوم سلطنت محمد رضا شاه پهلوی (مرحله ی پس از کودتای انگلیسی - آمریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ . ج - پ) از نظر یهودیان ایرانی، دوران آزادی های اجتماعی، رفاه نسبی و ترقی بی سابقه بود. اما در همین دوران با تثبیت کشور نوب نیاد اسرائیل و غرور و افتخار ناشی از آن در بین یهودیان عالم، تعداد وسیعی از یهودیان ایران متوجه صیونیزم و اسرائیل شدند. در این زمان که هرگونه فعالیت سیاسی ممنوع گردیده بود، گرایش اصلی یهودیان ایران در جهت صیونیزم فعال و جذب مهاجرین جدید بود. اسرائیل برای جامعه یهودی جاذبه ای سحر آمیز داشت.)) (۱۷۵)

مرحله ی دوم سلطنت محمدرضا شاه پهلوی، که از آن بعنوان دوران آزادی اجتماعی یهودیان، رفاه نسبی و ترقی بیسابقه یاد می شود، عصر ترکتازی و قدر قدرتی دولت پنهان یهود در ایران و منطقه خاورمیانه است. دولت پنهان یهود، پس از انتقال قدرت سیاسی - اقتصادی خود به غرب و به ویژه به ایالات متحده ی امریکا (اتازونی)، اینک با توجه به منابع نفتی غنی و پر در آمد خاورمیانه، مجدداً متوجه ی شرق شده و مایل است که قسمتی از قدرت خود را به منطقه مخصوصاً ایران در بند منتقل نماید. کشوری که از آغاز تمدن بشر، پذیرای یهودیان بوده و هم اکنون آرامگاه ابدی دانیال نبی، استر و مرده خای کبیر است. سرنوشت مملکت در دست نوادگانه خلف استر و مرده خای یعنی خانواده های آنوسی قوام، علم، هویدا و غیره قرار و شاه بعنوان دلال و رشوه ستانی بی اراده و بی مغز در دستان آنان گرفتار است و به ساز آنان می رقصد. در همین دوران رفاه نسبی و ترقی بی سابقه یهودیان، هزاران نفر از فرزندان ایران زمین به علت مبارزات استقلال طلبانه و مخالفت با غارتگری های امپریالیسم و صهیونیسم و حضور بیش از ۵۰ هزار نفر از مستشاران امریکایی که در پناه کاپتولاسیون بر مقررات ملتی حکومت می نمایند، و دفاع از مردم مظلوم فلسطین در پشت دیوارهای زندانهای برازجان (دژ)، اوین، قزل حصار و عادل آباد و غیره زیر شکنجه های قرون وسطایی قرار داشتند و بدون زره ای ترحم به جوخه های اعدام سپرده می شدند. در یک کلام دوران رفاه نسبی و ترقی بی سابقه یهودیان، دوران بد بختی و فقر و فلاکت ملت در بند و استبداد زده ی ایران بود!

((این خانواده های ثروتمند نه تنها مالکیت بیشتر زمینهای وسیع تجاری بلکه حدود ۸۵ درصد شرکت های خصوصی مربوط به بانکداری، کارخانه های تولیدی، تجارت خارجی، بیمه و ساختمان سازی شهری را نیز در اختیار داشتند. گرچه اکثریت غالب این طبقه بالامسلمان بودند، برخی از این مقامهای عالی رتبه با لژ فراماسونری مرتبط با دربار در تهران پیوند داشتند و شمار اندکی نیز - از جمله یزدانی، ایلقانیان و آریا - از خانواده های بهایی و یهودی بودند. با توسل به این گونه موارد اندک، در بازار شایعه شده بود که کل طبقه ی بالا دست نشانده توطئه گران صهیونیست بین المللی، بهاییان حيفا و امپریالیستهای انگلیسی مرتبط با لژ فراماسونری لندن است.)) (۱۷۶)

مجدداً تاریخ نگاری به شیوه صهیونیستی آغاز می شود و آبراهامیان نعل و ارونه میبندد تا به عنوان تاریخ نگاری بی طرف و چیره دست به تیره گروه و عده ای مشخص بپردازد و چون دیگر تاریخ نگاران صهیونیست، خاک به چشم حقیقت و مردم ایران بپاشد! بر ما روشن است که ایشان به اسناد و مدارک زیادی دسترسی دارند و دستهایی او را در نگاشتن تاریخ ایران یاری می رسانند! ذکر این موضوع که بیشتر سرمایه داران ایرانی مسلمان بودند و تنها برخی از آنان با لژ فراماسونری مرتبط با دربار پهلوی پیوند داشتند، انسان را به تفکر وادار می دارد تا از خود بپرسد: آبراهامیان در کجای زمین ایستاده است و به نفع چه کسانی تاریخ نگاری می کند!

کدام لژ فراماسونری مرتبط با دربار؟ حکومت ایران در کلیت خود، دست نشانده سازمان صهیونیست - ماسونیک و لژ فراماسونری همایون بود و به نمایندگی از سوی تشکیلات صهیونیست - ماسونیک جهانی بر ایران و ایرانی حکومت و

فرمانروایی می کرد! در بالای هرم قدرت، هر چند ظاهری و سمبلیک، شاهی مستبد و خود کامه نشسته بود که به گفته ی آبراهامیان دارای لژ فراماسونی نیز بود! از سوی دیگر، بر همگان روشن و میرهن است که لازمه ترقی و پیشرفت در جامعه بلا زده ی ایران، در همه ی ادوار تاریخی و ابستگی و سرسپردگی به هیئت حاکمه و در دوران حکومت قاجار و پهلوی، وابستگی و سرسپردگی به یکی از لژهای فراماسونری بوده است! آبراهامیان به خوبی می داند که دیگران به این کاست سخت پوسته و تو در تو راهی نداشتند و با همه ی نبوغشان راه به جایی نمی بردند در راه پاسداری از منافع غارتگرانه این کاست و خدای زمینیشان بود که محمد رضا پهلوی، ایران را به زندانی بزرگ برای ایرانیان و چراگاهی امن برای چریدن این گروه غارتگر و زالو صفت و اربابان بین المللی شان تبدیل کرده بود! بی جهت نبود که ایرانیان آزاده و وطن پرست، شاه، یعنی سایه خدای جهان را سگ زنجیری امپریالیسم می نامیدند و با همین چشم به او و درباریان وطن فروشش می نگرستند!

اگر در اسناد وزارت امور خارجه ی انگلستان نشانه ای از نفوذ جاسوسان و خبرچینان انگلیس در تشکیلات حزب توده ایران وجود ندارد و آبراهامیان نتوانسته سندی در این رابطه به دست بیاورد، حتما اسناد و مدارکی در باره خانواده های هزار فامیل حکومتگر بر ایران دوران پهلوی وجود دارد! و بدون شك و با یقین در آن همه اسناد و مدارک آمده است که بزرگان و سرپرستان این خانواده ها، همه از اعضای با سابقه و قدیمی لژهای فراماسونری بوده اند و به پاس خدمات ارزنده و دیرینه شان به این سازمان ضد بشری، افتخار حکومت بر ایران و سرنوشت ایرانیان را بدست آورده بودند! به عقیده آبراهامیان، بیشتر این افراد مسلمان بودند! کدام مسلمان؟

خانواده های شوکت الملك علم؟ ذوالفقاری؟ امیرعباس هویدا؟ عبدالله ریاضی؟ شریف امامی؟ نمازی، لاجوردی، ثابتی، وهاب زاده، هراتی، رشیدیان، خسروشاهی، اخوان، لك، رضایی؟ یا ایلقانیان و آریا و طوفانیان و خیامی و یزدانی؟ کدام يك از این خانواده های غارتگر که اندیشه بی جز چپاول ایران و خدمت به سازمان ضد بشری صهیونیست - ماسونیک و امپریالیسم جهانی و حمایت همه جانبه از دولت غاصب اسرائیل نداشتند، مسلمان (منظور ایرانیان وطن پرستی است که بنا به عقیده و باور خود، مسلمانند و از ماهیت این آئین بیرون جهیده از بطن یهودیت اطلاع و شناختی ندارند!) بودند و از مسلمانی نشانی داشتند؟

آبراهامیان که به اسناد و مدارک فراوانی دسترسی دارد و بنا به گفته خودش، به مدت بیست سال اسناد و مدارک دفتر امور خارجه انگلیس را مورد کنکاش، بازبینی و مطالعه قرار داده، دقیقا از نامسلمانی و از همه مهمتر، نا انسان بودن این جرثومه های فساد و تباهی خیر دارد و آنان را کاملا می شناسد! حال چرا خاك به چهره زیبای عروس حقیقت می باشد و در لایبای سطور نوشته هایش فضا را کدر می کند، تا رهروان حقیقت و جویندگان واقعیت را گمراه نماید، موضوعی است که قضاوت درباره شان را به عهده ی تاریخ و خوانندگان نوشته های ایشان می گذاریم!

حکومت پادشاهی ایران، در نقش ژاندارم بی مزد و موجب امپریالیسم در منطقه ی خاورمیانه و خلیج فارس نه تنها وظیفه سرکوب و قلع و قمع آزادیخواهان، مبارزان و نیروهای ضد صهیونیست و ضد امپریالیسم در داخل را بر عهده داشت، بلکه در دیگر مناطق خاورمیانه نیز به این جنایتکاری خائنه ادامه می داد و سرمایه های مادی و معنوی مملکت را فدای منویات و منافع دولت پنهان یهودی نمود. سرکوب خلق ظفار و بمباران مناطق نظامی و غیرنظامی کشورهای عربی، در جنگهای اعراب و اسرائیل توسط جنگنده بمب افکنهای نیروی هوایی ایران و سرکوب خلقهای سودان، از افتخارات آنوسی ها و حکومت علنی یهود در این دوران است که با هماهنگی و توافق مسلمانان دو آتشی ی هزار فامیل به مرحله ی اجرا گذاشته می شد.

اگر اینها نشانه مسلمانی افرادی است که ۸۵ درصد کارخانه های تولیدی، تجارت خارجی، شرکت های خصوصی مربوط به بانکداری، ساختمان سازی شهری و بیمه ی ایران زمین را در دست داشتند؟ پس، وای اگر از پس امروز بود فردایی! آبراهامیان با دفاع آنچنانی از عدم نفوذ عوامل انگلیس و امریکا در صفوف حزب توده ایران و مسلمان خواندن صهیونیست - فراماسونهای غارتگر در بار پهلوی، پرچم رسالتی بزرگ را بر دوش گرفته است و در شرایطی که ملت ایران و جوانان برومند ایرانی در جستجوی باز یافتن حافظه تاریخی خود و شناسایی دشمنان واقعی خود هستند، با جسارتی قابل تقدس و تقدیر در نقش فردی کاتولیک تر از پاپ ظاهر شده، و به دفاع از صهیونیسم، فراماسونری، اینتلجنس سرویس و سازمان سیا و هزار فامیل حکومتگر ایران، برخاسته و به یاری قلم مستقل و غیر وابسته خود! در صدد تبرئه این جرثومه های فساد بر آمده است.

پس از گذشت بیش از يك دهه از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ایران با رشد و اوج گیری مبارزات چریکی روبرو شد. فعالین این گروه های چریکی بیشتر جوانان پر شور و وطن پرستی بودند که تحت تأثیر مبارزات مردم کوبا، چین و شخصیت برجسته ای چون ارنستو چه گورا به مبارزات مسلحانه روی آورده و نجات ایران را در گرو مبارزات مسلحانه و جنگهای چریکی می دیدند. صهیونیستها که بنا به ادعای خودشان، از سال ۳۲ به این طرف يك دوران آرامش و غارتگری بدون درد سر را پشت سر گذاشته بودند، مجددا به تکاپو افتادند و به تلاشی گسترده و همه جانبه دست زدند تا این جریانات نو پا را که با نغمه برابری جویانه و مساوات طلبانه، فضای جزیره ی ثبات منطقه را ببازی گرفته بودند، بر سر جای خود بنشانند و سرود فتح آنان را در گلویشان خفه نمایند.

از يك سو شكارچيان و شكنجه گران ساواك را زير پر و بال خود گرفتند و ضمن آموزش و تربيتشان، پيشرفته ترين و مخوف ترين وسايل و ابزار شكنجه را در اختيارشان گذاشتند و از جانب ديگر فدائيان پنهان و آشكار صهيونيستم و آنوسي خود را به درون اين گروه ها راندند تا ضمن شناسايي فعالين گروه ها و معرفي آنان به ساواك، فتنه ي نو خاسته را در نطفه خفه نمايند و راه رشد و حركت قانونمند جامعه را سد كنند.

((گرايش اصلي تمامی افشار يهودی به صيونيزم به مقیاسهای کمتر و بیشتر، مشخصه این دوران به شمار میرود يك بررسی غير علمی نشان می دهد که تعداد معدودی در حدود ۱۰ تا ۲۰ تن در سازمان های چريك های فدایی خلق عضویت داشتند که لافل يك كادر بالا در میانشان گزارش شده است در گروه كوچك اما پر اهميت “ جزئی ” که از جمله بنیان گذاران چريك های فدایی بودند، حداقل دو يهودی حضور داشت.)) (۱۷۷)

با اینکه گرایش اصلی و مسلط تمامی یهودیان در این عصر به صهیونیسم، یعنی نژاد پرستانه ترین و ضد انسانی ترین اندیشه موجود است، ده تا بیست نفر از صهیونیستها به درون سازمان چریکهای فدایی خلق می خزند و به مبارزات ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی روی می آورند!

نتیجه این می شود که همه اعضا و هواداران این گروه ها و سازمان ها در نیمه راه بهشت، در دام مأمورین سفاک و جنایت پیشه ساواک اسیر می شوند و زیر شکنجه های حیوانی و ضد بشری قرار می گیرند. در حالیکه سازمانی به نام “ بی سیم ” و سازمانهای مشابه آن، حتی پس از پیروزی انقلابی به عظمت انقلاب بهمین و سرنگونی يك رژيم ۲۵۰۰ ساله، کماکان مخفی باقی می مانند و به فعالیت های ضد مردمی و ضد بشری خود ادامه می دهند. رهبران و سکانداران این احزاب و سازمانها نیز بنا به خصلت فراماسونی و سرسپردگی خود، در برابر این حوادث و زندگی مخفیانه و توطئه گرانه سازمانهای صهیونیست - ماسونیک ساخته ای چون “ بی سیم ” سکوت اختیار می کنند و دم بر نمی آورند.

اعدام گروه “ جزئی ” در تپه های اوین و تند روانی چون پرویز حکمت جو در زیر شکنجه، در شکنجه گاه های قرون وسطایی ساواک، بنا به شایعات آن دوران پس از توافق رهبران زندانی گروههای سیاسی با رژیم شاه و ساواک صورت گرفت. عده ای بر این اعتقاد بودند که پس از انقلاب، راز این جنایت هولناک و سازش دد منشانه رهبران با رژیم خونخوار پهلوی، از پرده برون خواهد افتاد. متأسفانه می بینیم که پس از گذشت ۲۲ سال از پیروزی انقلاب بهمین و سرکوب خشن و بیرحمانه همه ی گروههای سیاسی مسلمان و غیرمسلمان از سوی حکومت ضد بشری آنوسی های حاکم بر ایران نیز سکوت در این باره کماکان ادامه دارد. کسانی که بطور مستقیم و غیر مستقیم در جریان این توطئه و سازش خانثانه قرار داشته اند، کماکان در رأس احزاب و سازمانهای سیاسی قرار دارند و بر اساس رهنمودهای سازمان صهیونیسم جهانی و لژهای فراماسونی به مبارزات ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی زحمتکشان و محرومان جامعه بلاکشیده ما سمت و سو می دهند!

نمونه دیگر: در زندان های رژیم شاهنشاهی چنین بر سر زبانها بود که حمید اشرف و مرضیه اسکویی توسط یکی از اعضا خود فروخته ی گروه لو رفته و بدام مأمورین ساواک افتاده اند! شخص مورد اتهام نیز، در دفاع از خود، اتهامات سخیفی را متوجه حمید اشرف می نمود. حمید اشرف، جان بر سر پیمان گذاشت و در مصاف نابرابر با جنایت پیشگان ساواک به شهادت رسید. در حالیکه لو دهنده، صحیح و سالم از زندان آزاد و تا پایان عمر اردوگاه سوسیالیسم واقعا موجود و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در صفوف چند حزب و سازمان مارکسیست - لنینیستی به مبارزات مارکسیستی - صهیونیستی خود ادامه داد و اکنون نیز در رفاه و آسایش کامل به مصرف اکسیژن هوا و توطئه گریهای خود ادامه می دهد!.

وظیفه جوانان برومند ایرانی است که به این روند توطئه گرانه پایان دهند و بدون در نظر گرفتن ملاحظات پوچ و توطئه گرانه رهبران خود فروخته و سیاستمداران فراماسونی، به افشای چهرهای مشکوک و خائن بپردازند! باید به دور تسلسل شهادت های اوارای پایان داد و با کمترین تلفات و ناچیز ترین خسارات بر دشمن دون چیره شد. مکتب شهادت و شهید پروری را يك بار و برای همیشه باید بست! باید آموخت که پیروزی بر دشمنان خلق، افتخار آفرین و با شکوه است، هم برای میهن و هم برای هم میهنان محروم و از هستی ساقط شده. تنها شهادت، افتخار آفرین نیست و حاصلی بیار نمی آورد! هزاران سال است که شهید میدهیم و کوهها و دشتهای وطن را با خون خود لاله زاران می کنیم، در صورتی که وضع همان است و هنوز که هنوز است، در بر روی همان پاشنه ی سابق میچرخد و ما نتوانسته ایم حتی اذهان خود را برای پذیرش اصول پایه ای دموکراسی آماده نمائیم و نسبت به دوستانی که در ایده و انتخاب راه مبارزه با ما اختلافاتی جزئی و قابل چشم پوشی دارند، به کمتر از نابودی و از میان برداشتن بیندیشیم!

بر ماست که حافظه تاریخی خود را باز بیابیم و پدران و نیاکان خود را به پاسخگویی وا داریم. سکوت کنندگان و طفره روندگان از پاسخگویی خائنین به ما و خادمان معبد خدای زمینی یهود یعنی طلا هستند! شك و تردیدی وجود ندارد و توجیح های اغواگرانه آنان پیشیزی ارزش ندارد و نباید داشته باشد! آنگاه که به شیوه مذموم و وطن بر باد ده مصلحت اندیشی و محافظه کاریهای فرصت طلبانه دشمن پایان دهیم، عروس زیبا و دلفریب پیروزی و بهروزی را در آغوش گرفته ایم.

علاوه بر عرصه داخلی مبارزه بر علیه رژیم ستم شاهی که با تمام مراقبتها و بگیر و ببندهای ساواک، شهربانی و کمیته مشترک باصطلاح ضد خرابکاری، هر روز ابعاد گسترده تری می گرفت و عده ی بیشتری از مردم آذبخواه و مبارز

را به میدان مبارزه می کشاند، دانشجویان ایرانی مقیم خارج از کشور نیز که در کنفدراسیون دانشجویان متشکل شده بودند، میدان دار مبارزات خارج از کشور بر علیه نظام شاهنشاهی و رژیم منفور پهلوی بودند.

این دانشجویان بدون واژه‌ها و تضییقات رژیم و مراقاتهای شبانه روزی مأمورین شناخته شده و نقاب دار ساواک با برپایی تظاهرات و میتینگهای اعتراضی به مناسبتهای گوناگون، نقش بزرگی در رسوا نمودن شاه و دولت های سرکوبگرش در میان جهانیان و مردمان کشور های محل سکونت خود ایفا می نمودند. این تشکل، با همه ناهمگونی عناصر تشکیل دهنده اش، نمی توانست موجبات تشویش و نگرانی صهیونیست ها و امپریالیسم مدافع نظام را فراهم سازد. بنحوی که رسوخ در آن، شناسایی فعالین و در نهایت متلاشی نمودن آن را در سر لوحه دستور کارشان قرار ندهند! در نظامهای ضد مردمی و غارتگرانه ای که اقلیتی ناچیز بهشت زمینی شان را بر جهنم اکثریت محروم بنا نموده اند، هر گونه حرکت و جنبش اعتراضی می تواند خطر آفرین باشد و منافع حیاتی آن اقلیت را به خطر بیندازد! هر گونه حرکت و جنبش آزادیخواهانه و استقلال طلبانه ای که در گوشه و کنار جهان شعله ور می شود، منافع قوم باصطلاح برگزیده پهلو را باخطر مواجه می سازد. منافعی که قرنهای بدون واژه‌ها و دست اندازی های بی وقفه دشمنانش پا برجا مانده بود و به حیات خود ادامه می دهد. حفظ این منافع و در امان نگاه داشتنش تا تشکیل حکومت جهانی یهود که رهبران جامعه یهود و صهیونیسم در رؤیاهای خود پرورش می دهند، می بایست به هر قیمتی ادامه و تداوم یابد و همه موانع را از سر راه خود بر دارد.

((تعداد فعالین یهودی کنفدراسیون در حدود یکصد تن بر آورد شده است که ده ها تن از آنان در مسئولیتهای رهبری شهری، منطقه ای، کشوری و حتی سراسری قرار داشتند.)) (۱۷۸)

با توجه به دادهای پیشین و در نظر گرفتن این اصل اعلام شده از سوی رهبران صهیونیست که: هر یهودی، عضو وفادار و معتقد به این سازمان جهانی و جنایتکار است! وجود ده ها تن یهودی در مسئولیتهای شهری، منطقه ای، کشوری و حتی سراسری کنفدراسیون نمی توانست در متلاشی کردن این تشکیلات در روزهای سرنوشت ساز کشورمان بی تأثیر باشد.

((آغاز تحولات انقلابی در سال ۱۹۵۶ (۱۳۵۶) در مجموع نگرانی شدیدی در میان یهودیان ایران پدید آورد. جامعه یهودیان که تا آن زمان سرنوشت خویش را تنها در دست یک تن یعنی محمد رضا شاه قرار داده بود، سقوط او را به مثابه نابودی خود می دانست جوانان سیاسی یهود... در جناح های چپ و به طور فزاینده ای در جناح های لیبرال درگیری شدند، در تماس با بسیاری از جناح های انقلابی و با امید به تغییرات مثبت، عملاً در جریان انقلاب شرکت جستند. این عده سرانجام باکشانیدن ۷۰۰۰ تن از افراد جامعه یهودی در تظاهرات میلیونی عاشورا، (...)) (۱۷۹)

این ادعا به همه ی دروغ بودنش، جوازیست به رهبران بی شرم و جنایتکار رژیم اشغالگر اسرائیل که هر روزه بطور مستمر در برنامه های رادیویی خود، احزاب، سازمانها و گروههای سیاسی ایران زمین را به خاطر شرکت در انقلاب و حمایت و پاسداری از دستاوردهای آن به باد تمسخر و ریشخند می گیرند و با کمک قلم بدستان و داستان سربازان مزدوری که وظیفه و رسالتی به غیر از دفاع از منافع امپریالیسم و صهیونیسم ندارند، زمینه سردرگمی مبارزان و خارج نمودن آنان از جبهه پیکار و پاشیدن تخم نفاق و چند دستگی در بین نیروهای رزمنده و پیکارگر بر علیه حکومتگران آنوسی ایران را فراهم می آورند.

شرکت ۷۰۰۰ نفر یهودی در تظاهرات عاشورا به هر بهانه و تحت هر شرایطی نشانه ردالت و دنانت رهبران این عده معتقد به آرمان صهیونیسم، یا فریب خورده است! نکته جالب و قابل توجه که به نوبه خود هشدار می است به همه جوانان آزادیخواه و عدالت جوی ایرانی، علاقه و گرایش فزاینده جوانان یهودی، در روند انقلاب بهمن ماه به جریانهای لیبرالی است! همان جریانها و گرایشاتی که در زمان حکومت پهلوی عمده فعالیت سیاسی خود را متوجه مبارزه با یهودیان و بهاییان کرده بودند تا به رؤیاهای ضد بشری بن گوریون و دیگر رهبران جامعه یهودتتحقق بخشند! و از همه مهمتر این که تاریخ نویسان صهیونیست، پس از آن همه آسمان و ریسمان بافتن و آیه و دلیل آوردن بی پایه و اساس به منظور ایرانی جا زدن یهودیان و جا انداختن این مسئله که یهودیان از بیشتر ایرانیان ایرانی تر بوده و هستند، به ناگهان اعتراف می کنند که جامعه ی یهودیان سرنوشت خود بطور در بست در دست شاه گذاشته و سقوط او را به منزله ی نابودی خود می دانستند! جامعه ی یهودیان ایران، در همه ی ادوار تاریخ سرنوشتش را در دست پادشاهان اسلام پناه می گذاشته و از رفاه و آسایش اهدائی پادشاهان استفاده می نموده است! رفاه و آسایشی که همیشه محرومان و زحمتکشان جامعه از آن بی بهره و نصیب بوده اند! در حال حاضر نیز اوضاع چنان و در بر روی پاشنه ی سابقش می چرخد!

((هزاران تن از برجسته ترین معلمین ایران که معمولاً از توده ای های سابق بودند، جو ضد یهودی مدارس را به میزان قابل توجه تخفیف دادند. به همین منوال، ثمرات محبت ها و ارتباطات مثبت و سازنده بسیاری از یهودیان نیک نفس در امور اقتصادی و امور خیریه انجمنهای یهودی را نیز نسل بعدی بر داشت کرده و هنوز می کند. صدها از این نمونه دیده یا گزارش شده است که مسلمانان پس از انقلاب اسلامی، یعنی بهترین زمان برای انتقام کشی، اجحاف و تحقیر، به یهودیان محبت کرده و به آنان امید می دادند.)) (۱۸۰)

یکی از ویژه گیهای انسانی و متعالی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ در روزها و ماههای اولیه پیروزی، که آنوسی های عمده بر سر و وابسته به لژهای فراماسونی، هنوز آنرا در چنگال خونآلود خودگرفتار ننموده بودند، همین عدم انتقام کشی، اجحاف و تحقیر نسبت بدیگران بود! آرزو و رویایی که دشمنان انقلاب بویژه صهیونیست - ماسونیک های جنایتکار خویش را می

دیدند و با تبلیغات سهمگین و جهت دار خود، تلاش می کردند سمت و سوی انقلاب را به آن جهت بکشانند تا با این بهانه هم که شده حرکت آزادیخواهانه ی مردم را در نطفه خفه نمایند و وضعیت موجود را تثبیت نمایند!

ملت ایران برای هزارمین بار در طول تاریخ پر افتخار خود ثابت نمودند که جنایتکار، آدمکش و بیخرد نیستند. در آن روزهای آتش و خون، ایرانیان خردگرا و اندیشمند می دانستند که هرگونه تعدی و اجحاف نسبت به یهودیان، باهمه ی سوابق ننگین و خیانت بار تاریخی شان، خدمتی است به صهیونیسم جهانی و گام نهادن در راهی که پیش از این هرتسل، بن گوریون، بگین و گلدامایر خواهان و خواستار شده و بر رویش سرمایه گذاری کرده بودند تا صدای مظلومیت کاذب قوم باصطلاح برگزیده را رسا تر نمایند.

دست یازیدن به اعمال اهریمنی، ضد بشری و غیرانسانی دشمنان سوگند خورده ایران را سزااست. همان هایی که به ننگ و لعنت ابدی گرفتارند و از ارتکاب هیچ جنایتی رویگردان نیستند. جنایتکارانی که از طلوع خورشید تمدن و آغاز شهرنشینی در ایران تاکنون، بیش از هزاران بار دستانشان را بخون فرزندان ایران آلوده اند و از انجام هیچ جنایتی در حق آنان خود داری ننموده اند! همان سان که پس از پیروزی انقلاب بهمین نیز این ننگ جاودانی بر پیشانی خودشان نقش بست و چهره کریمه آنان را برای چندمین هزار بار به انسانهای شریف و آزاده جهان نشان داد.

نقش انسانی و خردمندانه هزاران معلم و آموزگار فرهیخته که بنا به ادعای تاریخ نگار صهیونیست، از اعضاء قدیمی حزب توده ایران بودند، در جلوگیری از انحراف جهت حرکت انقلاب و آلوده نشدن آن به مسایل و تفکرات انیرانی، نشانه دهنده فرهنگ پر بار ایران زمین و اندیشه های والا و انسانی آموزگاران و آینده سازان این کشور کهن سال و باستانی است!

پس از تسلط آنوسی ها و تکیه زندشان بر اریکه ی قدرت بود که انتقام کشی ها، تحقیرها و اجحاف ها شروع شد. آنان بودند که بنا به خصیصه ذاتی و طینت ناپاک و آلوده خود، پس از سر به نیست نمودن کودک نوپای انقلاب، شمشیر خونآشام از میان کشیدند و فرزندان ایران زمین را دسته دسته و گروه گروه در پیشگاه خدای زمینی خویش گردن زدند و در ایران انقلابی جشن خون بر پا نمودند! جشن خونی دیگر، پوریمی دیگر!!! قابل توجه است که نخستین قربانیان تهاجم اهریمنی آنوسی های واپسگرا و ضد فرهنگ، همین آموزگاران و معلمان شریف و فرهنگ دوست بودند!

نکته دیگری که قابل توجه است، و نباید از کنار آن به راحتی گذشت، عدم وجود جو ضد یهودی در انقلاب بهمین ماه است. انقلاب اهداف و الاتی داشت که درگیری و حمله به یهودیان نه تنها آنرا از مسیر خود منحرف می نمود، بلکه از اعتبار و حیثیت آن نزد جهانیان و عدالت خواهان گیتی که از چهار گوشه جهان به انقلاب چشم دوخته بودند، می کاست. نوبت پیکان حمله ی انقلاب بهمین ماه، قلب امپریالیسم و مغز متفکرش صهیونیسم بین المللی را هدف قرار داده بود و نجات ایران از چنبره جهانخواران بین المللی را مد نظر داشت. راهی از چنگال دولت چندین و چند هزار ساله ی پنهان یهود که امپریالیسم جهانی به سرکردگی ایالات متحده امریکا نمایندگیش را به عهده داشت و منافع ننگینش را در سراسر جهان پاسداری می کرد!

تکاپوی جنون آسای صهیونیست - ماسونیک ها، برای به انحراف کشاندن انقلاب بهمین و سوار نمودن آنوسی های ایران بر امواج آن نیز از همین جا نشأت میگرفت. گرد آمدن رهبران صهیونیست - ماسونیک کشورهای صنعتی در جزیره گوادلوپ، رفت و آمدهای مکرر و پی در پی فراماسونرها از ایران به پاریس و بالعکس، سفر ژنرالها و دیپلماتهای امریکایی به پاریس و تهران و تلاش گسترده بین المللی آنان در آن روزهای سرنوشت ساز در همین راستا و با همین هدف نا مقدس صورت می گرفت.

با توجه به سوابق تاریخی یاده شده، صهیونیسم دارای شبکه اطلاعاتی گسترده و پیچیده ای در ایران بود که همانند سالهای قبل از انقلاب، اتفاقات و جریانات مربوط به روند انقلاب را لحظه به لحظه به رهبران جامعه یهود و فرمانروایان دولت پنهانشان گزارش می کرد و رهنمودهای لازم را از ستاد مرکزی دولت پنهان دریافت می نمود. سازمان فراماسونری نه تنها مورد پیگرد قرار نگرفت، بلکه توسط جعفر شریف امامی، استاد لژ فراماسونی بطور در بست در اختیار آنوسی آیت الله مهدوی کنی قرار گرفت و خمینی و مفتاح آزادی فعالیت آنانرا تضمین نمودند.

((شخص دیگری (نفر اول، شخصی با نام مستعار محمود امیریان که به گفته روای از اعضا مهم حزب توده ایران و سرپرست ارتباطات خارجی حزب در آن زمان بوده است. ج - پ) که در سال ۱۹۷۷، در دانشگاه تهران ملاقات کردم، سید مهدی کاشانی بود که سرگرم نوشتن پایان نامه تحصیلی، فوق لیسانسش در باره { همبودگاه شیعه در جنوب عراق } بود. او فرزند آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی بود که در آن زمان یکی از رهبران شیعه مخالف رژیم بود و در شهر قم بسر می برد (کاشانی در سال ۱۹۶۲ به علت ابتلا به ذات الریه در گذشت. ج - پ)، مهدی کاشانی چند سال از من بزرگتر بود و مانند امیریان به سبب اقدامات ضد امنیتی بر ضد شاه، به زندان افتاده بود.

دیدار و آشنایی من با این دو نفر زیاد هم تصادفی نبود. در واقع، قسمت تحقیق و جستجوی سازمان اطلاعات ارتش اسرائیل آنها را به من شناختگری کرده بود. (بر اساس شناخت و اطلاعات قبلی در باره خانواده آنوسی کاشانی و جایگاه رفیع آنان در پیشگاه رهبران جامعه یهود و خدمات گذشته شان به دولت پنهان یهود. ج - پ)، اسرائیل يك شبکه اطلاعاتی در داخل تهران داشت که از کلیمی های ساکن آن شهر تشکیل شده و دارای اطلاعات با ارزشی در باره نیروهای مخالف رژیم در پایتخت بود. کاشانی و امیریان هر دو مرا به دوستان خود در گروه های مخالف رژیم معرفی کردند.)) (۱۸۱)

وجود این شبکه های اطلاعاتی و سازمانهای مشابهی چون سازمان بی سیم، باید مورد توجه مبارزان راه آزادی و عدالت جویان ایرانی قرار گیرد! شناسایی و افشای آنان در پیشگاه ملت ایران، وظیفه ای است میهنی و انقلابی که ما را در راه رسیدن به هدف با کمترین تلفات یاری می رساند! صهیونیست - ماسونیک ها تلاش دارند با به راه انداختن هیاهوهای منحرف کننده و اغواگرانه، ما را به مسیر دیگری رهنمون گردند و در پناه تبلیغات گمراه کننده ی خود، اهداف و برنامه های ضد ایرانی خود را به پیش ببرند و به غارتگری خود ادامه دهند!

شش ماه پس از پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ آنوسی های سوار شده بر امواج انقلاب، فرمان حمله به کردستان را صادر نمودند. فرمان حمله ای که درست در روز ۲۸ مرداد، یعنی سالگرد کودتای امریکایی - انگلیسی سال ۳۲ صادر شد، بدنبال زمینه سازی های قبلی استانداران، فرمانداران و فرماندهان سپاه پاسداران حکومت آنوسی ها و نفوذی های دولت پنهان یهود در حزب دمکرات کردستان جامه عمل پوشید.

سپاه پاسداران رژیم، تحت فرماندهی آنوسی محسن رفیق دوست (نماینده رهبر و سرپرست بنیاد مستضعفان و جانبازان) که نیاز به آمادگی رزمی و عملیاتی برای اجرای مأموریت های بعدی خود در منطقه خاورمیانه، داشت، وظیفه سرکوب و کشتار مردم بیگناه و بی پناه کردستان را به عهده گرفت. شهرهای کردستان به شدت بمباران شدند و هزاران نفر از فرزندان کرد، پس از دست گیری و محاکمه ی چند دقیقه ای توسط آنوسی شیخ صادق خلخالی جلاذ رژیم خمینی (اصلاح طلب فعلی و وابسته به جبهه ی دوم خرداد سید محمد خاتمی) به وضعی فجیع و با شیوه هایی دد منشاانه و حیوانی به جوخه های اعدام سپرده شدند.

قتل عام مردم بی گناه {قارنا} که از سوی خبرگزاریهای بین المللی و سازمانهای حقوق بشر در ردیف کشتار فلسطینیان در {تل زعتر} قرار گرفت، نشان دهنده کینه عمیق سردمداران رژیم نسبت به مردم کردستان و ایران و درجه سبیت و وحشیگری آنان بود. در پی عملیات کردستان و کشتار مردم کرد، سپاه پاسداران رژیم آنوسی ها، به یک ارتش سرکوبگر و ضد بشری که به انواع و اقسام سلاحهای مدرن و پیشرفته مجهز بود، مبدل شد.

تکرار همین عملیات در ترکمن صحرا و سپس در خوزستان، به بهانه رویا رویی با سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و فریب خوردگان تشکیلات صهیونیست ساخته خلق عرب، که آتش بیاران معرکه اش دریا دار احمد مدنی استاندار وقت خوزستان و آنوسی شبیرال خاقان بودند، زمینه را برای خلق فاجعه ای بزرگ با هدف انتقام گیری و نابودی ثروتهای مادی و معنوی دو کشور باستانی ایران و عراق که هر یک به نوعی موردکینه و نفرت حیوانی صهیونیستها و دولت پنهان یهود قرار داشتند آماده نمود.

جنگ ایران و عراق در آخرین روز شهریورماه ۱۳۵۹ با حمله عراق به خوزستان آغاز و به مدت ۸ سال ادامه یافت. جنگی که علاوه بر ویرانی شهرها، نابودی مراکز صنعتی، میلیاردها دلار هزینه خرید جنگ افزار و تسلیحات نظامی از آمریکا و اسرائیل، هزاران کشته، معلول و مفقود الاثر برجای گذاشت.

برندگان این جنگ چه کسانی بودند؟ آنوسی های حاکم بر ایران، صدام حسین تکریتی و امپریالیسم و صهیونیسم بین المللی! در حقیقت طیف گسترده ای از یهودیان، فراماسونرها و آنوسی ها که همه از یک جا و یک ستاد مشترک، یعنی دولت پنهان یهودفرمان می گرفتند، بر علیه دو ملت مظلوم ایران و عراق دست به توطئه زده و بر آن شدند تا بدست خودشان ریشه شان را بخشکانند.

((هنگامی که صدای طبل جنگ بین عراق و ایران، در اروپا شنیده شد، گروههای مخالف حکومت جمهوری اسلامی در خارج از ایران، آمریکا را زیر فشار گذاشتند، از اسرائیل بخواهد تا برای انجام کودتایی در ایران به آنها یاری دهد. اما حکومت اسرائیل که در این زمان به این عقیده رسیده بود که منافع ملی اسرائیل ایجاب میکند که این کشور رژیم خمینی را در قدرت نگهدارد، به درخواست آمریکا پاسخی نداد.)) (۱۸۲)

امریکا خود به تنهایی دست بکار شد و عملیات طیس را به مرحله اجرا در آورد. طرح طیس با شرکت نیروهای شوروی مستقر در افغانستان به شکست انجامید. گرچه خمینی آنرا به حساب امام زمان و توجه خداوند به جمهوری اسلامی گذاشت. مرحله آخر طرح توسط ابوالحسن بنی صدر و تیمسار باقری فرمانده نیروی هوایی جمهوری اسلامی به اجرا درآمد. باقری و بنی صدر با هدف نابودی اسناد و مدارک موجود در هواپیماها و هلی کوپترهای امریکایی، بدون در نظر گرفتن حضور سپاه پاسداران در منطقه، نیروهای خودی و آثار باقی مانده از امریکاییان را بمباران نمودند و همه ی آثار باقی مانده را به آتش کشیدند!

نکته ی قابل توجه، کند ذهنی نخبگان حافظ نظام سلطنتی است. فراماسونهای شاه الهی ایران، از درک این مهم عاجز بوده و هستند که رژیم حاکم بر ایران، یک رژیم صد درصد یهودی و صهیونیستی است و تنها نامی از اسلام را بعنوان پوششی عوامفریبانه یدک می کشد! اسلامی که از بطن یهودیت بیرون آمده و سرانجام جذب خودش شده است. اسلامی که پیروان حکومت گرش، خود را مسلمانان نوب در ولایت می دانند و ولایت چیزی نیست به غیر از دولت پنهان و حکومت جهانی یهود! بنا بر این از روی حماقت و نادانی ذاتی و تاریخیشان دست به دامن دولت آمریکا، دولت دست نشانده یهود شده بودند تا اسرائیل را بر علیه یک دولت کاملاً یهودی بشورانند! اگر چنین قرار و مداری کار ساز بود و می توانست شما را به اریکه قدرت برگرداند، چه دلیلی داشت که شماییان را پس از هزاران سال حلقه به گوشی و جان نثاری در راه تحقق اهداف حکومت جهانی یهود، به دست مردمی بپا خورسته بسپارند تا از قدرت برکنار و به زباله دانی تاریخ

پرتاب کنند؟ قبول بفرمائید که از آغاز فروردین ماه ۱۳۵۷ رسالت تاریخی شما پایان یافته بود و دیگر در معادلات صهیونیسم بین المللی جایی نداشتید!

((سبب کمک اسرائیل به خمینی روشن بود. اگر ایرانیها در برابر عراق جنگ میکردند، سربازان آنها بجای سربازان ماکشته می شدند. گذشته از آن، جنگ بین ایران و عراق، نه تنها توجه اعراب را از اسرائیل بر می گردانید بلکه سبب تمام شدن پولهای کشورهای عرب می شد. از نقطه نظر لیکود، پس از کنفرانس { کمپ دیوید } اسرائیل اهمیت خود را به عنوان يك سرمایه استراتژیکی برای آمریکا (بخوان دولت پنهان یهود. ج - پ) از دست داده بود.

... بنا بر این ظهور خمینی در ایران، برای اسرائیل موهبتی بود که کمتر در درازای سالهای زیاد، در این منطقه روی داده بود. خمینی، يك فرد رادیکال، ضدآمریکایی و ضد عرب بود. (نه ضد اسرائیل. ج - پ) او گویی برای انجام هدفهای ما روی کارآمده بود و ما باور داشتیم که منافع امنیتی ملی ما ایجاب می کند که به او کمک و یاری دهیم.)) (۱۸۳)

واقعیتی است انکار ناپذیر که ظهور خمینی در ایران آنهم در سالهای پایانی قرن بیستم موهبتی بود! موهبتی بزرگ که یهوه صباوت بدنبال و عده های مکرر خود به قوم باصطلاح برگزیده، نوید رستاخیزش را بارها و بارها داده بود. نحوست این موهبت یهوه نباید باعث گمراهی و سر در گمی ایرانیان خردگرا و آزاده گردد و زمینه ای فراهم آورد تا آنها را مجددا در دام فراماسونهای شاه الهی، که شکل دیگری از سیاستهای حکومت پنهان یهود را مجربند بیندازد. آنان ۲۵۰۰ سال به منافع دولت پنهان یهود، در ازای ویرانی و نابودی ایران و به روز سیاه نشانیدن ایرانیان خدمت کرده اند! مبارزه راستین و سازنده ایرانیان باید در جهت بر افکندن نظام صهیونیستی و پایان دادن به حکومت چندین هزار ساله یهود در ایران باشد. چون هر مبارزه و پیکاری ساز و برگ خود را می طلبد که پیکارگر بدون دست یابی به آن ره به جایی نخواهد برد. در این پیکار هستی سوز نیز لازم است حافظه تاریخی خود را بازبایم و به نقش دولت پنهان یهود در ۲۵۰۰ سال گذشته بپردازیم. واقعیت این است که تا حافظه تاریخی خود را باز نیابیم و به آموزه های انسانی و گرانقدر نیاکان و پیشوایان خود روی نیاوریم، راه به جایی نخواهیم برد و چون گذشته هر ستمگری را عادل و هر کوتوله ای را کبیر، امام و گیتی ستان خواهیم خواند!

سانتایانا فیلسوف اسپانیایی الاصل آمریکایی می گوید:

((آنهایی که از تاریخ گذشته خود بی خبر می مانند، محکوم به تکرار آن هستند!))

از سبیده دم تاریخ تاکنون، بیش از هزاران بارست که ما ایرانیان تاریخ خود را تکرار کرده و می کنیم. آنهم به این دلیل ساده و بیش پا افتاده که تاریخ گذشته خود را نمی دانیم و هیچگاه به پدران و نیاکان خود نمی اندیشیم و تجربیاتشان را مورد مطالعه و کنکاش قرار نمی دهیم! از تاریخ کشورمان به همان اندازه می دانیم که در پشت نیمکت های مدرسه آموخته ایم. همراه با نفرت و انزجار از معلم یا دبیر تاریخ و کلیه تاریخ نویسان مردمی و ضد مردمی!

در جریان جنگ هشت ساله ایران و عراق، علاوه بر دولتهای صهیونیست - ماسونیک آمریکا و اسرائیل که به ثروتهای نجومی دست یافتند و خزانه های خود را با حاصل چرک و خون ملت های محروم ایران و عراق انباشتند، آنوسی های ایران نیز به ثروتهای کلان و باد آورده ای رسیدند. گوشه هایی از جریان این چپاول و غارت بی سابقه که در تاریخ ایران کم نظیر است کمابیش از طریق رسانه های گروهی و محافل داخلی و خارجی فاش و به اطلاع جهانیان و مردم مظلوم ایران رسیده است. اما واقعیت چیز دیگریست و میزان ثروتهای به یغما رفته خیلی بیش از اینهاست.

بر اساس شواهد موجود رژیم جمهوری اسلامی ایران، در طول هشت سال جنگ خانمانسوز، بمنظور دفع حمله عراق بیش از میلیارد ها دلار از اسرائیل و دیگر کشورهای تولید کننده جنگ افزار که با سرمایه دولت جهانی یهود به حیات خود ادامه می دهند، جنگ افزار خریداری کرده است. بخش مهمی از این پول به عنوان دلالی و حق پا اندازی سردمداران رژیم آنوسی های بد سیرت ایران و ژنرالهای محمد رضا شاهی به حسابهای شخصی آنان در بانکهای خارجی واریز شده است.

((از ماه مارس ۱۹۸۱ تا پایان سال ۱۹۸۷، حکومت ایران بیش از مبلغ ۸۲ بیلیون دلار که يك مبلغ باور نکردنی به نظرمی رسد، برای وسایل و تجهیزات جنگی به آمریکا، اسرائیل، کشورهای اروپایی، امریکای جنوبی (بویژه برزیل و آرژانتین) و افریقای جنوبی پول پرداخت.)) (۱۸۴)

رقم اعلام شده يك رقم صهیونیستی است که به قلم يك صهیونیست بر روی کاغذ آورده شده و ممکن است برای عده ای باورکردنی و قابل تصور نباشد و قدری اغراق آمیز به نظر برسد. اما نباید از نظر دور داشت که در نتیجه این جنگ هشت ساله، که با تحریک امپریالیسم و صهیونیسم و حمایت های بی دریغ آنوسی های مرتجع حاکم بر کشورهای عرب، به ویژه شیخ نشینی های حاشیه خلیج فارس بر افروخته و ادامه یافت، علاوه بر این که کشور ما به ویرانه ای مبدل گردید، هزاران شهید و معلول نیز بر جای گذاشت. در حالیکه صهیونیسم جهانی و دولت پنهان یهود که سر نخ تمام توطئه ها و جنگ افروزی ها را در دست داشته و دارد، علاوه بر گرفتن انتقام از ملت های دو کشور ایران و عراق، به سودی های کلان و غیرقابل تصویری دست یافت!

تلویزیونهای ایرانی منطقه واشنگتن دی - سی در يك برنامه تلویزیونی میزان پولهای دزدیده شده توسط آنوسی علی اکبر هاشمی رفسنجانی، آنوسی سید علی حسینی خامنه ای و آنوسی سید احمد موسوی خمینی هندی را به شرح زیر اعلام نمودند:

آنوسی علی اکبر هاشمی رفسنجانی (سردار ویرانگری ایران):

{ اونیون دو بانک سویس شعبه ژنو مبلغ ۳۸۳،۳ میلیون فرانک فرانسه. شماره ی رمز ۳۹-۷۰-۳۸-۲۲. در بانک روسیته ژنرال شعبه زوریخ مبلغ ۳۴۶،۷ میلیون دلار آمریکایی. شماره ی رمز ۱۸۳، ۶۴، ۰۰۳۰۰، در بانک اشپارکاسه شعبه سببورگ آلمان مبلغ ۲۸۹،۹ میلیون مارک آلمان. شماره ی رمز ۱۴۲،۰۰۳۹۵۷، در کردیت بانک سویس شعبه لوزان مبلغ ۴۳۸ میلیون فرانک. شماره ی رمز ۰۳۲۳، ۱۲۷۳۰۰، ۲۷. }
آنوسی سید علی حسینی خامنه ای، رهبر:

{ کردیت بانک سویس شعبه ژنو مبلغ ۲۶۶ میلیون دلار آمریکایی. شماره ی رمز B . C . P - ۷۸۲۳، بانک سوسیته ژنرال زوریخ مبلغ ۵۳۴ میلیون دلار آمریکایی. شماره رمز ۸۳۳، ۲۳، ۰۰۵۰۰، }
آنوسی سید احمد موسوی خمینی، فرزند حاج سید روح الله موسوی خمینی هندی:

{ بانک سوسیته ژنرال، شعبه زوریخ مبلغ ۴۳۵ میلیون دلار آمریکایی. شماره ی رمز، ۳۲، ۷۳۲، ۵۰۰، ۰۰ - درسدر بانک شعبه دوسلدورف آلمان مبلغ ۴، ۱۶۷ میلیون مارک آلمان. شماره رمز ۰۰، ۷۹۷، ۴۵۳، ۸ - بانک اشپارکاسه شعبه فرانکفورت آلمان ۱۴۸ میلیون مارک آلمان. شماره رمز ۷۵۹۲، ۷۰۰، ۲۲. }

این مبلغ ناچیز، گوشه ناچیزی از چپاولیست که سه تن از آنوسی های حاکم بر ایران، در جریان جنگ ایران و عراق به جیب زده اند. جنگی که با کمک و یاری صهیونیستها و با اندیشه مالیخولیایی فتح کربلا و رهایی قدس شریف از چنگال رژیم خون آشام و اشغالگر قدس، به مدت هشت سال کشور ما را به نابودی و جوانان ما را به قربانگاه کشانید تا در برابر خدای خدایان یهود یعنی طلا قربانی شوند.

نمونه کوچک دیگری از غارتگری آنوسی ها که هر روزه، چون نیشتری بر قلب باشندگان تهران و بی خانمان های این سرزمین بلاخیز که به امید یافتن کار، روستاهای محل زندگی خود را ترک و در حلبی آبادهای اطراف مرکز ام القرای اسلامی گذران عمر می کنند، فرو می رود، وجود سه قصر افسانه ای در منطقه نیاوران و در کنار کاخ نیاوران، این یادگار دودمان پهلوی است. این قصر های افسانه ای که در یک نظر، خون بیگناهان و فرزندان غیور ایران زمین را بر روی آجرها و سنگ نماهای آن می توان دید، متعلق به آنوسی ها، علی اکبر ناطق نوری رئیس مجلس شورای آنوسی و سلطان لیبیات ایران، علی اکبر ولایتی، مشاور فعلی رهبر و وزیر سابق امور خارجه جمهوری آنوسی و محسن رفیق دوست سرپرست سابق بنیاد مستضعفان هستند. در قصر افسانه ای آنوسی علی اکبر ناطق نوری که بیش از پانصد میلیون تومان صرف هزینه گچ بریهای سفارشی آن از کشور ایتالیا شده است، یک واحد مجهز سپاه به پاسداری و نگهبانی مشغول هستند تا از وجود مبارک ایشان حفاظت و مراقبت نمایند.

این آنوسی بیشرم و بی وطن که در شمار منفورترین چهره ی آنوسی های حاکم بر ایران است، یار غار آیت الله موسوی خمینی هندی و هدایت کننده فداییان اسلام و عامل اجرای بسیاری از جنایات سالهای اخیر ایران است! وی ضمن تصاحب املاک خاندان منحوس پهلوی در مازندران، انحصار تولید و واردات مواد لبنیاتی در ایران آنوسی زده را در اختیار دارد.

رهایی قدس شریف و برگزاری نماز جماعت در آن، که در سخت ترین شرایط تاریخی نیز در مالکیت صهیونیست ها بود، دام فریبی بود که بر سر راه جوانان ما گسترده شد. در تمام دوران جنگ هشت ساله ایران و عراق، در حالیکه جوانان ایرانی در شلمچه، جزایر مجنون، هور الهویزه، فاو و دیگر نقاط مرزی ایران و عراق با آرزوی نجات قدس طعمه سلاحهای مرگبار و بمب های شیمیایی صهیونیستی می شدند، آنوسیهای به قدرت رسیده در ایران به طور مرتب به زیارت اورشلیم و مسجد الاقصا می شتافتند و ضمن اعلام مراتب بندگی و سرسپردگی نسبت به متولیان، از قبیل شیمون پرز، بگین، شامیر و غیره، در آن مکان باصطلاح مقدس نماز به جای می آوردند. نمازی حقیقی و بدون ترس و لرز و واهمه از هزاران مسلمان حقیقی و معتقد! نا گفته پیداست که به گفته ی آقای حکیمی (آنوسی مشهدی) بدون بهانه قرار دادن مسجد عمر، سری نیز به کوتل معاوی می زدند تا زیارتی کرده و واقعا حاجی شده باشند.

در این میان ملت نا آگاه، مسخ شده و مظلوم ایران سرمست از افیون تخدیرکننده ازلی و بی خبر از همه جا، جاده پر فراز و نشیب و پر مخافت قدس شریف را با خون خود و فرزندان رنگین می کرد تا یهودیان و آنوسی ها، یعنی دشمنان قسم خورده تاریخی اش بر یکی از گرانترین و با ارزش ترین فرش های مخمل سرخ جهان قدم بگذارند و به آستان بوسی خدای زمینی شان در اورشلیم بشتابند!

((در این گیر و دار، در ماه مارس ۱۹۸۰ نخستین دیدار بین مهدی کروی، عضو شورای عالی انقلاب ایران (آنوسی مهدی کروی به همراه همسرش سالها فرمانروای مطلق العنان بنیاد شهیدان و جانبازان بود و بدون دغدغه ی خاطر و بی تفاوت در برابر جنایاتی که در جبهه های جنگ جریان داشت به چپاولگری مشغول بود و بر میزبان اندوخته هایش می افزود. ج - پ) و { ویلیام کیسی } دستیار ریگان در هتل ریتز Ritz مادرید انجام گرفت. در این دیدار گذشته از مهدی کروی، از طرف ایران دوست من کاشانی {سید مهدی } و یکی از کارکنان وزارت دفاع ایران به نام دکتر امشی Omshei و از طرف آمریکایی ها بغیر از ویلیام کیسی دو نفر دیگر نیز در دیدار مذکور شرکت کرده بودند. یکی از آنها { مک فارلین } و دیگری یک شخصیت شگفت انگیز، یعنی دونالد گرگ Donald Gregg بود که در شورای ملی، زیر نظر برژینسکی کار می کرد.

... کاشانی اظهار داشت که شیمون پرز بطور جداگانه با مهدی کروی نیز دیدار داشته است.)) (۱۸۵)

دیدارها و تماسهای مادری در روزهایی صورت می گرفت که امام خمینی بخاطر خدمات خالصانه استعماری آنوسی سید ابوالقاسم کاشانی در سالهای مبارزات ملی شدن صنایع نفت ایران به رهبری دکتر محمد مصدق، خیانت آشکارش به ملت و همگام شدنش با سپهبد زاهدی و کرمیت روزولت، نوحه سرایی می کرد و ملت ایران را با قلب تاریخ و دگرگون جلوه دادن سوابق مبارزاتش به بیراهه می کشانید تا دوستان و دشمنان خود را باز شناسند و کماکان در جهل مرکب بمانند! در آن روزها امام خون آشام و ددمنش، عوامفریبانه و ریا کارانه، ملی گرایی را شرك، اقتصاد را مال خر، خلفهای عرب را بی عرضه، امریکا را شیطان بزرگ و اسرائیل را جرثومه فساد می نامید و با پائین و بالا بردن ثن صدای اهریمنش مردم فریبخورده و فریفته شده به رویای چراگاه بهشت را به گریه کردن و اشك ریختن و امی داشت! ((در دیدار دوم که در پایان ماه مه در مادرید انجام گرفت، رابرت گیتز بازیگر تازه ای بود (دستیار نزدیک جرج بوش در سازمان سیا) این دیدار نیز مانند ملاقات پیشین در هتل ریتر انجام پذیرفت. ... نمایندگان ایرانی شرکت کننده در دیدار مذکور عبارت بودند از مهدی کروی، سید مهدی کاشانی، احمد امشی و خسرو فخریه.)) (۱۸۶)

دید و بازدیدها، به دور از چشم ملت ایران بمنظور خیانت آشکار به مملکت و به شکست کشاندن باصطلاح انقلاب دوم بود. هیاوهایی پوچ برای هدفی پوچ تر و بی معنی تر! مسائلی که به سادگی از خاطر رهبران گروههای سیاسی و باصطلاح مارکسیست - لنینیست می رود و جای آنها را موضوعهای بی خطر و پیش و پا افتاده می گیرد. فتح لانه جاسوسی امریکا در قلب ام القرای اسلامی که امام آترا انقلابی بزرگتر از انقلاب دوم خوانده بود. خیمه شب بازی ردیالنه ای بود که سر نخ بازیگرانش در دست صهیونیسم و امپریالیسم بود و تماشاگران ذوق زده اش، ملت ایران! ملتی که بدون در نظر گرفتن منافع غارتگران بین المللی، با دست زدن به انقلاب و شرکت در مبارزات آزادیخواهانه و استقلال طلبانه، سه سه بار، نه بار غلط کرده بود!

((یکی از همراهان کاشانی در دیدار آمستردام، نامش سیروس حسین زاده بود، او به زبان عبری (بخوان زبان مادری! ج - پ) سخن می گفت و برای ساوا ما... کار می کرد. سیروس حسین زاده توضیح داد که او نخست عضو ساواک بوده و بوسیله {شبابک} سازمان پلیس سری و امنیت اسرائیل آموزش دیده ...)) (۱۸۷)

نمونه مشخصی از پاسداران و حقوق بگیران تمام وقت صهیونیسم و دولت پنهان یهود که از سالها پیش بر رویشان سرمایه گذاری شده تا در روز مبادا، بکار آیند. سیروس حسین زاده که تا دیروز عضو ساواک و علی الظاهر پاسدار و نگهبان نظام زول ناپذیر و خدایی شاهنشاهی بوده، و حسین زاده های دیگر، مأموران و حقوق بگیران صهیونیسم و دولت پنهان یهودند که به صورت تمام وقت به خدمتگزاری سرمایه اشتغال دارند! بنا بر این تعجب بر انگیز نیست اگر امروز آنها را در خدمت جمهوری آنوسی های مسلمان نما می بینیم و فردا در خدمت جمهوری فدرالی نه از نوع شوروی سابق که افرادی چون امیر علی لاهرودی در رأسش قرار دارند. هدف خدمت است! تنها ظاهر قضیه گمراه کننده و فریبنده است. آقایان مهدی کاشانی ها، سیروس حسین زاده ها و غیره از آغاز در خدمت يك دولت، يك رژیم و يك ستاد فرماندهی بوده و در حال حاضر نیز به همان رژیم و ساختار دولتی خدمت می کنند. سید مهدی کاشانی در خدمت دولتیست که پدر بزرگوارش در منصب آیت الهی در خدمتش بود و با جان و دل در راه تحکیم و ادامه حیاتش مبارزه کرد!

آنگاه که ظواهر ما را نفرینند و ما در دام تبلیغات دشمن نیفتیم، پیروزمندانیم و شکست ناپذیران. این مهم نیز بدست آمدنی نیست، مگر آنکه تاریخ سرزمین خود را بدانیم و آنچه را که نمی دانیم از پدرانمان بپرسیم. اگر به این مهم دل ببندیم و از گذشته پدران و نیاکان خود بیاموزیم، آنگاه به درستی و با دقت کامل از خود می پرسیم که، به راستی چه حکمتیست که بزرگان و کهنسالان ما هر توطئه و دسیسه ای را زیر سر انگلیسی ها می دانند و هر جنایتی را به بیرکفتار استعمار نسبت می دهند؟ آیا هدف از به میان کشیدن پای انگلیس، مطرح نمودن دولت پنهان یهود نیست؟

((نخست بگین، دوست قدیمی خمینی روت بن دیوید را به عنوان نماینده شخصی خود، در میانه های سپتامبر برای دیداری با خمینی به تهران فرستاد. مأموریت روت بن دیوید این بود که با خمینی دیدار کند و موافقت او را برای آزادی فوری گروگانها در برابر ارسال جنگ افزار به ایران بدست بیاورد. خمینی با کلیات این برنامه موافقت کرد و قرار شد جزئیات برنامه مذکور در دیدار دیگری مورد بحث و گفتگو قرار بگیرد.)) (۱۸۸)

ظاهرا جناح باصطلاح دمکرات و صلح طلب در انتخابات ایالات متحده امریکا در پی به گروگان گرفتن دیپلماتهای امریکایی در تهران به فرمان آنوسی ها، با شکست فاحشی روبرو شده است و جناحی پیروز شده که خواهان بر پایی نظم نوین جهانی و گسترش جنگ در همه ی نقاط جهان و فضای کیهانیت! ستاره شش پر دود، برای تسخیر کائنات و درخشیدن در سراسر گیتی صیقل داده شده است. موانع موجود بر سر راه تحقق این آرزوی جاودانی قوم باصطلاح برگزیده یکی پس از دیگری باید از میان برداشته شوند! خیمه شب بازی باید پایان یابد و برای سرگرمی جهانیان و بویژه ایرانیان همیشه در صحنه ی سیرک آنوسی ها، چاره ای دیگر باید اندیشید. فرمان صادر می شود! فوری و بدون درنگ گروگانها را آزاد کنید! انقلاب دوم چاره ای جز تسلیم و هم سرنوشت شدن با انقلاب اول ندارد!

پیام آور فرمان رهبران جامعه یهود و دولت پنهان آنان، صهیونیست جنایتکاری بنام روت بن دیوید است. او با رهبر انقلاب و پیشوای آنوسی های ایران، دوستی و آشنایی دیرینه ای دارد. بر پایه همین دوستی و آشنایی دیرینه براحتی و

بدون مقاومت، انقلاب دوم را به تسلیم وا می دارد و به خیمه شب بازی گروگانگیری دیپلمات های امریکایی پایان می دهد!

((این دیدار در نیمه دوم سپتامبر در آمستردام برگزار شد. اسرائیلی های شرکت کننده در این دیدار عبارت بودند از دیوید کیمچه رئیس { تول } اوری سیمچونی Uri Simchoni و شخص دیگری از سازمان اطلاعات ارتش، شموئل موریه Shamuel Morieh از شاباک و خود من، شرکت کنندگان ایرانی عبارت بودند از کاشانی، احمد خمینی پسر روح الله خمینی با خسرو فخریه و احمد امشی. چون احمد خمینی در این دیدار شرکت کرده بود، از اینرو گروه ایرانی بلند پایه بشمار می رفت. ... اسرائیل مبلغ ۵۲ میلیون دلار به کاشانی خواهد پرداخت و او، پولهای مذکور را به رهبران تند روی حکومت جمهوری اسلامی ایران تحویل خواهد داد.)) (۱۸۹)

حضور احمد خمینی در ترکیب هیئت ایرانی، به جای آنوسی مهدی کروی، به منظور عرض ادب به رهبران جامعه یهود و گرفتن دستمزدی ناچیز برای آن دسته از کسانیت که با پیش شرط دریافت حقوق و دستمزد در این خیمه شب بازی شرکت کرده و ردای خیانت به ملت و مملکت را بر تن نموده اند. مبلغ ۵۲ میلیون دلار، اهدایی صهیونیسم جهانی و حکومت جهانی یهود به آن گروه و دسته ایست که در طیف خائنین به مملکت و وطن فروشان قرار دارند و تا کنون توفیق گرویدن به دین مقدس یهود یا یکی از لژ های فراماسونی را بدست نیاورده اند!

زیرا دلیلی ندارد که دولت اسرائیل پرداخت ۵۲ میلیون دلار به آنوسی سید مهدی کاشانی را تقبل کند، آنهم تحت این عنوان که این مبلغ می بایست به رهبران تند روی ایران پرداخت شود. زمانه عجیبیست! نه؟ همین چند مدت پیش بود که رونالد ریگان و جرج بوش برای پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۸۰ آمریکا و از میدان بدر نمودن جیمی کارتر، با دادن اسلحه و مهمات به آنوسی های ایران آنها را وادار نمودند تا با هر ترفندی که شده آزادی گروگانهای امریکایی را اندکی به تاخیر بیندازند.

از دیگر مسایل مربوط به خاورمیانه، در دوران هشت ساله جنگ ایران و عراق بمباران راکتورهای اتمی عراق توسط جنگنده بمب افکنهای اسرائیلی است. رژیم اشغالگر و غاصبی که بنای حکومت خود را بر ویرانه های فلسطین و خون بناحق ریخته شده ی هزاران عرب فلسطینی و آوارگی دراز مدت آنان در چهار گوشه جهان پی ریزی نموده است، از خشم و غضب اعراب و انتقامی که از یهودیان خواهند گرفت، در هراسی دائم بسر می برد. هرگونه پیشرفتی که در زمینه های گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نصیب اعراب می شود، همچون تیری زهر آگین به قلب و چشم یهودیان فرو می رود و آنان را يك گام به مرگ نزدیک تر می کند. یهودیان به دروغ بر این باورند که دست یابی اعراب به سلاحهای هسته ای، بمنزله پایان حیات آنهاست. بر این پایه و اساس تلاش میورزند تا به هر وسیله ممکن از دست یابی اعراب به انرژی و سلاح هسته ای جلوگیری نمایند.

کشور عراق، بر روی ویرانه های آشور و بابل بنا شده است. جایی که بنا به احادیث تحریف شده تاریخی، اسارت گاه یهودیان محسوب می شود و کینه حیوانی آنان را بر می انگیزد. علاوه بر این شهر سامره در عراق در گذشته های دور پایتخت دولت بنی اسرائیل بوده و جایبست که یهودیان با خدعه و نیرنگ و کمک گرفتن از پادشاهان آشور اسباط ده گانه خود را در آنجا به دیار عدم فرستاده اند. از سوی دیگر صهیونیست ها و یهودیان، این سرزمین را ارثیه پدری و سرزمین ابا و اجدادی خود می دانند. در سخنان و نوشته های بجا مانده از رهبران صهیونیسم و جامعه جهانی یهود نیز به طور مستمر به حدود و ثغور کشور اسرائیل اشاره شده است. این کشور می بایست در محدوده ای به وسعت نیل تا میان رودان گسترش پیدا کند.

پیشرفت عراق و دستیابی این کشور به انرژی و سلاح های هسته ای که تا این زمان در انحصار دولت اشغالگر اسرائیل است، در صورت روی کار آمدن يك دولت مردمی و خلقی، نه تنها باعث برهم خوردن توازن قوا در منطقه خاورمیانه خواهد شد، بلکه تمام رویاها و اندیشه های مالیخولیایی و بلند پروازانه ی صهیونیست ها و رهبران جامعه یهود را بر باد خواهد داد!

به قدرت رسیدن آنوسی ها در ایران، بدنبال پیروزی انقلاب بهمین ۵۷ نه تنها جرقه امید، بلکه شعله ای فروزان در قلب رهبران صهیونیسم و حکومتگران اشغال گر اسرائیلی بر افروخت. جنگ ایران و عراق صهیونیست ها را بیش از پیش خوشحال و مسرور نمود، زیرا آنان با يك تیر دو هدف را نشان می رفتند. نابودی کشور های ایران و عراق و سرمایه های مادی و معنویشان به صورت هم زمان! در ضمن فرصتی بود برای درهم کوبیدن راکتورهای اتمی عراق، کاری که از عهده ایران و خلبانان نیروی هوایی اش بر نمی آمد!

((بمنظور اجرای این برنامه با کمک امشی، کاشانی و فرمانده نیروی هوایی ایران قرار شد، بین ابوالحسن بنی صدر، رییس جمهوری ایران که در ضمن فرماندهی نیروهای مسلح این کشور را بر عهده داشت و پروفیسور موشه آرنز Moshe Arens رئیس نمایندگی سیاسی اسرائیل در آمریکا که از نزدیکان مورد اعتماد بگین نخست وزیر اسرائیل بود، در میانه ماه مارس سال ۱۹۸۱ دیداری انجام بگیرد.

این دیدار در جنوب فرانسه انجام گرفت این دو نفر برای مدت ۶ ساعت در هتل های خود با یکدیگر دیدار کردند و تاریخ حمله به بنیاد راکتور اتمی عراق را روز ۷ ژوئن برگزیدند. پایگاهی که برای فرود هواپیماهای اسرائیلی در سرزمین ایران در نظر گرفته شد، جنوب شهر تبریز در شمال ایران بود.

... فرمانده نیروی هوایی ایران از طریق پاریس با مناخیم بگین تماس تلفنی گرفت و شخصا بمناسبت عمل مذکور از او سپاسگزاری کرد. اگر چه بنی صدر، رئیس جمهوری ایران، نیز از نابودی راکتور عراق، بسیار شاد شده بود، ولی بخاطر پایش هدفهای دیپلوماسی، اعلامیه خفیفی صادر کرد و عمل اسراییل را در تجاوز به حق سلطه کشور دیگر محکوم نمود.)) (۱۹۰)

نکته قابل توجه، ریاکاری و نیرنگ بازی آنوسی های ایرانی در این ماجرا است. شیوه ای که آنوسی ها و یهودیان، بصورت عبادات روزانه خود، هر دم آنرا تکرار می کنند، تا مبدا تحت تأثیر فرهنگ اجتماعی محیط محل سکونت و زندگی طولانی خود، آنرا از دست بدهند. شرکت و سرمایه گذاری در توطئه و محکوم نمودن آن پس از بیار نشستن، شیوه ایست که تنها از عهده یهودیان و دست پروردگان آنان برمی آید!

نمونه دیگری از ریاکاری و ردالت ذاتی این قوم، کلاهبرداری و شارلاتانیسمی است که حتی هموعان خودشان را نیز به تفکر و تعجب و امی دارد. برای نمونه توجه نمایید به دزدی علنی و بیشرمانه آیت الله زاده، آنوسی سید مهدی کاشانی که هنوز هم خودش را بابت خدمات خود و پدر بزرگوارش طلبکار ملت و کشوری می داند که آنرا به هزاران شیوه ممکن غارت نموده و هنوز هم چپاول می نمایند.

((ایرانیها مایل بودند، شماری موشکهای Tow که يك موشك ضد تانك ... از ما خریداری کنند... اسراییل شمار ۴۰۰۰ موشك Tow در انبارهای خود موجود داشت که آنها در حال فرسودگی بودند. موشك های مذکور، در واقع فاصله دو سال، یعنی درسال ۱۹۸۵، نیروی خود را از دست می دادند.

در پایان سال ۱۹۸۳ ... به این کشور مسافرت و با حجت الاسلام علی اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس پارلمان ایران دیدار کردم... من پس از آن با دوست دیرینه ام، سید مهدی کاشانی، برای انجام معامله ای در باره فروش موشکهای Tow به ایرانیها به سازش رسیدیم... دولت ایران، مبلغ ۱۳۰۰۰ دلار برای هر يك از موشکهای یاد شده پرداخت خواهد کرد. کاشانی اظهار داشت، به بهای هر يك از موشکها مبلغ ۸۰۰ دلار بیفزایید... ولی شما مبلغ ۸۰۰ دلار افزونی بهای هر موشك را در يك حساب جداگانه در اروپا واریز کنید. کاشانی پا فشاری کرد که این پول ویژه ای است که آنها برای انقلاب بدان نیاز دارند. مفهوم این حرف را خودش می دانست... جمعا مبلغ پنجا و پنج میلیون و دویست هزار دلار عاید ما شد... کمیته ای ما برای هر موشك مبلغ ۳۰۰۰ دلار به وزارت دفاع اسراییل پرداخت کرد که جمع آن به ۱۲ میلیون دلار رسید. مبلغ سه میلیون و دویست هزار دلار نیز در حسابی که کاشانی ... واریز کردیم.)) (۱۹۱)

سه میلیون و دویست هزار دلار، دزدی علنی و در روز روشن از کیسه ملتی در بند و اسیر که تنها گناهشان، اسارت و گرفتاری در چنگال خون چکان آنوسی های بیشرم و جنایتکاریست که ردای اسلام و پیشوایی ملتی را در بر دارند. ملتی که به مرور هویت ملی و فرهنگی خود را از دست می دهد و به امت تبدیل می شود! آنها نه به عنوان حق دلالی یا حق العمل کاری، بلکه چپاول عریان، در بند و بست با نمایندگان رژیم اشغال گر و صهیونیستهایی که سر نخ عروسکهای خیمه شب بازی صحنه ی سیاسی ایران را در دست دارند. گردنه گیری و غارتگری آیت الله زاده کاشانی، این آنوسی بیشرم و جنایتکار درحالیست که ایرانیان شرافتمند، از کمترین امکانات رفاهی و انسانی بی بهره اند و با آن که صاحبان چشمه های شیر و عسل مورد نظر و علاقه صهیونیستها هستند، در ظل توجهات آنوسی های حاکم بر ایران و تعالیم عالییه اسلامی که از بدو ظهورش در جزیره العرب جذب یهودیت شده و تنها نامی و نشانی از آن برجای مانده است، بروز سیاه نشسته و از نوشیدن لیوانی آب نیز محروم هستند! تا چه برسد به شیر و عسلی که از شکاف کوهساران و درز های دشت های سرزمینش تراوش می کند و بر روی زمین جاری می شود.

((تاج سلطان مادری فداکار از روستای چرباس الیگودرز چند روز پیش به قصد رسانیدن کودک بیمارش به دکتر، پای پیاده راهی الیگودرز شده بود. این دو نفر در کوره راههای مسدود شده از برف گرفتار شده و قبل از رسیدن به الیگودرز جان باختند.)) (۱۹۲)

نمونه ارائه شده، به منظور نشان دادن عمق فاجعه در جمهوری آنوسی، برگزیده نشده است. در ویران سرایی بنام ایران، روزانه هزاران اتفاق و حادثه مشابه روی میدهد و مادران و خواهران ما را در ردیف قهرمانان و فداکاران زمین قرار می دهد. قهرمانانی که در کوره راه های کوهستانی و گردنه های برف گیر و صعب العبور، کودکان بیمارشان را به سینه می فشارند و در طلب چند قرص آسپرین، به همراه کودک بیمارشان جان می بازند!

سالهاست که تحت لوای اسلام و حکومت آنوسی های دیو سیرت، روستاهای ما به ویرانه تبدیل می شوند و روستاییان هستی باخته به امید زندگی بهتر به حاشیه شهرهای بزرگ رانده می شوند و به ارتش بیکاران، معتادان، ولگردان و صدقه بگیران می پیوندند. در شهرهای بزرگ و پر جمعیت نیز مردم با کمبود پزشکی، دارو، تخت بیمارستانی و غیره دست به گریبانند و راه به جایی ندارند. زندگی در ایران امروز، سرزمینی که در چنگال مخوف صهیونیسم و آنوسی های دست نشانده اش گرفتار است، بزرگترین فداکاری و از جان گذشتگی را می طلبد. این درحالیست که آقا زاده ها در بند و بست علنی با همکیشان خونآشام خود، به چنین دزدیهای بیشرمانه ای دست می زنند و بر ثروت های نجومی خود می افزایند!

((هنگامی که "نیر" Amiram Nir و افراد گروهش کانال دوم را برای فروش جنگ افزار به وجود آوردند، به يك شهروند ایرانی، به نام منوچهر قربانی فر برخوردارند که به سوداگری اشتغال داشت و برای CIA نیز کار می کرد و با میر حسین موسوی نخست وزیر ایران پیوندهای نزدیک داشت.)) (۱۹۳)

وقتی که جالیزبان، چوب حراج به جالیزش بزند، شغال نیز میدان داری می کند! در دوران حکومت آنوسی ها که یکی از تاریک ترین دوران تاریخ ایران به حساب می آید، کشور عزیز ماحکم لاشه مرداری را پیدا کرده که تمام جانوران خونخوار جهان بسویش هجوم آورده اند و هرکدام تلاش می کنند لقمه ای از آن بربایند! سر زمین مادری ما، از طلوع تاریخ تمدن و شهر نشینی تا کنون، به همه کس تعلق داشته بغیر از فرزندان. فرزندانیکه در دوران فرمانروایی آنوسی ها، بیش از همیشه در وطن خویش غریبند و امروزه از فرط بیکاری یا راه غربت در پیش می گیرند، یا مظلومانه به دامن اعتیاد و فحشاء پناه می برند تا سعادت و خوشبختی خود را در بستر باتلاقیهای جستجوکنند که آنوسی ها، صهیونیست ها و رهبران حکومت جهانی یهود برایشان تدارک دیده اند.

((در سالهای ۱۹۸۵ - ۱۹۸۶ در شورای عالی فرماندهی ایران... وزیر دفاع ایران سرهنگ محمد جلالی و رئیس مجلس شورای اسلامی علی اکبر هاشمی رفسنجانی با کمیته مشترک اسرائیل کاری کردند و محسن رفیق دوست، رئیس سازمان پاسداران و میرحسین موسوی نخست وزیرکوش داشتند با کانال دوم وارد...)) (۱۹۴)

کمیته مشترک اسرائیل که سردار ویرانگری ایران، آنوسی علی اکبر هاشمی رفسنجانی و آنوسی سرهنگ محمد جلالی با آن کار می کردند و کانال دوم که آنوسیهای یهودی تبار، میرحسین موسوی و محسن رفیق دوست خواهان همکاری با آنان بودند، هر دو از يك آبشخور و يك آخور تغذیه می کردند. آبشخور هر دو کانال، صهیونیسم جهانی و کارخانجات اسلحه سازی دولت جهانی یهود بود. اختلاف تنها بر سر رقابت های چپاول گرانه و میزان مبلغی بود که به عنوان پورسانتاز و حق العمل کاری به این آنوسی های آزمند و غارتگر پرداخت می شد.

ناگفته نگذاریم که اینها تعداد معدودی از چهره های شناخته شده جمهوری آنوسی در ایران هستند که اسامیشان در اسناد و مدارکی که ما به آنها دسترسی داشته ایم آمده است. صد ها نفر از این آنوسی های وطن فروش و خیانت پیشه در جریان جنگ هشت ساله ایران و عراق به دلالی و خوش خدمتی به اربابان خود و صهیونیست جهانی مشغول بودند. تعداد زیادی از این وطن فروشان جنابیت پیشه در بین ما بسر می برند و در نقاط حساس و کلیدی مملکت به کار مشغولند.

((در آمریکا بحرانی به نام ایران گیت شکل گرفت که در پرونده آن، نام های آشنایی مانند جورج شولتز (وزیر خارجه)، مک فارلین (مشاور امنیت ملی کاخ سفید)، الیور نورث (يك مقام عالی رتبه نظامی) و چند چهره دیگر به چشم میخورد. در ایران نیز گروهی از چهره های رادیکال مذهبی که گرایش آشکاری به جانسپین رهبری مذهبی وقت داشتند، چهره های اول پرونده مفتوحه شدند... نکته جالب توجه آنکه در ایران برخلاف آمریکا عرصه برای کسانی تنگ شد که کوشیده بودند از برقراری رابطه جلوگیری کنند.)) (۱۹۵)

چهره های رادیکال مذهبی پرونده مفتوحه چه کسانی هستند؟ آنوسی های قدرتمندی که عرصه را بر مخالفین بر قرار کرده با آمریکا، در ایران انقلابی تنگ نمودند، کیانند و آنهایی که خواهان بر قراری رابطه اند چه کسانی؟ ناگفته نپیداست، آنوسی ها علی اکبر هاشمی رفسنجانی استاد بند و بست های پشت پرده و سلطان پسته ی ایران، و حاج احمد موسوی خمینی هندی فرزند حاج روح الله موسوی خمینی هندی، محرم امام و صندوق اسرار پشت پرده و توطئه های پنهانی در جماران، و سیدعلی حسینی خامنه ای، رهبر فعلی انقلاب، مهدوی کنی رئیس لژ فراماسونری و نماینده گراند لژ لندن و حبیب الله عگر اولادی تازه مسلمان، نماینده رسمی و مورد اعتماد کمیته نجات صهیونیستی و دولت پنهان یهود و واعظ طبسی، سلطان خراسان و باصطلاح نماینده رهبر و تولیت آستان قدس رضوی، از چهره های شاخص و صاحب نام این پرونده هستند! کسانی که هم اکنون بصورت ظاهر و با هدف عوامفریبی بیشتر، در رویارویی مستقیم با جناح دوم خرداد و سید محمد خاتمی قرار گرفته اند و در راه اجرای برنامه های آشتی جویانه و گفتگوی تمدنهایش سنگ اندازی می کنند!

اری بن مناشه، در ادامه ی خاطره نویسی مشکوک و هدفمند خود به شرح ملاقاتش با وزیر دفاع ایران، آنوسی محمد جلالی در لندن می پردازد. در این ملاقات که در تاریخ ژوئن ۱۹۸۸ صورت گرفته، وزیر دفاع غیور، میهن پرست و شرافتمندی که به سوگند وفاداری خود سخت پایبند است و راه خیانت به وطن اسرائیلی را نمی پیماید، دست بدامن امریکاییان و رهبران صهیونیست خود در اسرائیل می شود تا جلوی ارسال مواد شیمیایی به عراق را بگیرند. در مقابل تعهد می کند که برای نجات سه اسرائیلی اسیر در دست حزب الله لبنان تمام توان و نیرویش را بکارگیرد. نکته ظریف و قابل توجه، سکونت وزیر دفاع حکومت عدل علی و قطب جزیره ی اسلام، در خانه شخصی خود در لندن و در یکی از پایتخت های حکومت جهانی یهود است! داشتن خانه ی شخصی و برخورداری از امکانات بیشتر رفاهی به تنهایی قابل سرزنش و ملامت نیست و هر کسی حق دارد از بهترین امکانات موجود بر کره ی زمین استفاده کند. در صورتیکه که هم وطنان فرد از حداقل امکان رفاهی بر خوردار باشند و سر پناهی بر سر داشته باشند! زندگی وزیر دفاع جمهوری آنوسی ای که نیمی از شهروندانش سر پناهی بر سر ندارند و در حلبی آبادها و آلونک های کاغذی و مقوایی روزگار می گذرانند، در یکی از معتبر ترین پایتخت های جهان و در منزل شخصی، ننگی است بزرگ بر دامن اسلام و مذهب شیعه! هر چند ادعا شود که پیامبرش در مسجد میخوابیده و امامش نان و نمک و سرکه تناول می فرموده است!

((سرهنگ جلالی، ما را به اتاق پذیرایی (لندن) که دیگر مهمانان در آن جمع شده بودند، راهنمایی کرد. افراد حاضر در آنجا عبارت بودند از مینا، همسر سرهنگ جلالی، یکی از دستیاران سرهنگ جلالی و همسرش، جان دولاوک و يك سوداگر جنگ افزار آلمانی به نام ورنر کروگر Werner Kruger که با اسرائیلی ها کار می کرد...)) (۱۹۶)

با پایان یافتن جنگ ایران و عراق بدون دست یابی نیروهای جان بر کف به کربلا و قدس شریف، آنوسی های حاکم بر آن شدند که فاجعه ای دیگر بیافرینند و توجه ایرانیان مات و مبهوت مانده در صحنه ی توطئه ها، جنایات و ریاکاری های عریان آنوسی های شیداد و عوامفریب را از مسئله جنگ به نقطه ای دیگر متوجه سازند. رهنمود مشخص این بود، که به ایرانیان فرصت تفکر، اندیشیدن و طرح پرسش پیرامون جنگ هشت ساله و ویرانگری های بدست آمده را ندهید! در تابستان سال ۱۳۶۷، به مجرد پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد از سوی آنوسی های ایران و سرکشیدن ریاکارانه و فرصت طلبانه کاسه ی زهر توسط حاج روح الله موسوی خمینی هندی رهبر تحمیلی انقلاب و بنیان گذار بزرگترین حکومت آنوسی در جهان پس از اضمحلال و پارچه پارچه شدن امپراطوری عثمانی، ماشین آدمکشی و کشتار آنان با وسعت و شدتی باور نکردنی و غیر قابل تصور آغاز به کار نمود. این موجودات خبیث و بد طینت با استفاده از تجربیات بدست آورده در سالهای وحشت آفرینی جنگ جهانی دوم که سراسر اروپا و جهان را در اضطرابی مرگ آفرین فرو برد، هزاران نفر از زندانیان سیاسی بی دفاع را پس از سؤال و جوابی کوتاه که:

- آیا نماز می خوانی؟ آیا سازمانت را قبول داری؟

گروه گروه به دار آویختند یا جوخه های اعدام سپردند و باصطلاح زندانهای مخوف و قرون وسطایی خود را آب و جارو نمودند. این جنایت بی سابقه و ضد بشری در حالی به وقوع می پیوست که هزاران خانواده ایرانی در مرگ عزیزان از دست رفته شان در راه جنگی صهیونیسم خواسته و امپریالیسم پرداخته عزادار و سپاهپوش بودند و از شوک پذیرش ناگهانی آتش بس و جام زهر سر کشیدن بزرگترین شیداد و عوامفریب قرن بیرون نیامده بودند. جوخه ی مرگ خمینی و باند جنایتکارش که وظیفه پاکسازی زندانها و قتل عام زندانیان بی دفاع را به عهده داشتند، بیشتر خاطره ی دسته های جنایتکار و ضد بشری فاشیسم هیتلری را در اذهان تداعی می نمودند! در ظرف یکی دو ماه، یهودیان و آنوسی های حاکم بر ایران، به انتقامی وحشتناکتر و در ابعادی گسترده تر از پوریم دست زدند و هزاران نفر از فرزندان مبارز و جان بر کف ایران زمین را اعدام و در گورهای دستجمعی مدفون نمودند. تا کی باشد که این کشتار سُبُعانه و ددمنشانه به یکی از اعیاد جهانی صهیونیست ها و یهودیان جهان مبدل شود و نام خمینی را در کنار استر و مرده خای ثبت کتاب مقدس یهودیان و اوراق تلمود نماید!

در دوران پس از جنگ، که آنوسی ها دوران سازندگیش نامیدند، به همان اندازه که وضعیت اقتصادی مردم جان به لب رسیده بدتر و بدتر شد، بر شدت خفقان و سرکوب نیز افزوده گردید. سیاست تعدیل اقتصادی و گشودن دروازه های کشور بر روی وامهای صندوق بین المللی پول و بانک جهانی که اشکال تغییر نام یافته ی تراست مستعمراتی یهودی و کمپته ی نجات صهیونیستی هستند، باعث ورشکستگی صنایع داخلی، رشد بیکاری، فقر، فحشا و اعتیاد روز افزون در میان جوانان و حتی دانش آموزان مدارس گردید.

بطوریکه در تاریخ ۸ ژوئیه ۱۹۹۹ دکتر بهرام یگانه مسئول مبارزه با مواد مخدر، اعلام کرد که در ایران اسیر در چنگال آنوسی های شیعی و صهیونیسم بین المللی، سه میلیون و دویست هزار نفر از جوانان کشور معتاد به مواد مخدر هستند. وی یاد آوری نمود که این آمار داده شده، ۲۵۰ هزار نفر دانش آموز مدارس و دبیرستانها، صد هزار نفر دانشجو و صد هزار کارگر معتاد را شامل نمیشود و تنها شمار معتادانی است که در ایران تحت حاکمیت آنوسی ها، شغل و پیشه ای به غیر از اعتیاد و دودکردن انواع و اقسام مواد افیونی ندارند.

دکتر یگانه اعتراف نمود که هرروزه دو تن مواد مخدر، از انواع گوناگون در تهران مصرف می شود. زیرا این مواد اهریمنی به راحتی و به حد وفور در منازل، مدارس، دانشگاهها و حتی زندان ها بفروش می رسد. این اظهارات و اعداد و ارقام هولناک که به هیچ عنوان و تحت هیچ شرایطی بیانگر واقعیت های جامعه ما و تعداد حقیقی معتادان به مواد مخدر نیستند، حکایت از این واقعیت تلخ و هولناک دارند که مرگ فجیعی زندگی میلیونها نفر از مردم و بویژه نسل جوان ایران را تهدید می کند.

این در حالی است که بیش از ده میلیون نفر از هموطنان ما بر اثر بیکاری، زندگی مصیبت باری را می گذرانند و ۱۵ میلیون نفر از نوباوگان و نوجوانان مملکت که برای تحصیل نام نویسی نموده اند، نه آموزگار کافی دارند، نه مدرسه و نه کتاب و نه نوشت افزار.

اکثریت قریب به اتفاق مردم، از جمله قشر نیمه مرفه و تنگ دست جامعه بعلت نداشتن دکتر و دارو، از بیماریهای گوناگونی که جامعه ایران را فرا گرفته است رنج می برند و با مرگی تدریجی روبرو هستند. این سرنوشت شوم ملتی است که بر روی سرزمین پهناور و زرخیزی به نام ایران و زیر حاکمیت آنوسی ها و دولت پنهان یهود زندگی می کند.

درحالیکه میلیونها نفر از مردم ایران با بیکاری و نابسامانی دست بگریباندند و روشنفکران و تحصیل کرده ها و فارغ التحصیلان دانشگاه ها به دلیل دگراندیشی و عدم سرسپردگی به آنوسی ها، از اشتغال به کار محروم مانده اند و سیاهی لشکر میلیونی بیکاران را تشکیل می دهند، صدها نفر از آنوسی های عراقی و افغانی در پستهای کلیدی و مقامات بالای مملکتی به انجام وظیفه و خدمت به صهیونیسم و امپریالیسم مشغولند و از کیسه ملت ایران به زندگی نکبت بار و انگلی خود ادامه میدهند.

وضعیت اسفبار ایران و ایرانیان پای در بند تحت حاکمیت آنوسی ها شیعی، بیشتر یادآور دوران سیاه و تیره ایست که مرده خای یهودی انگشتتری صدرات هخامنشیان را در انگشت داشت و سعد الدوله یهودی حلقه ی بندگی و

فرمانبرداری غازان خان مغول را بر گردن داشت! در آن عصرها و دوره های سپری شده و بتاریخ پیوسته، رهبران جوامع یهودی بویژه رهبران جوامع یهودی بابل و ایران سرنوشت میهن و هموطنان ما را رقم می زدند و شمن غارت و چپاول و کشتار نیاکان ما، سیاست داخلی و خارجی پارسیان و مغولان را هدایت و رهبری می نمودند! تکرار مجدد تاریخ بصورتی مضحك و تراژیک! در حال حاضر نیز آنوسی های منطقه، بویژه عراق (بابل)، افغانستان، لبنان و ایران سرنوشت کشور ما را در دست دارند و در باره ی مرگ و زندگی ما تصمیم گیری می کنند!

آنوسی واعظ طبسی، باصطلاح نماینده ی رهبر، سلطان خراسان، رئیس مافیای توزیع مواد مخدر، بزرگترین فنودال و سرمایه دار ایران، نماینده دولت پنهان یهود در ایران است و به نمایندگی از سوی این دولت و صهیونیسم جهانی بر کشور ما فرمان می راند. در همین حال نبض اقتصاد بیمار و در حال احتضار کشور آنوسی زده مان در دست حبیب الله عسگر اولادی تازه مسلمان، یکی از یهودیان توطئه گر و کهنه کار بغداد و علینقی خاموشی عضو لژ فراماسونری و نوکر شناخته شده انگلستان قرار دارد!

قوه ی قضائیه ی کشورمان در دستان بی کفایت آنوسی جنایتکاری قرار دارد که تا دیروز بر کرسی ریاست مجلس اعلاى انقلاب اسلامی عراق جای داشت و وظیفه داشت تا در صورت موافقت دولت پنهان یهود با تعویض صدام حسین و صدور انقلاب به عراق، رهبری مسلمانان عراقی را به عهده بگیرد و با عراقیان همان کند که استاد اعظمش با ایرانیان پاک نهاد و شریف نمود!

((خبرنگار خصوصی نشاط می گوید سید محمود هاشمی يك روحانی سالخورده تر از یزدی، از يك هفته قبل کار خود را در کاخ دادگستری شروع کرده و به تحویل گرفتن کارهای یزدی پرداخته است. این جانشین روحانی، که رئیس سابق مجلس اعلاى انقلاب اسلامی عراق بوده است، می کوشد در کنار محمد خاتمی و علی اکبر ناطق نوری در یکی از مقام های عالی رتبه جمهوری اسلامی جای گیرد.)) (۱۹۷)

این آنوسی خیانتکار که در دو جبهه ایران و عراق از منافع صهیونیسم و دولت پنهان یهود دفاع می کند بر قوه قضایی ایران فرمانروایی می کند و در مقام فرمانروای دیوان دار الخلاقه آنوسی - اسلامی سرنوشت هموطنان عزیز ما را رقم می زند. با این هدف که وظایف معوق مانده ی اسلاف خود را سامان بخشد و اگر چنانچه در بین روشنفکران و نویسندگان موجود، منتقد و ناراضی ای وجود دارد، وی را به کاروان رفتگان به پیوندد!

علاوه بر این با توجه به سنت فامیل گرایی و قوم پرستی ای که در ایران و اسلام و یهودیت ریشه ای جاودانه و کهن دارد، بر آورد کنید که بدنبال تکیه زدن این آنوسی بی وطن بر کرسی قوه ی قضائیه ایران، چند صد نفر از آنوسی های عراقی به قوه قضایی ایران راه خواهند یافت و ضمن حاکمیت بر سرنوشت ما، از خوان یغما ی گسترده شده توسط آنوسی های شیعی نصیب خواهند برد؟!!

آنچه باعث امیدواری است و شعله های آتش زندگی را در قلبهای مشتاق و علاقمند به سرنوشت ایران و ایرانیان در بند زنده نگاه می دارد، اینست که جامعه ایران، جامعه ایست پویا و فعال و ایرانیان با همه ی کم حافظگی تاریخی و بردباری و تحمل غیر قابل تصویری که در نهادشان نهفته است، در دراز مدت تن به خواری و ستم فرمانروایان نمی دهند و با اولین نشانه های بینش و آگاهی و پی بردن به گوشه ای از حقایق پنهان نگاهداشته شده، به ناگاه چون سیلی خروشان براه می افتند و بیداد و بیدادگر را به زیاله دانی تاریخ روانه می سازند! بویژه آنگاه که پای بیگانه و بیگانه پرستان در میان باشد! بی دلیل نیست که این جامعه ی کهن با همه ی سرسپردگیها و خود فروختگیهای رهبران و سیاستمداران، در طول تاریخ پر فراز و نشیب خود در برابر انواع و اقسام ترفندها و دسیسه های رهبران و کارگزاران دولت پنهان یهود، اعم از عرب و ترك و مغول و تاتار و روس و انگلیسی و امریکائی مقاومت نموده و هزاران موج توفنده خون را از سر گذرانیده و بر خلاف بسیاری از اقوام و ملل باستانی که به بایگانی تاریخ پیوسته اند، سر بلند و پا بر جای مانده است و هنوز هم حرفی برای گفتن و درخشش در عرصه ی بین المللی دارد! این جامعه در حال حاضر نیز در گیر مبارزه ای پیگیر و شبانه روزی با جنایتکاران و خون آشامان آنوسی حکومتگری است که تحت لوای آئینی قرون وسطائی و عقب مانده، کشور ما را به گورستانی متروک و وهم برانگیز مبدل نموده است. این مبارزه تا پیروزی نور بر سیاهی و بر پایی حکومتی عدالتجویانه ادامه خواهد داشت، زیرا زندگان و آنان که در کار ساختن جهانی نو و انسانی هستند نمی توانند هر نوع خفقان، فشار و تحقیری را از جانب نیروهای اهریمنی و باز دارنده ی حرکت نور تحمل نمایند. هر چند آنوسی ها جانورانی نیستند که اعتراض و مخالفت مخالفین را برتابند و به راحتی از اریکه قدرت به زیر آیند و میدان را به عدالتجویان و خردگرایان بسپارند و همان سان که در طول تاریخ ۱۴۰۰ ساله ی ظهور نامیمونشان نشان داده اند که چنین قصد و نیتی ندارند و تا پای جان از حکومت خود دفاع خواهند نمود و هر روز به شیوه های رزیلانه تری متوسل میشوند تا هر صدای معترض و حق طلبانه ای را در گلو خفه نمایند، اما قادر نخواهند بود تا جلوی روند تاریخ و تکامل جوامع بشری را سد نمایند! این ندای جاودانه و خلل ناپذیر تاریخ است: هیچ قدرتی ابدی نیست!

کشتن دگر اندیشان و معترضین در منازل و محل کارشان، ربودن آنان در خیابانها، مُلّه کردن آنان در بیابانها و انداختن اجسادشان در خیابانها و کوچه پس کوچه های شهر، پرونده سازیهای رذیلانه و زنده برای نویسندگان و روشنفکران جامعه، پیش از کشتن آنان، آخرین شیوه تا کنونی آنوسیا بوده که ضد انسانی ترین و وحشیانه ترین شیوه مبارزه با مخالفین سیاسی و عقیدتی را به نمایش گذاشته اند.

بکار گیری این شیوه حیوانی و ضدبشری که تنها از عهده جنایتکاران و آدمکشان و شکنجه گران دوره دیده ای بر می آید که در کشتارگاههای نازی و اکادمی های موساد و سیا آموزش دیده اند، پس از بکار گیری توسط آنوسی های مسلمان در الجزایر و ثمر بخشی آن در خفه نمودن صدای مخالفین و ناراضیان، توسط وزارت اطلاعات رژیم آنوسی ها به کار گرفته شد. با استفاده از این روش اهریمنی علاوه بر از میان برداشتن مخالفین، رعب و وحشتی فوق تصور در میان اقشار جامعه، بویژه در میان روشنفکران و دگر اندیشان مذهبی و غیر مذهبی ایجاد گردید. آنوسی های حاکم با ایجاد چنین جو رعب و وحشتی، چه هدفی را در جامعه ایران دنبال می کنند؟

مردم به جان آمده و از هستی ساقط شده، چرا باید در همه ی لحظات سایه مرگ را در کنار خود احساس کنند؟ پاسخ روشن است! نابودی مملکت و از بین بردن تدریجی ملت! اجرای یکی از اهداف و برنامه هاییکه صهیونیست - ماسونیک ها برای نابودی جهان و همه ی باشندگان زمین از دیر بازخواست را دیده اند و به رشد و اشاعه ی آن دامن زده اند. آنان به درستی می دانند که در چنین جو خفقان زده و رعب آوری، هیچکس احساس امنیت و آرامش نخواهد کرد و به فردا نخواهد اندیشید. و زمانی که شخص همه امیدش را نسبت به آینده از دست بدهد، به موجودی ترسو و جبون و سازشکار مبدل خواهد شد که دستورات و فرامین مرگ آفرینان را بدون چون و چرا به مرحله اجرا در خواهد آورد. شیوه ی بکار گرفته شده توسط جنایتکاران و آدمکشان وزارت اطلاعات و امنیت آنوسی های ایران، همان شیوه ی رذیلانه و ددمنشانه ایست که در پشت دیوارهای زندانهای قرون وسطایی رژیم در مورد زندانیان سیاسی مخالف رژیم اعمال می شود! زندانی را روزها و هفته های متمادی در سلول انفرادی نگاه می دارند و جنگ روانی را علیه وی شروع می کنند! آن قدر زندانی را در تنهایی و بی خبری مطلق نگاه می دارند تا بالاخره از خود واکنشی نشان دهد! از دیوانه شدن گرفته تا بریدن و فحاشی کردن و خود را بیش از پیش بخطر انداختن!

با همه ی این تفصیلات، آینده در گرو مبارزه و تلاش برای بهبود و تغییر وضعیت موجود است! مبارزه و تلاش نیز نیاز به افرادی شجاع و جان برکف دارد! نه کسانی که دائما در ترس و دلهره بسر می برند و پس از مدت زمانی نه چندان طولانی این ترس در وجود آنان خانه می کند و به خصیصه ی ذاتیشان مبدل میشود. شیوه ای که آنوسی های جنایتکار در مرحله فعلی مبارزه پیش گرفته اند، جاودانه نمودن ترس و وحشت در قلوب روشنفکران، نویسندگان و مبارزان راه آزادی و سربلندی ایران است! اما شیوه ی جدید مبارزه ی رژیم با آزادیخواهان و مبارزان و روشنفکران ایرانی که به قتلهای زنجیره ای معروف شده اند، بر خلاف تصور و انتظار تئوری پردازان و آمران آن، کار ساز نشد و بیش از پیش کوس رسوائی سر دمداران رژیم آنوسی را به صدا در آورد و اعتراضات گسترده ای را در سطح ایران و جهان به دنبال آورد!

آنوسی ها و صهیونیست ها که در چهره عوض کردن و مظلوم نمایی و دورویی تبحری فوق العاده و باور نکردنی دارند و هزاران سال است که این شیوه های رذیلانه را آزمایش نموده اند و بکار می بندند، این بار نیز پس از رسوائی و بی آبرویی ای که ببار آوردند، به مظلوم نمایی پرداختند و تلاش نمودند تا گناه کشتار و مثله کردن مخالفین خود را به گردن دیگران و باصطلاح دشمنان خارجی خود بیندازند. اما چه کسانی را می شد به زیر علامت سؤال برد و انگشت اتهام را بسویش دراز نمود؟

لولوی کمونیسم و اتحاد جماهیر شوروی سالها پیش از میان رفته بود و دیگر نمی شد از آن به عنوان خطری بالقوه که ایران و جهان را مورد تهدید قرار می دهد و با اعزام خرابکاران خود قصد اخلال در نظام خدا را دارد، استفاده کرد! دیگر روسها قصدگسترش امپراطوری خود و دست یافتن به آبهای گرم خلیج فارس و دریای عمان را نداشتند! ندان طمع خود نسبت به نفت شمال و ثروتهای ملی ایران را نیز کشیده بودند! علاوه بر آن روسهای تحت فرمان حکومت شوروی، متخصصین صدور انقلاب و گروههای ناراضی تظاهر کننده و اعتصاب چی بودند، نه آدمکشان حرفه ای و خون آشام! با سقوط اردوگاه سوسیالیسم و پارچه پارچه شدن اتحاد جماهیر شوروی، آن دوران سو استفاده های رذیلانه و عوام فریبانه نیز گذشت و به حافظه تاریخ سپرده شد. دولت حاکم بر روسیه فعلی و سایر جمهوریهای باقی مانده از شوروی سابق نیز همه دولتهای دوست و برادری بودند که در دستان دیگر برادران آنوسی و صهیونیست - ماسونیک های خدمتگزار صهیونیسم و پرستش گران خدای زمینی بیهود اداره می شدند و برای تحقق هدفی واحد و همسو با آنوسی های ایران مبارزه می کردند. پس چه باید کرد و انگشت اتهام را به سوی چه کس یا کسانی باید دراز نمود؟

آنوسی های حاکم که در مدت حاکمیت ننگین خود به کمک سازمان اطلاعات بیست میلیونی، سربازان گم امام زمان و دیگر سازمانهای جاسوسی و ضد جاسوسی هم پیمان در سراسر جهان، از گنجینه ی اطلاعاتی وسیعی برخوردار شده اند، به خوبی می دانستند که مورد اتهام قراردادن فاشیست ترین و خون آشام ترین گروه های موجود در سطح جهان نیز، مقبول عامه مردم نخواهد افتاد و با همه ی ترندهایی که بکار خواهند برد، مردم شریف ایران انگشت اتهامشان را بسوی دیگری جز مسند نشینان دستگاه خلیفه گری شیعه و ولی امر مسلمین، نشانه نخواهند رفت. مردم ایران و جهان با این شیوه کشتار و حذف مخالفین از سوی آنوسی ها آشنا بودند. جهانیان می دانستند که اعمال چنین شیوه های جنایتکارانه و ددمنشانه ای تنها از عهده آنوسیها و جنایتکاران صهیونیستی برمی آید که قساوت قلب و بیرحمی را طی قرون متمادی آموخته و نتیجه تجربیات خود را در نقاط مختلف جهان علیه مخالفین خود به کار بسته اند.

آنوسی ها کاملا مطمئن بودند که در صورت معرفی نمودن کسان دیگری بدور از تشکیلات صهیونیسم و جامعه یهود، بعنوان قاتل یا قاتلین، بیش از پیش زمینه رسوائی خودشان را در میان ملل جهان و انسانهای خردگرا فراهم خواهند

ساخت. زیرا هیچ انسان خردمند و سرد و گرم چشیده ای ادعای بوچ و بدون محتوایشان را باور نخواهد کرد! از جانب دیگر، هر گروه و دسته ای را که آنان مورد اتهام قرار می دادند بنا به خصلت جنایتکارانه جمهوری آنوسی ها و عملکرد آنان در گذشته، آن گروه ها، بطور اتوماتیک وار در دادگاه اذهان مردم تبرئه و از زیر علامت سنوال خارج می شدند! با در نظر گرفتن این محاسبات و معادلات دقیق و برنامه ریزی شده، پس از سبک و سنگین نمودن قضیه و مشورت با رهبران جامعه یهود، انگشت اتهامشان را بسوی دولت غاصب اسرائیل و عوامل پنهانش در ایران دراز نمودند.

اعتراف آنوسی ها، و اقعیتی بود که مزورانه و حسابگرانه مطرح می شد. هدف آنها از ابراز این واقعبیت انکار ناپذیر، در مرحله نخست تبرئه و از زیرضربه خارج نمودن هم کیشان یهودی خود و رهبران جامعه یهود بود.

آنوسی های حاکم بر ایران، غافل از این واقعبیت عینی بودند که جامعه ایران پس از گذشت ۲۲ سال از حکومت و فرمانروایی بلامنازه این جنایتکاران و آدمکشان خون آشام، با همه شگردهای ریاکارانه و مزورانه آنان آشنا شده و به سادگی فریب این موجودات پشت هم انداز و جنایکار را نخواهد خورد! آنوسی ها برای اولین بار در تاریخ زندگی سراسر ننگ و فریب و نیرنگ خود، حقیقت را گفته بودند و جامعه نیز بدون چون و چرا آنرا پذیرفته بود!

فشار همگانی و درگیری و نفاق در بین جناحهای مختلف آنوسی (جناح های امریکائی _ انگلیسی)، سبب ساز رسوایی بیش از حد، صهیونیست ها و همکیشان آنوسی و صهیونیست شان در میان مردم رنج کشیده ایران گردید. دستگیری آنوسی سعید اسلامی (امامی) بعنوان متهم شماره دو عملیات کشتار و سپس شایعه خودکشی وی با داروی نطاقت یا واجبی در زندان اوین! مشت آنوسی ها را بیش از پیش باز و برای چندمین هزار بار آنان را به عنوان جنایتکارانی بیشرم و بی ابرو در پیشگاه مردم ایران رسوا نمود!

دستگیری آنوسی سعید اسلامی و باند تبهکارش، که در سالهای پس از پیروزی انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷ خورشیدی مرتکب جنایات وحشتناکی شده و هزاران نفر از فرزندان مبارز این مرز و بوم را به جوخه های اعدام سپرده بودند، اگر چه افشای کامل رژیم جنایتکار و آدمکش آنوسی ها را در پی نداشت، اما تا اندازه ای پرده های جنایت را بالا زد و پس از جریان موسوم به میکونوس، طیف بیشتری از رهبران جنایتکار جمهوری آنوسی ها را بطور مستقیم در مظان اتهام قرار داد.

پس از گذشت سالها که از ترکتازی جنایتکارانه آنوسی ها در ایران می گذشت، بالاخره مردم ایران، بویژه آنان که به علت تعصبات شدید مذهبی در برزخ شک و تردید قرار داشتند، و جنایتکاران آنوسی را مدافعان حقوق حقه خود در مقابله با امپریالیسم غارتگر و صهیونیسم جنایتکار می دانستند، دانستند که در این بیست و دو ساله ی حکومت آنوسی ها، فرزندان دلبندها نه به خاطر ضدیت با خدا و رسول برگزیده اش، بلکه به خاطر ضدیت و رویاری با غارتگران بین المللی و دشمنان قسم خورده مردم ایران و بدستور صهیونیست های جنایتکار و آنوسی های حاکم بر کشورشان، با نام یاغی و طاغی و محارب با خدا و رسول خدا به قتل رسیده و در گورهای دسته جمعی و لعنت آباد های گوناگون مدفون شده اند!

پذیرش این واقعبیت از سوی مردم ایران، با همه ی بهای سنگینی که طی قرون متمادی، بویژه سالهای حکومت مستقیم آنوسی ها، در مقابلش پرداخت شده بود، امیدوارکننده و رضایت بخش بود. لوکوموتیو خردگرایی، اندیشیدن و نصایح پدران خود را سبک و سنگین کردن و به کار بستن آن نصایح و اندرزها به حرکت در آمده بود!

پس از افشای باند جنایتکار سعید امامی که به دستور مستقیم گروه رهبری و فتوای آنوسی محمد تقی مصباح یزدی (آیت الله تمساح) و همکاری و همیاری تربیت شدگان مدرسه ی حقانی به شکار فرزندان ایران در خارج و داخل ایران می پرداختند و جگر گوشه های مردم را به نام ضدیت با خدا و رسول خدا با شیوه های حیوانی و ددمنشانه می کشتند، سنوالی که فوراً فکر و ذکر مردم را بخود مشغول داشت: این بود که! کدام خدا؟ سرمایه و طلا! کدام رسول خدا؟ صهیونیسم و امپریالیسم جنایتکار و غارتگر! به فرمان کی؟ یهودیهای جدید الاسلام (آنوسی)! بدست چه کسانی؟ آنوسی های ایرانی و مأموران صهیونیستی اعزامی از امریکا و اسرائیل!؟

((نخستین چهره ای که در هفته گذشته قدم به افکار عمومی نهاد سعید امامی (معروف به اسلامی) بود. امامی معاون امنیتی وزارت اطلاعات ایران در سالهای آغازین دهه ۷۰ (به مدت ۸ سال) متولد شیراز و تحصیل کرده امریکا و یهودی تبار و از خانواده ای بسیار مرفه بوده است. عطاء الله مهاجرانی سخنگوی دولت نیز در جلسه مطبوعاتی هفته گذشته خود گفت: یهودی تبار بودن عیب نیست و بعضی از افراد عالی رتبه نیز چنین هستند. (یهودی تبار هستند. ج - پ)، ... علی فلاحیان وزیر اطلاعات کابینه اکبر هاشمی رفسنجان نه تنها سعید امامی را وارد حوزه های مدیریتی وزارت اطلاعات کرد، بلکه او را در عالی ترین پست معاونت خود، یعنی معاونت امنیتی قرار داد.)) (۱۹۸)

قابل توجه است که سعید امامی (اسلامی) از یهودیان مرفه شیراز و وابسته به الیگارش یهود ایران بوده است. پیگیری پرونده قتلها و سابقه ۱۳ تن یهودی و هشت مسلمانی که در رابطه با سعید امامی، در شیراز دستگیر و با هدف جلوگیری از کشتار آنان توسط خانواده های قربانیان جنایات رژیم آنوسی، در پناه پاسداران اسلام و دژهای مستحکم آنان قرار گرفته اند، نشان خواهد داد که آنوسی، سعید امامی باز مانده خاندان آنوسی قوام شیرازی و از نوکران حلقه بگوش صهیونیسم و سازمان فراماسونری است. خاندان منحوس و آبرو باخته ای که از اواخر حکومت زندیه تا کنون، جز در راه خیانت به ایران و دفاع از منافع صهیونیسم و سازمان فراماسونری در ایران و منطقه خاورمیانه گامی بر نداشته است! خیانت به خاندان زند و به قدرت رساندن قاجاریه، همکاری و همیاری با کمپانی هند شرقی، امضای قراردادهای

ننگین گلستان و ترکمن چای، مبارزه در کنار ارتش بریتانیا بر علیه مجاهدین و مبارزین ضد استعماری جنوب، دخالت مستقیم در سرکوب کلنل محمد تقی خان پسیان، به خاک و خون کشیدن مردم لرستان در واقعه اصلاحات ارضی شه فرموده، پاسداری و تلاش برای حفظ و نگهداری نظام شاهنشاهی تا آخرین دقایق و کشتار بیش از صد هزار نفر از فرزندان ایران زمین در دوران حکومت و اقتدار آنوسی های جنایت کار نعلین پوش، کارنامه سراسرنگینی است که این خاندان کثیف و آنوسی پشت سر دارد و در پرونده ی جنایتکارانه خود به ثبت رسانده است!

تصور همگان بر این بود که با پیروزی انقلاب بهمن ۵۷، کار نامه ی خاندان قوام و دیگر خاندانهای خیانت گر ضد ایرانی، برای همیشه بسته و به موزه تاریخ سپرده شده است! اما می بینیم که چنین نیست و این اختاپوس های چند صد پا، در این سرزمین کهن سال ریشه هایی عمیق و ناشناخته ی فراوانی دارند! ریشه هایی که دیگر برادران آنوسی شان در راه حفظ و حراست آن از هیچ کوششی فرو گذاری نمی کنند و با جان و دل در راه زنده نگاهداشتن تلاش می نمایند! شناسایی و قطع ریشه های مریی و نا مریی این شجره های خبیثه توسط نیروهای مردمی و فرزندان خلف ایران، تنها راه نجات ایران و رستگاری ایرانیان در سده های آینده است!

نماینده رهبر در روزنامه کیهان، همکار و همسنگر سعید امامی و دستیار او در کلیه قتلهای زنجیره ای و مسئول برنامه ریزی و ضبط اعترافات تلویزیونی دگراندیشان از آغاز انقلاب تا کنون، و تهیه کننده ی برنامه تلویزیونی هویت، پس از اطمینان از اجبی خور نمودن و مرگ سعید امامی در زندان اوین، نوشت:

((اخبار و اطلاعات منتشر شده از ارتباط عوامل قتلهای زنجیره ای با رژیم صهیونیستی حکایت می کنند و می توان به آسانی حدس زد که عوامل قتلها در اعترافات اخیر خود به این نکته و به سرنخهای دیگر اسرائیل در جریانات داخلی اشاره کرده باشند...)) (۱۹۹)

این اولین سرنخی بود که آنوسی حسین شریعتمداری سرپرست و نماینده رهبر در روزنامه کیهان به چاپ رسانید. حسین شریعتمداری یکی از شکنجه گران و پرونده سازان با سابقه سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات و عضو برجسته همین گروه جنایتکار است. هدف وی از نوشتن این جملات هشدار به دیگر آنوسی های جا خوش کرده در قدرت و حوزه های علمیه و استمداد از آنان برای بستن پرونده قتلها بود.

آنوسی حسین شریعتمداری به عنوان همکار و نزدیک ترین فرد به سعید امامی، آگاهانه و حسابگرانه اقدام به چاپ این جملات کرد، تا به رهبران جامعه یهود و آن دسته از سران آنوسی ایران که فتوای قتلها را صادر نموده بودند، هشدار بدهد که تاریخ در حال تکرار شدن است و اگر غفلت نماییم و صدای عده ی مشخصی را در گلخوفه ننماییم و پرونده قتلها را در همین نقطه نبندیم، مجبور به پرداخت غرامتی سنگین و وحشتناک خواهیم شد. هشدار آنوسی حسین شریعتمداری به جا و سنجیده بود! اولین اقدام صورت گرفت! آنوسی علی فلاحیان وزیر سابق اطلاعات و فرمانده مستقیم سعید امامی در جنایات داخل و خارج از کشور، به مدت سه روز بازداشت و ظاهراً تحت بازجویی قرار گرفت. نتیجه بازداشت و بازجویی وزیر اطلاعات رژیم این بود که سر نخ قتلها و کشتارهای چندین و چند ساله گم شود! وزارت اطلاعات رژیم وارد عملیاتی نجات دهنده و سرنوشت ساز گردید. آنوسی سعید امامی به نحوی اسرار آمیز مفقود و ۱۳ یهودی و هشت مسلمان همکار وی نیز ظاهراً دستگیر شدند و در کنف حمایت وزارت اطلاعات، سپاه پاسداران و رهبران جمهوری آنوسی قرار گرفتند!

نگرانی حسین شریعتمداری بی پایه و اساس نبود. روشن شدن قضایا و گشوده شدن پرونده قتلهای زنجیره ای نه تنها آنوسی های ایران را بیش از پیش رسوا و بی اعتبار می نمود، بلکه منافع دیگر هم پیمانان و متحدین آنان در منطقه و جهان را نیز به خطر می انداخت و دست آنان را برای مدتی از چپاولگری و غارتگری کوتاه می نمود! زنگ خطر به صدا در آمده بود!

((روز گذشته (هفتم تیرماه ۱۳۷۸ - ج - پ)، دو منبع دیپلماتیک نیز نتوانستند نگرانی خود را از روند پرداخت اصلاح طلبان به ماجراهای اخیر پنهان کنند.

خبرنگار خصوصی نشاط گزارش می دهد که یک سفیر محترم و با سابقه که کشورش دارای روابط بسیار دوستانه ای با جمهوری اسلامی است در یک اظهار نظر دوستانه، خواستار توجه اصلاح طلبان هوادار خاتمی به بازی ای شده است که آغاز شده و شاید دیگر نتوان آن را جمع کرد. او معتقد بود چنین اتفاقی می تواند به یک فاجعه برای ساختار امنیتی ایران تبدیل شود. از سوی دیگر، یک روشنفکر و روزنامه نگار نیز به خبرنگار خصوصی ما گفت آنچه در حال رخ دادن است مانند آن می ماند که کشتی را از یک نقطه سوراخ کنیم و امیدوار باشیم که همان بخش غرق شود. آیا آنچه رخ می دهد یک انتحار است؟...)) (۲۰۰)

آن سفیر محترم که غصه ساختار امنیتی ایران را می خورد و به خود اجازه می دهد (یا به او اجازه می دهند) تا در امور داخلی جمهوری اسلامی ایران که نمونه منحصر به فرد کشورهای مستقل جهان است، دخالت کند، کیست؟ آیا این سفیر با سابقه که کشورش دارای روابط بسیار دوستانه با جمهوری آنوسی - اسلامی ایران است و توصیه هایش در جمهوری آنوسیهای حکومتگر و اصلاح طلبان مدافع جامعه مدنی، یعنی همان جامعه ای که فی نفسه در بطن خود یهودی میزاید، خریدار دارد، سفیر بریتانیای کبیر در ایران نیست؟ شاید هم سفیر آلمان دمکراتیک در ایران باشد؟ روشنفکر و روزنامه نگار دلسوز و صاحب قدر چطور؟ با امید که از روشنفکران و روزنامه نگار پیرو خط مردمی و ضد امپریالیستی امام خمینی و مارکسیست - صهیونیست های طرفدار نظم نوین جهانی و بر پای حکومت جهانی یهود نباشد!

از آن دسته روزنامه نگاران و روشنفکرانی که به علت تماس با از ما بهتران و به یاری امدادهای غیبی، سالهاست که در کشور بلاکشیده ما، هم نا دیده می بینند و هم نا نوشته می خوانند!

آنوسی سلیمی نمین، معاون اسبق وزارت اطلاعات و امنیت در زمان وزارت آنوسی محمدی ریشهری، روحانی جنایتکاری که دستش به خون بسیاری از فرزندان ایران زمین آغشته است، در يك سخنرانی شك بر انگیز اعلام نمود که:

((جناح راست، بطور سنتی با انگلستان مناسبات گسترده دارد، نمونه آن مناسبات علینقی خاموشی (رئیس اتاق بازرگانی) با انگلستان است که در اوج فتوای قتل سلمان رشدی نیز ادامه داشت و لطمه ای به آن نخرود.))

صدای انفجار بمبی که منفجر شده بود، ناشنواترین گوشها را نیز، در ایران آنوسی زده به ارتعاش در آورده بود. سعید امامی جهود، که در مقام معاون وزارت اطلاعات رژیم، به پاسداری از حریم اسلام و سرکوب مخالفین حکومت عدل علی اشتغال داشت، عامل سازمان جاسوسی سیا و موساد بود. وی علاوه بر دسترسی داشتن به تمام اسناد و مدارک وزارت اطلاعات، در کلیه پرونده سازیهای رژیم بر علیه فرزندان ایران شرکت داشت و هزاران نفر از فرزندان غیور ایران را در راه منافع غارتگرانه صهیونیسم و امپریالیسم قربانی نموده بود.

با رسوایی بیار آمده و به ثمر نشست، اگر هنوز انسانهای مومن و صادقی یافت شوند که به فرض محال ملاهای آنوسی حاکم بر ایران را روحانیت مبارز شیعه و وطن پرستان دو آتشه بدانند، باید این واقعیت انکار ناپذیر را بپذیرند که وزارت اطلاعات رژیم آنوسی، بطور در بست در اختیار صهیونیستها بوده و کلیه اقدامات و موضع گیری های آن از بدو تاسیس تا کنون به نفع صهیونیسم و رژیم اشغالگر انجام گرفته است.

ادامه جنگ ایران و عراق به مدت هشت سال با علم و اطلاع از اینکه رژیم ایران بنا به اعترافات سران آنوسی رژیم، بویژه شیخ علی اکبر هاشمی رفسنجانی، سید علی حسینی خامنه ای، شیخ حسینعلی منتظری، احمد جنتی و امامی کاشانی، کلیه سلاحهای مورد نیاز خود را از بازار سیاه (اسرائیل) و با قیمت چند برابر خریداری می کرده است، وقایع کردستان و گنبد و خوزستان، سرکوب خشن و بربرمنشانه مردم سیستان و بلوچستان، قتل عام زندانیان سیاسی، سیاستهای زن ستیزانه، همه و همه نتیجه توطئه چینی و دسیسه بازیهای وزارت اطلاعات، موساد و عوامل رژیم صهیونیستی بوده که در رأس وزارت اطلاعات قرار داشته اند. این نیروهای مؤمن و صادق در برابر این همه جنایت و خیانت آشکار سران رژیم چه جوابی دارند؟ به عقیده این عزیزان، روحانیون مبارز شیعه آلت دست عوامل صهیونیسم بوده و هستند، یا خود از پیروان و معتقدان سرسخت آیین یهود و معتقدان به صهیونیسم بین المللی هستند؟

عقیده این عزیزان در باره کشتار زندانیان سیاسی، تجاوز به ناموس دختران ایرانی و مسلمان توسط جهودان حاکم بر وزارت اطلاعات و زندانهای کشور، شکنجه و کشتار نوجوانان و کودکان ایرانی و مسلمان توسط این جهودان چیست؟ آن دسته از عزیزان مومن و صادقی که جگر گوشه های خود را در دفاع از ناموس و میهن خود از دست داده و مصائب جنگ هشت ساله ایران و عراق را به جان خریده اند، چه عقیده ای دارند؟

در حالیکه فرزندان عزیز و جگر گوشه گان شما در جبهه های جنگ ایران و عراق حماسه می آفرینند و در دفاع از ناموس و میهن، جان عزیز خود را از دست می دادند، جهودان شناخته شده ای چون سعید امامی، بدستور آیت الله های حاکم بر ایران در پشت دیوارهای مخوف زندان، دختران ایرانی و مسلمان را مورد تجاوز حیوانی قرار می دادند و بر اساس فتاوی علمای شیعه، در لحظات آخر زندگی آن کیوتران معصوم، آنان را بی سیرت می نمودند تا بنا به خصلت صهیونیستی و ضد ایرانی خود، ناموس ملتی شرافتمند، سربلند و مبارز را بازیچه امیال شیطانی و شهوانی خود قرار داده باشند! به نظر من و همه ایرانیان آزاده و سربلندی که به شرافت و سربلندی پدران و نیاکان آزاده خود ایمان دارند، اگر خون گریه نکنید و به پاس خون فرزندان به خون خفته و ناموس بر باد رفته تان، در صدد روشن شدن قضایا و محاکمه تاریخی جنایتکاران و صهیونیست ها نباشید، ایمان و صداقت مذهبی و مهینی شما پیشیزی ارزش نداشته و ندارد!

یهودیان جان برکف و فداکار در راه اسلام ناب محمدی و مذهب رهایی بخش شیعه در کشور باستانی ما بار دیگر دست به فاجعه زدند و نسلی دیگر از ایرانیان را فدای امیال اهریمنی، توسعه طلبانه و غارتگرانه خود نمودند! آنان در حالی در پس دیوارهای مخوف زندانهای جمهوری آنوسی به کشتار وحشیانه و ددمنشانه فرزندان ایران دست زدند و چنگال خون آشام و منحوس خود را بر گلوگاهشان فشردند که می دانستند اکثریت قریب به اتفاق کسانی که با پرونده سازیهای بی شرمانه و سرا پا دروغشان، پس از تحمل شکنجه های قرون وسطایی و غیر انسانی، به اتهام جاسوسی و مخالفت با حکومت الله به دار آویخته می شوند، یا در مقابل جوخه های اعدام قرار می گیرند، فرزندان خلف ایران، گلهای سرسبد جامعه و دشمنان حقیقی امپریالیسم، صهیونیسم و دولت پنهان یهود هستند!

سوراخ مورچه گان در مسیر سیلاب قرار گرفته است. خوب نگاه کنید! هر کسی تلاش می کند، پای خود را از این ماجرا کنار بکشد و با مرتبط دانستن پرونده قتلهای زنجیره ای به خارج و بویژه رژیم صهیونیستی، سریع تر آن را ببندد تا از رسوایی و آبرو ریزی بیشتر در ارتباط با مصیبت بزرگی که دامنگیر رژیم شده است، جلوگیری نماید. غافل از اینکه غده چرکینی که دهان گشوده است، قابل جراحی و علاج پذیر نیست و هر چه زمان می گذرد، چرک و کثافت آن، در ابعاد گسترده تری پخش می شود و بر میزان رسوایی رژیم و دیگر دست پروردگان صهیونیسم جهانی می افزاید.

انگشت اتهام مردم، به سوی رهبر شیعیان جهان، رییس شورای مصلحت نظام، رئیس مجلس آخوندی و آنوسی های جا خوش کرده در حوزه های علمیه، بویژه آیت الله ترمذی و شاگردانش در مدرسه حقانی دراز شده است. آنان هستند که با صدور فتوا و حکم شرعی، راه انجام این جنایات تکان دهنده را هموار کرده بودند.

آنچه حائز اهمیت است و باید مورد توجه قرار گیرد، ذکر این نکته است که، آنوسی های حاکم، اهم از واپسگرا و اصلاح طلب، طرفداران جامعه سنتی و عاشقان جامعه مدنی، به يك نسبت در این جنایت ملی و جنایات دیگر دست داشته و باید در برابر مردم و تاریخ جوابگو باشند. اتهام زنی و تلاشهای مذبحخانه آنان در راستای سرگرم کردن ملت، بستن پرونده و مسکوت گذاشتن آنست. همه این جانوران خون آشام با شناختی که در باره جامعه ایران و مردم فراموش کار و ساده لوح ما دارند، این خیمه شب بازی مضحك و مسخره را به راه انداخته اند تا هرچه سریعتر پرونده قتلها را ببندند و جلوی فاجعه ی رسوایی را سد نمایند! همانطور که پرونده گروگانهای امریکایی، جنگ هشت ساله، فتح قدس شریف، رفع فتنه در عالم، کیک اهدایی رییس جمهور و کنگره امریکا به آنوسی علی اکبر رفسنجانی، کشتار ایرانیان در عربستان سعودی، سرنگونی هواپیمای مسافر بری ایران توسط امریکا بر فراز خلیج فارس، دزدیهای برادران رفیق دوست، غارت آثار باستانی ایران، کامیون طلایی که مس شد و هزاران پرونده ایران بر باد ده دیگر را بستند و با زرنگی یهود مآبانه خود آنها را بدست فراموشی سپردند!

نباید ساکت نشست و دشمن را به حال خود رها نمود تا طرح مسئله ای جدید، این فاجعه ی عظیم را از خاطره ها بزدايد! مطمئن باشید که در صورت موفقیت و پیروزی دشمن در به انحراف کشاندن اذهان مردم و بستن پرونده ی قتلهای زنجیره ای، جامعه ما تاوان سنگین تری خواهد پرداخت و به مصیبتی بزرگتر گرفتار خواهد آمد! آنوسی ها در صورت یافتن فرصت، از کلیه ی کسانی که در افشای این پرونده نقشی داشته اند، انتقام خواهند گرفت! انتقامی سخت و دهشت انگیز! از آن انتقامهایی که خدایشان یهوه صباوت به دشمنان خود و قوم برگزیده وعده داده است!

آنوسی عباس سلیمی نمین همکار سالهای خوش سعید امامی و دوران ترکتازی ششلول بندهای آدم کشش در اروپا، در سرمقاله تهران تایمز نوشت:

((شبکه ای را که این فرد [سعید امامی] در این مدت هدایت کرده است را باید بزرگترین شبکه جاسوسی قرن خواند... وی از ابتدای شکل گیری وزارت اطلاعات به عنوان عنصر فعال عمل می کند و می تواند برخیلی از مراکز تعیین کننده کشور نفوذ کند و عواملی را در جایگاههای حساس به کار به گمارد.)) (۲۰۱)

آنوسی عباس سلیمی نمین، با عنوان کردن وجود شبکه جاسوسی در وزارت اطلاعات، آنهم بزرگترین شبکه جاسوسی قرن، چه هدفی را دنبال می کند؟ او با هدف تیرئه رژیم آنوسی و نجات آن از برزخ موجود، خاک به چشم حقیقت میپاشد و با ادعاهای دروغین خود قصد به انحراف کشاندن اذهان مردم و علم کردن دشمنی مرموز در خارج از مرزهای ایران را دارد. دشمنی غیر قابل دسترسی و دور از تیر خشم و نفرت مردم!

ایشان که سالها با وزارت اطلاعات و جنایتکاران رژیم همکاری نزدیک داشته و پیامبر سیاست و رهنمودهای این وزارت خانه و وزارت امور خارجه تحت نظارت آنوسی ولایتی به خارج از کشور بوده، بخوبی می دانند که وزارت اطلاعات رژیم، توسط موساد و رهبران دولت پنهان یهود بازسازی و در اختیار همکیشان آنوسی شان در ایران از جمله خود ایشان قرار گرفته است. او آمران و فرماندهان و حتی بیشتر مجریان قتلها در داخل و خارج، یعنی فرنگی کاران و داخلی کاران را بخوبی می شناسد و با اکثر آنان حشر و نشر داشته است!

آنوسی عباس سلیمی نمین سالها در خدمت این شبکه جنایتکار بوده و با مقالات و نوشته های خود در کیهان هوایی به تیرئه آنان و معرفی دشمنان خیالی پرداخته است. او از جمله کسانی است که به خوبی می دانند، وزارت اطلاعات رژیم آنوسی در دست چه گروهایی است و خط و مشی ضد مردمی و ضد میهنی آنرا چه کسانی برنامه ریزی و به مرحله اجرا در می آورند. وی و دیگر قلم بدستان مزدوری که سالهاست به توجیه جنایات رژیم مشغولند، بهتر از هرکسی در ایران می دانند که صهیونیسم جهانی و رژیم اشغال گر، نیازی به عامل نفوذی و ایجاد شبکه جاسوسی در چنین وزارت خانه ای که تار و پودش توسط کارشناسان و متخصصان صهیونیسم بافته شده و از حمایت های معنوی و مادی سازمانهای مخوف و پنهانی چون سازمان "بی سیم" و موساد بر خوردار است، ندارند!

آنوسی عباس سلیمی نمین و دیگرانی که مانند ایشان از نزدیک در گیر مسائل و شاهد جنایات رژیم و آدمکشان اطلاعاتی بوده اند، ناگفته های زیادی دارند. آنان توجیه کنندگان و پرده پوشان این جنایات و یاری دهندگان جنایتکاران و خائنین به مملکت و ملت بوده اند و باید در برابر مردم جوابگو باشند! گناه آنانی که در جنایات رژیم و خیانت به منافع میهن و مردم دست داشته اند، زمانی بخشوده خواهد شد که مرد و مردانه زبان بکشایند و قبل از سرنگونی رژیم و اوج گیری امواج توفنده انقلاب مردمی، ضمن افشای آنچه دیده و شنیده اند، از پیشگاه مردم ایران طلب عفو و بخشش نمایند! این افراد مطمئن باشند که فردا خیلی دیر است و زوزه های مذبحخانه شان در میان خروش مردم بپا خواسته، گم خواهد شد!

مردم شریف، خردگرا و انساندوست ایران زمین در پی انتقام و تحقیر دیگران نیستند، اما از خائنین و کشندگان فرزندانشان انتقام خواهند گرفت! این جبر تاریخ است! جبری که در خیزش آتی مردم برای یکبار و برای آخرین بار جامه عمل خواهد پوشید و به تسلط چندین هزار ساله ی یهود و دولت پنهانش خاتمه خواهد داد! با نوشتن لاطائلاتی از این دست که هدفی جز خاک پاشیدن به چشم حقیقت و گمراه کردن مردمان ندارد، یا انتقادی آبیکی از فلان آنوسی

جنایتکار، شیوه‌ای که بیشتر نیروهای اصلاح طلب در پیش گرفته اند، راه به جایی نمی‌توان برد! آحاد مردم رنج کشیده و هستی باخته‌ی ایران که هر یک به نوعی داغ عزیزان خود را بر دل دارند خواهان بیان واقعیت عریان و بدون ملاحظات فرصت طلبانه و یهودی مآبانه هستند!

نگاهی گذرا به فعالیت وزارت اطلاعات در داخل و خارج ایران، در دوران پس از انقلاب نشان دهنده این واقعیت است، که آمران و مجریانش هدفی به غیر از نابودی ایران و سرکوب خشن ایرانیان در راستای منافع صهیونیسم و امپریالیسم نداشته و ندارند! کارنامه این وزارت خانه در مجموع نشان می‌دهد که این وزارت خانه، چون کل نظام آنوسی‌های حاکم، تشکیلاتی ضد بشری و ضد ایرانی است. کشتار و سرکوب ایرانیان آزاده و وطن پرست در داخل و خارج از کشور، کشتار و شکنجه‌ی بیرحمانه زندانیان سیاسی در زندانها و سیاهچالهای قرون وسطایی رژیم، تجاوز حیوانی به ناموس در بند ملتی زجرکشیده، همکاری با رژیم صهیونیستی و امپریالیسم جهانی بویژه در دوران جنگ هشت ساله‌ی ایران و عراق، همکاری گسترده با سازمانهای جاسوسی انتلیجنس سرویس، سیا، موساد با هدف سرکوب و ضربه زدن به جنبشهای اعتراضی منطقه، همکاری با سازمان جاسوسی و ضد جاسوسی کشورهای اروپای غربی و پرونده سازی برای ایرانیان برون مرزی، همکاری با سازمان جاسوسی و ضد جاسوسی جمهوری فدراتیو روسیه (کا - گ - ب)، با هدف شناسایی گروهها و سازمانهای مترقی در آسیای میانه و پرونده سازی برای دانشجویان ایرانی، پاسداری از رژیم سرکوب و ترور آنوسی‌های ایران در مقابل خشم توفنده مردم محروم ایران، ترور فیزیکی و شخصیتی روشنفکران و دگراندیشان ایرانی در داخل و خارج با شیوه‌هایی که آنوسی عباس سلیمی نمین و دیگر همکاران مطبوعاتی این وزارت خانه با آن آشنایی کامل دارند، گسترش و توسعه شبکه‌های قاچاق مواد مخدر و سلب امنیت و آسایش از ملتی دردمند و به روز سیاه نشسته، کارنامه‌ی سیاه و سراپا ننگینی است که وزارت اطلاعات رژیم آنوسی پشت سر دارد!

با چنین پیشینه‌ی خیانت باری، این پرسش مطرح می‌شود که صهیونیسم و امپریالیسم چه نیازی به نفوذ و ایجاد شبکه جاسوسی در چنین وزارت خانه‌ای دارند؟ این وزارت خانه خود شعبه‌ای از وزارت اطلاعات رژیم صهیونیستی و دولت پنهان یهود بوده و هست.

((اولین نامی که در افکار عمومی دهان به دهان می‌چرخد نام آشنایی نیست. واقعیت این است که افکار عمومی نه تنها سعید امامی - یا اسلامی را نمی‌شناسد، بلکه تاکنون چهره او را نیز ندیده اند. اولین پیامی که پس از اعلام خبر خودکشی غیر منتظره و غیر متعارف سعید امامی روی تلکس خبرگزاری رسمی کشور منتشر شد، درخواست شورای عالی امنیت ملی از مطبوعات بود که اگر تصویری از او دارند آن را منتشر نکنند. از آن زمان تا کنون نه تنها مطبوعات به این توصیه عمل کرده اند بلکه خانواده سعید امامی نیز مجالس ختم وی را بدون عکسی از او برگزار کرده اند. تنها اطلاعاتی که از این چهره اول افکار عمومی وجود دارد محدود به یهودی تبار بودن، شیرازی الاصل بودن، تحصیل کرده آمریکا بودن و عازم شدنش به ایران پنج سال (وی در سال ۱۳۵۸ به استخدام وزارت اطلاعات در آمد و توسط سعید جباریان گزینش گردید. ج - پ) پس از انقلاب است. افزون بر آنکه امامی با نام مستعار اسلامی (معمولا اعضای وزارت اطلاعات بیش از یک نام دارند) به مدت هشت سال معاون امنیتی وزارت اطلاعات ایران (۱۳۷۶ - ۱۳۶۸) بوده است. همین اطلاعات اندک باعث شده است قضاوت در باره چهره واقعی سعید امامی دشوار شود. درحالیکه به گفته حجت الاسلام نیازی - مسئول رسیدگی به پرونده - او عامل اصلی (چندی بعد این عبارت اصلاح شد و به "یکی از عوامل اصلی تبدیل گشت) قتل‌های روشنفکران و مشکوک به جاسوسی برای اسرائیل بوده است (روزنامه کیهان نیز همین را می‌گوید) حجت الاسلام حسینیان - دوست سعید امامی می‌گوید این حرفها را باور نمی‌کند و امامی با تقوا و خدمتگزار بوده است. در کنار این دو تصورات بسیار متفاوت افکار عمومی وجود دارد که کنجکاوانه و جلوتر از اخبار رسمی به ماجرا می‌نگرد و ناباورانه می‌پرسد جاسوس اسرائیل چگونه هشت سال در رأس عالی‌ترین دستگاه امنیتی کشوری که شعارش مبارزه با اسرائیل است، قرار داشت؟)) (۲۰۲)

سئوالی منطقی که کلبه نویسندگان و قلم بدستان متعهد ایرانی، که به ایرانی آزاد و سربلند و بدور از سلطه بیگانگان می‌اندیشند، می‌بایست با شهادت و شجاعت خواهان پاسخ‌گویی بدان باشند و از زوزه دشمنان زیون و جنایتکاران تارک اندیش و جهل پرور نهراسند!

می‌بایست پرده شب را شهاب گونه درید و به حکومت ننگین شب پرستان پایان داد. آنان ما و فرزندان ما را کر و کور و زیون می‌خواهند.

باید به مردم دردمند جواب داد و برایشان روشن نمود که سعید اسلامی (امامی) و دیگران، نه تنها جاسوسان اسرائیل و عوامل نفوذی در وزارت اطلاعات نبوده و نیستند، بلکه یهودیان و صهیونیست‌های معتقد و متعهدی هستند که برای تحقق جامعه جهانی یهود و سلطه یهودیان بر جهان مبارزه می‌کنند و در سرزمین ما پیشینه‌ای چندین و چند هزار ساله دارند!

باید نوشت و به مردم گفت که شایعه وجود شبکه جاسوسی در وزارت اطلاعات و جاسوسی سعید امامی برای رژیم اشغالگر اسرائیل دروغی وقیحانه و ردیالانه بیش نیست که با هدف گمراه کردن مردم و استتار چهره‌ی واقعی دشمن، توسط آنوسی‌های افشاء شده‌ای چون آنوسی عباس سلیمی نمین که سالها همکار و همسنگر سعید امامی بوده و از همه جنایات پنهان آنان خبر دار است، مطرح می‌شود تا مردم بدنبال ریشه‌ی این شجره‌ی خبیثه و جنایتکار نگرددند. اسرائیل نیازی به شبکه جاسوسی و عوامل نفوذی در وزارت اطلاعات و جامعه ایران ندارد. زیرا نه تنها وزارت اطلاعات

کشورمان شعبه ای از سازمان اطلاعاتی جهانی یهود است و منافع صهیونیسم و امپریالیسم را در کشورمان پاسداری می نماید، بلکه حاکمیت مسلط بر ایران نیز، همچون رژیم های گذشته، حکومت دست نشانده یهود و بخشی از حاکمیت جهانی صهیونیسم و دولت پنهان یهود می باشد که با نام جمهوری اسلامی بر ایران حکومت می راند!

باید برای مردم روشن نمود و به آنان گفت که سعید امامی و همپالکی هایش به گفته حسینیان افرادی صادق و مؤمن بوده و هستند که در راه استقرار حکومت جهانی یهود مبارزه می نموده اند و از سوی برادران آنوسی خود برای اجرای همین عملیات به ایران و خدمت در وزارت اطلاعات دعوت شده اند و اتهام جاسوسی به آنان نمی چسبند!

باید با زدودن غبار و گرد و خاک تاریخی، از چهره تاریخ کشورمان، به مردم گفت که تنها راه رستگاری و بهروزی، نجات ایران از سلطه جابرانه و جنایتکارانه صهیونیسم، تراست مستعمراتی یهودی و کمیته نجات صهیونیستی است.

باید با شهامت و شجاعتی همامان (وزیر خردگرای هخامنشیان) وار جلوی هرگونه خاک پاشیدن بر چهره ی زیبای عروس حقیقت را گرفت و برای مردم توضیح داد که حکومتگران ایران، یهودیان متعصب و جنایتکاری هستند که با توسل به تقیه و آنوسی گری، بدین لباس در آمده و بعنوان نمایندگان دولت جهانی یهود، صندوق بین المللی پول و بانک جهانی به ویرانگری ایران و فرهنگ ایرانی مشغولند و میلیون ها ایرانی آزاده و شرافتمند را به اسارت صهیونیسم و حکومت پنهان یهود در آورده اند.

نفوذ عوامل صهیونیسم در وزارت اطلاعات، شبکه جاسوسی اسراییل و غیره داستانهایی است که با هدف گمراه کردن مردم و نجات رژیم آنوسی، ساخته و پرداخته شده و در جامعه پخش می شود. اگر چنین نیست و ما در کوره راه خطا و گمراهی قدم بر می داریم، چرا تاکنون گامی به منظور شناسایی و دستگیری سایر اعضا این شبکه جاسوسی برداشته نشده است؟

چرا رهبران رژیم و وزرای وزارت اطلاعات، در برابر جنایاتی که تاکنون توسط این شبکه جاسوسی صورت گرفته، از ملت دردمند ایران و خانوادههای این قربانیان عذرخواهی و دلجویی نکرده اند؟

چرا رهبران جمهوری اسلامی، دلایل شکنجه و اعدام هزاران نفر از فرزندان ایران و گلهای سرسبد جامعه ما توسط این شبکه جاسوسی را به اطلاع مردم ایران و جهانیان نمی رسانند؟

چرا از هزاران هزار ایرانی که از ستم و جور عوامل همین شبکه جاسوسی به غربت پناه برده اند، دل جویی به عمل نمی آورند؟ و چرا تاریخ اعدام و محل دفن عزیزان ما را اعلام نمی کنند و چون خفاشان شب پرست از کشته شدگان ما میترسند؟

چرا در تائید یا تکذیب سخنان آنوسی حسینیان که سعید امامی را متقی و پرهیزگار می خواند، سخنی بر زبان نمی آورند؟

به زعم ما سخنان حسینیان در مورد صداقت و پاکی سعید امامی جای هیچگونه شك و شبهه ای ندارد! سعید امامی یهودی صادق و گوش بفرمانی بوده که دستورات رهبران جامعه یهود و نمایندگان آنوسی آنان را موبمو اجرا می کرده و از عواقب آن نیز وحشتی نداشته است. وی به همان اندازه معتقد و مؤمن بوده که قاتل اسحق رابین!

چرا وزیر اسبق اطلاعات، آنوسی علی فلاحیان را جلوی دوربین های تلویزیون نمی آورند تا ضمن پرده برداری از جنایات وزارت اطلاعات و شبکه توزیع و فروش مواد مخدر خود و همپالکی هایش، دامان اسلام عزیز را از این همه اتهام پاک کنند؟ آنوسی های حاکم بر ایران که دیگران را به زندگی حسین وار دعوت می کنند و شهادت طلبی را می آموزند، چرا شهامت یک روز، یزیدی بودن را نیز ندارند؟ آیا غیر از این است که گفتیم، آنان شهامت و شجاعت خود را در پشت باروهای اورشلیم جا گذاشتند و با کوله باری از توطئه گری، خدعه و نیرنگ روی در راه نهادند؟!

این وظیفه ماست که جنایتکاران و خائنین به منافع ایران زمین را به پای میز محاکمه بکشانیم و برای یکبار هم که شده دست آنان را از این سرزمین و ملت در بندش کوتاه نماییم. غفلت و عدم شناخت ما، به تداوم غارتگری، چپاول و جنایات اهریمنان یاری می رساند. دشمنان ما هوشیارند، هر روز در لباسی ظاهر میشوند و در راه حفظ منافع غارتگرانه خوداز هیچ جنایاتی روی گردان نیستند.

دشمنان قسم خورده ی ما، نقابهای رنگارنگی بر چهره دارند که شناختن شان را تا اندازه ای با مشکل مواجه می کند. باید هشیار بود.

((در سالهای گذشته و به ویژه پس از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم، رشد آشکار برخی تضادها بین کشورهای سرمایه داری اروپا و امریکا بر سر تقسیم منافع منطقه، اسراییل توانست مناسبات اقتصادی، سیاسی و نظامی بسیار قابل توجهی با شیخ نشینهای خلیج فارس برقرار کند. سیاست های جمهوری اسلامی در منطقه، عملاً زمینه این نفوذ و در نهایت، محاصره ایران را فراهم ساخت. حتی شورش هایی که در این شیخ نشین ها بوقوع پیوست و ریشه های آن را میبایست، در نا رضایی عمومی مردم از حکومت ها جستجو کرد، عملاً و با دخالت های جمهوری اسلامی در امور داخلی این کشورها و تبلیغات دفاع از مسلمین و شیعیان، زمینه های ورود اسراییل را به منطقه فراهم ساخت. تردید نباید داشت، که در آینده نزدیک و در صورت ادامه روند کنونی، با بسته شدن چند قرار داد نظامی، اسراییل در این شیخ نشین ها مستقر خواهد شد و در دفاع از متحدان خود، در امور داخلی ایران مداخله مستقیم خواهد کرد! بدین ترتیب جمهوری اسلامی نه تنها در داخل ایران زمینه نفوذ اسراییل و صهیونیسم بین الملل را فراهم می سازد، بلکه در سطح منطقه نیز همین نقش را ایفا می کند!)) (۲۰۳)

نمونه مشخص و غیرقابل انکار دیگری از خاک پاشیدن بر چهره عروس زیبای حقیقت! نمونه مشخص و قابل دقتی که نباید از دید فرزندان ایران و تاریخ نگاران میهن پرست و انساندوست پنهان بماند! حکومت گران آنوسی ایران، وجود انجمن حجّیه، حزب مؤتلفه اسلامی، وزارت اطلاعاتی که بطور دربست در اختیار اسرائیل و عوامل شناخته شده اش بوده و هست، و وجود دولتهایی چون عربستان سعودی، عراق، ترکیه و اردن که از گذشته های دور و دراز پایگاه عمده امپریالیسم و صهیونیسم در منطقه بوده اند، همه و همه نادیده گرفته میشوند و نفوذ روز افزون اسرائیل در میان کشورهای عرب و منطقه، با سیاستی صهیونیست وار به حساب سیاست دخالت گرانه سران جمهوری آنوسی که در کلیت خود، پیروی و متابعت از وصایای رهبران صهیونیسم جهانی است، گذاشته می شود.

در میان کشورهای عرب و منطقه، حکومت اردن از قدیم الایام بعنوان عامل سر سپرده امپریالیسم در منطقه، همصدا با محمد رضا پهلوی بعنوان برادر بزرگتر و قدرتمندتر و شیوخ مرتجع عربستان سعودی و ملک قابوس پادشاه عمان، در برابر آرمان خلق فلسطین و اعراب منطقه ایستاده بود و هدفی به غیر از خدمت به صهیونیسم، امپریالیسم و فراماسونی را دنبال نمی کرد. کشتار فلسطینیان بدست ارتش مزدور اردن هاشمی و بدستور ملک حسین که به جمعه سیاه معروف گردید، هیچگاه از خاطره مردم فلسطین و آزادیخواهان جهان زوده نخواهد شد. نا گفته نگذاریم که یکسال پس از پیروزی انقلاب بهمین و آغاز جنگ بین ایران و عراق، ملک حسین اولین گلوله توپ را بسوی خاک ایران شلیک کرد. مصر، بعنوان بزرگترین و قدرتمندترین کشور عرب نیز پس از مرگ جمال عبدالناصر و قدرت رسیدن انور سادات، اولین کشور عربی بود که در کمپ دیوید با میانجی گری ایالات متحده آمریکا بر سر میز مذاکره با رژیم اشغال گر اسرائیل نشست و قرار داد صلح را امضاء نمود! شعار معروف، مرگ بر سه مفسدین، کارتر و سادات و بگین! یادگار آن دوران است که در سرتاسر ایران انقلابی طنین انداز بود. همه این اتفاقات نیز در دورانی صورت می گرفت که اتحاد جماهیر شوروی به عنوان یک قدرت جهانی وجود داشت و لیونید برژنف بر آن فرمانروایی می کرد. وضعیت عراق نیز مشخص و معلوم است.

در میان کشورهای غیر عرب منطقه نیز کشور ترکیه را در غرب ایران داریم. این کشور مسلمان که در صفحات گذشته، میزان نفوذ آنوسی ها، فراماسون ها و یهودیان را در ساختار حکومتی آن برشمردیم و یاد آوری نمودیم که رژیم کنونی آن با حمایت همه جانبه ی سازمان فراماسونری و یهودیان سالونیک به قدرت رسیده است، از سال ۱۹۵۱ به عضویت ناتو در آمده و تا کنون یکی از قوی ترین کشورهای شرقی ناتو است. ترکیه در سالهای اخیر با اسرائیل یک قرار داد امنیتی و دفاعی امضاء نموده است.

شدیدترین و فتنه بر انگیزترین اختلافات، درگیری ایران و امارات متحده عربی بر سر سه جزیره ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک در خلیج فارس است. این اختلاف نیز تازگی ندارد و به دوران حکومت پهلوی در ایران برمی گردد. زمانی که استان سیزدهم ایران یعنی بحرین، به اسقلال رسید و ارتش شاهنشاهی به اشاره اربابان انگلیسی خود در یک عملیات قهرمانانه و بی نظیر این سه جزیره غیرمسکونی را فتح و ضمیمه خاک ایران نمود. در آن دوران نیز اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در صحنه بین المللی حضور مؤثر و چشمگیری داشت. جمهوری سوریه نیز، تاکنون از سهمیه ی نفت مجانی و کمکهای بی شائبه آنوسی های حاکم بر ایران برخوردار است! گروههای صهیونیست ساخته حزب الله لبنان و حماس هم که جای خود را دارند و از کیسه خلفای آنوسی حاکم بر ایران ارتزاق می کنند و سیاست رهبران جامعه یهود و صهیونیسم را به پیش میبرند.

کدام اتفاق در دوران کنونی و زمان پس از فرو پاشی قبله گاه روی داده است؟ جمهوری اسلامی ایران، خود بزرگترین و پیگیرترین قدرت منطقه ایست که از منافع صهیونیسم و امپریالیسم دفاع می کند و هزینه های این پاسداری را نیز از کیسه ی ملت دردمند و رنج کشیده ی ایران می پردازد!

قلم بدستان مزدور صهیونیسم و وابستگان فراماسونری بدون در نظر گرفتن تمام واقعیهایی که در باره تشکیلات صهیونیستی و علت وجودی تأسیس دولت اسرائیل در منطقه ی خاور میانه و سرزمین فلسطین برشته تحریر در آمده است، نفوذ و قدرت گرفتن اسرائیل در منطقه را به حساب دخالتهای جمهوری آنوسی در امور سایر کشورهای منطقه گذاشته و بطور غیرمستقیم، گناه را به گردن انقلاب میاندازند. از نوشته بالاچنین استنباط می شود که اسرائیل، غده چرکینی که در قلب خاورمیانه پا گرفته تا از منافع حیاتی خدای خود یعنی یهودیت حاکم بر جهان (سرمایه) پاسداری کند، تا قبل از انقلاب مردم ایران و روی کار آمدن جمهوری آنوسی، گربه ملوس و بی آزاری بوده و بر روی هیچکدام از همسایگان عربش چنگ نینداخته است. این حیوان دست آموز نجیب و بشر دوست، پس از پیروزی انقلاب بهمین ۱۳۵۷ و بر اثر تحریکات جمهوری آنوسی به حرکت در آمده و در مقابله و رویارویی با رژیم ایران، سیاست های خودش را به پیش می برد.

یکی دیگر از علل فعال شدن اسرائیل در منطقه خاورمیانه، ضربات وارده بر اردوگاه سوسیالیسم و از هم پاشیده شدن آن عنوان شده است!

در صفحات پیش گفتیم که تشکیل سازمان صهیونیسم جهانی با هدف مقابله با سوسیالیسم و مبارزه با آن انجام گرفت. تشکیل دولت اسرائیل در سرزمین فلسطین نیز با هدف سرکوب خلقهای عرب و جنبشهای آزادیخواهانه آنان که بدنبال پیروزی انقلاب کبیر اکثر و سپس پیروزی ارتش سرخ بر فاشیسم هیتلری، اوج تازه ای گرفته بود، جامعه عمل پوشید. جنگهای شش روزه و غیره که به اشغال صحرای سینا، بلندیهای گولان و جنوب لبنان منجر گردید، در دوران حیات

سوسیالیسم و سالها قبل از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ اتفاق افتادند. درست زمانی که صهیونیست ها در شورای عالی اتحاد شوروی، دفتر سیاسی و کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی، پیمان ورشو، و رهبری احزاب کمونیست سایر کشورها، اکثریت داشتند و خواب فردای بهتر، تسلیم دژ سوسیالیسم و بر پای حکومت جهانی یهود بر روی خرابه های اردوگاه را می دیدند!

همان دورانی که امیر علی لاهرودی ها و دیگر آنوسی های شناخته نشده، فرصت طلبانه، به نام سوسیالیسم و کمونیسم، دستور العملها و رویاهای هرتسل و بن گوریون را جامه عمل می پوشانیدند و بدروغ، اسرائیل را غاصب و موجودیتش را خطری برای منطقه و جهان ارزیابی می کردند. همان زمانی که جوانان ایرانی شیفته سوسیالیسم، بر اثر تبلیغات مد روز آنوسی های مارکسیست - صهیونیست هزاران خطر را به جان می خریدند و عازم فلسطین می شدند تا بر علیه اسرائیل غاصب و چماق سرکوب امپریالیسم جهانی در منطقه مبارزه کنند!

محاصره ایران توسط امپریالیسم جهانی بنیال پیروزی انقلاب و تسخیر لانه جاسوسی امریکا در تهران صورت گرفت. در آن زمان همه ی نیروهای سیاسی موجود، از جمله حزب توده ایران با آغوش باز از قطع رابطه امریکا استقبال نمودند و جمله معروف خمینی " هر چه فریاد دارید بر سر امریکا بزنید" را زینت بخش صفحات اول نشریات خود نمودند و از قول رهبر انقلاب که ویژگی های يك دمکرات انقلابی واقعی را داشت نوشتند: رابطه ما با امریکا، رابطه ظالم با مظلوم و رابطه گرگ با میش است.

نفوذ اسرائیل در منطقه به حساب تضاد امریکا و اروپا گذاشته می شود، بدون آنکه جایگاه اسرائیل در میان این دو قطب دنیای سرمایه داری مشخص و معین گردد و اعلام شود. این نفوذ روز افزون اسرائیل در میان کشورهای عربی، به نفع کدام جناح امپریالیستی صورت می گیرد؟ امریکا یا اروپا؟ در تقسیم بندی جدید منطقه توسط امریکا و اروپا، کدام يك دست بالا را دارند و رژیم اشغالگر اسرائیل در این میان چه نقشی را ایفا می کند؟

موجودیت اسرائیل در منطقه خاورمیانه و در سرزمین فلسطین يك توطئه صهیونیستی - امپریالیستی است و دولت های اروپایی و امریکا بر سر تشکیل و موجودیت آن توافق نظر کامل دارند. بر خلاف آنچه قلم بدستانی از این نوع تبلیغ و ترویج می کنند، این صهیونیسم و فراماسونی است که بر جهان حکومت میکند، (روح یهودیت) حاکم بر جهان است، نه امریکا و اروپا! " یهودیت " حاکم بر جهان تضاد بین دو جناح امپریالیستی را می آفریند و بر آتش تئور آن می دمد تا بهره برداری های دلخواه خود را بکند و راه را برای تشکیل حکومت جهانی یهود هموار سازد!

در حالیکه تشنت رسوایی رژیم منفور جمهوری آنوسی اسلامی حاکم بر ایران از پشت بام افتاده و صدایش عالمگیر شده است، مدافعان خط ضد امپریالیستی امام، تلاش می کنند، همصدا با اصلاح طلبان دوم خردادی این مروجین جامعه یهودی زا و جاده صاف کنندگان صندوق بین المللی پول و بانک جهانی و ارائه تحلیلهایی به سبک و سیاق آنان، از این رسوایی جلوگیری نمایند. باشد که از این نمذ کلاهی نصیبشان گردد و اجازه فعالیتی خدمتگزارانه در جمهوری اسلامی بدست آورند.

نمی توان ادعا نمود که افشاگرهای چند ساله ی اخیر در سطح جهان و فاش شدن روابط تنگاتنگ سران جمهوری آنوسی اسلامی با رژیم اشغالگر اسرائیل در همه زمینه ها، چشم و گوش قلم بدستانی را که چون آفتاب پرست، هر لحظه برنگی در می آید، باز نکرده و باعث درس آموزی آنان از روزگار نشده است! چنین ادعایی از پایه و اساس غلط و انحرافی است! به همان اندازه که تبلیغات این آقایان پوچ و با هدف گمراه کردن ایرانیان برشته تحریر در می آید! باید با همه توان به افشای این آموزگاران فریب پرداخت و فرصت درخشش دگر باره ی آنان در فضای ایران را گرفت! بر خلاف تصور و باور آقایان، جهان ما جهانی دو قطبیست! جهانی که در يك قطب اقلیتی صهیونیست استثمارگر و بهره کش قرار دارند و در قطب دیگرش اکثریتی استثمار شونده و بهره ده! بزرگترین و حقیقی ترین معیار سنجش نیز، قرار گرفتن در یکی از این قطب های موجود است. جانوران حد وسط و ابن الوقت محکوم به فنایند. آنان رو به انقراضند و نباید فرصت تجدید حیات و ظهور مجدد را به آنها داد. زیرا بدون گفتگو روح (یهودیت) بر جسم و جان آنان مسلط است. آنان به دروغ سنگ اردوگاه سوسیالیسم را به سینه می زنند و برای خلقهای محروم جهان اشک تمساح میریزند! در بهترین حالت آموزگار و هدایتگرشان امیر علی لاهرودیهها و حیدر علی اف ها خواهند بود!

اگر ما برخطابیم و سخن به ناحق می گوئیم، بر استی چرا دخالت در امور کشور های منطقه، بویژه شیخ نشین های حاشیه خلیج فارس و ایجاد دشمنی بین ایرانیان و همسایگانیشان را به حساب انتقام کشی صهیونیسم و امپریالیسم از مردم منطقه و ایران نمی گذارید؟

چرا به مردم نمی گوئید که این انتقام کشی ریشه دیرینه و چندین هزارساله دارد و رهبران جمهوری آنوسی اعم از واپسگرا و اصلاح طلب دست در دست صهیونیسم و رژیم اشغالگر اسرائیل دارند و متحدان بر علیه خلقهای منطقه توطئه میکنند و دسیسه می چینند و متحدان در فکر برپایی حکومت جهانی یهود هستند؟

چرا از رهبران جمهوری اسلامی، بویژه جناح اصلاح طلب نمی خواهید تا متن قراردادهای اسارت بار جمهوری آنوسی با دولت صهیونیستی را افشاء و به قضاوت و داوری کارگران و زحمتکشان ایران بگذارند؟

چرا به توضیح و تشریح سیاست بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در ایران آنوسی زده نمی پردازید و به کارگران و زحمتکشان ایران نمی گوئید که سیاست توسعه اقتصادی آنوسی خاتمی و گفتگوی تمدنهایش، همان سیاست تعدیل

اقتصادی آنوسی هاشمی رفسنجانی است که از سوی تراسست بین المللی صهیونیسم دیکته شده و کماکان با جدیت دنبال می شود؟

چرا تلاش می ورزید تا نیروهای انقلابی کشورمان را بیست سال به عقب برگردانید و مجدداً آنان را به دنبال روی از جدید الاسلام های یهودی تباری که هدفی به غیر از خدمتگزاری به صهیونیسم و برپایی حکومت جهانی یهود ندارند بکشانید؟

چرا از متحدین امروزتان نمی طلبید تا علت دستگیری و اعدام و شکنجه هزاران توده ای و غیر توده ای بدست عوامل صهیونیسم جهانی را توضیح دهند؟ به راستی چرا؟! مگر نمی دانید که یهودیان و یهودی تبارها برکشورتان حکومت می کنند؟ مگر اظهارات وزیر ارشاد اسلامی و وزیر امور خارجه جمهوری آنوسی ها را نشنیده اید؟ شما به عنوان نیروهای مارکسیست - لنینیست از صهیونیستها و طرفداران جامعه مدنی چه انتظاری دارید؟ مگر فریاد رسای مارکس را نشنیده اید؟ مارکس در رساله خود در باره یهود، می گوید:

((با تکمیل جامعه مدنی، یهودیت به نقطه اوج خود رسیده است. ولی این تنها در دنیای مسیحی بود که جامعه مدنی به کمال رسید. تنها در شرایط سیطره مسیحیت که انسان را از تمامی عوامل ملی، طبیعی، اخلاقی و نظری جدا ساخت. جامعه مدنی میتواند خود را بطور کامل از حیات دولت جدا کند، تمامی پیوندهای نوعی میان انسان ها را بگسلد، خودخواهی و نیاز خودپرستانه را به جای پیوندهای نوعی بنشانند و با فرو پاشیدن جهان انسانی، جهان آحاد منفرد را که بطرزی خصمانه در مقابل هم قرار دارند بیافریند.))

اظهارات صریح و بدون پرده وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی رژیم در باره حکومت یهودیان و یهودی تباران بر ایران، اعلان جنگی علنی به مردم ایران بود که با هماهنگی کامل جبهه آنوسی ها، اعم از وایسگرا، اصلاح طلب، چپ و راست اعلام می گردید! ((حکومت در دست ماست، هر غلطی می خواهید بکنید!)) این اعلان جنگ با تهدیدهای فرمانده سپاه پاسداران و رییس شورای مصلحت نظام که وعده مقاومت و پایداری حسین گونه ای را می داد، تکمیل گردید! آنوسی علی اکبر هاشمی رفسنجانی صراحتاً اعلام کرد که در صورت درگیری و حرکت نیروهای مردمی، تا آخرین لحظه مقاومت خواهیم کرد و آنقدر خواهیم کشت تا خون به رکابمان برسد! اما اظهارات وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در مورد حکومت یهودیان و یهودی تباران بر ایران چنین بود، پیامی که در صفحات پیشین نیز آنرا یاد آور شدیم:

((وزیر ارشاد اسلامی هفته پیش در جریان يك مصاحبه مطبوعاتی پیرامون قانون تازه مطبوعات و مسئله خودکشی عامل شماره يك قتلهای زنجیره ای، در پاسخ به سئوالی که آیا آدمی که با واجبی خود را کشته و عامل شماره يك قتلها بشمار می رود، یهودی تبار است اظهار داشت :

((این را من نمی دانم . اما یهودی تبار بودن در عین مسلمان بودن جرم نیست . بلکه حتی می تواند امتیاز هم باشد، چراکه مشخص می شود شخص با تحقیق مسلمان شده است. در میان افراد موجه و سرشناس کشورمان چنین اشخاصی وجود دارند.)) (۲۰۴)

بسیاری از افراد موجه و سرشناس کشورمان از این امتیاز، یعنی یهودی تبار بودن استفاده می کنند و سود می برند! جمهوری اسلامی ایران در حقیقت جمهوری یهودی تباران صاحب امتیاز است و مردم آزاده و خردگرای ایران می بایست در برابر این صاحب امتیازان برگزیده سر تعظیم و تکریم فرود آورند و با تلاش شبانه روزی خود به منافع غیرمشروع و ایران بر باد ده آنان خدمت نمایند! ایرانیان موظفند به طمع بهشت و تقرب یافتن به درگاه پروردگار عالم، قاتلان خود و فرزندان خود را بنوازند و با جانفشانی و ایثار، ماری را در آستین خود پرورش بدهند که در آینده نزدیک خود و فرزندانانشان را در راه تحقق جامعه جهانی یهود و حکومت قوم باصطلاح برگزیده یهوه قربانی نموده و خواهد بلعید.

خود نمایی و فخر فروشی یهودیان در همین جا به پایان نرسید. آنوسی کمال خرازی، وزیر امور خارجه ایران نیز وارد گود مبارزه با مردم مسلمان ایران شد و در رابطه با خیمه شب بازی مسخره و رذیلاته ی باز داشت ۱۳ یهودی در شهر شیراز (که در حقیقت از یاران نزدیک سعید امامی و همدستان وی بودند)، به جرم آنوسی ساخته ی جاسوسی برای اسرائیل و بعضی از کشورهای منطقه، از وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی گامی فراتر برداشت و گفت: ما با یهودیان هیچ مشکلی نداریم، و یهودیان بسیاری در پستهای بالای سیاسی و اقتصادی ایران مشغول فعالیت هستند.

در حالیکه وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی صحبت از حکومت یهودی تباران (جدیدالاسلام ها) بر ایران می کرد، وزیر امور خارجه پای یهودیان را به میان کشید و مژده داد که یهودیان بسیاری در پستهای سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی فعالیت می کنند و در پیشبرد تحقق حکومت عدل علی و قسط اسلامی کوشا هستند!

اعترافات تکان دهنده وزرای ارشاد اسلامی و امور خارجه جمهوری آنوسی ایران در باره حکومت یهودیان و یهودی تباران در ایران، از سوی رهبران باصطلاح اپوزیسیون خارج از کشور نه تنها نا شنیده گرفته شد، بلکه آنان، بر خلاف منافع و یقین مردم زحمتکش ایران و این اعترافات عریان و بی غل و غش، به دفاع جانانه از یهودیان ظاهراً زندانی برخاستند و همصدا با رهبران صهیونیسم جهانی و شبکه وسیع رسانه ها و وسایل ارتباط جمعی صهیونیستی از قبیل رادیو رژیم صهیونیستی و مجتمع خبری اکنی بی - بی - سی و غیره آنان را شهروندان ایران و هموطنان در بندی خطاب نمودند که در چنگال رژیم آدم کش و ضد بشری آنوسی ها گرفتار آمده اند. قسمتی از موضع گیری و دفاع رهبران

سازمان کارگران انقلابی (راه کارگر) در صفحات پیشین به اطلاع رسید. اینک، نگاهی به موضع گیری و دفاع حزب کمونیست کارگری ایران می اندازیم!

حزب کمونیست کارگری ایران، در اعلامیه مورخ ۱۲ تیرماه ۱۳۷۹ برابر با ۲ ژوئیه ۲۰۰۰ تحت عنوان “یهودی ستیزی اسلامی و محاکمه و محکومیت شهروندان یهودی شدیداً محکوم است” چنین می نویسد:

((سر انجام چند هفته پس از محاکمه نمایشی ۱۳ شهروند یهودی توسط دستگاه قضایی جمهوری اسلامی، ۱۲ تن از متهمان به حبسهای سنگین محکوم شدند. صدور این احکام محکومیت این شهروندان يك مورد عیان از بیحقوقی شهروندان در برابر سرکوبگری عریان دستگاه قضایی در ایران زیر حاکمیت جمهوری اسلامی است.

محاکمات ساختگی، اعترافات قلبی، دادگاههای فاقد هرگونه صلاحیت و فاقد هرگونه استاندارد قابل قبول قضاوت دنیای امروز جزء دائم حاکمیت جنایتکارانه جمهوری اسلامی طی بیست سال اخیر بوده است. در طول حاکمیت جمهوری جنایتکار اسلامی صدها هزار نفر انسان بی گناه در این دادگاهها به اعدام و شکنجه و حبسهای طولانی محکوم شده اند. دادگاههایی که در آنها متهم از حق دفاع محروم است و باز پرس و دادستان و قاضی يك نفر است و آنها “حاکم شرع” ی که مطابق قوانین کثیف اسلامی، انسانهای بیگناه را بر صندلی اتهام مینشانند و مثل آب خوردن به اعدام و حبسهای سنگین و شلاق و سنگسار و غیره محکوم می کنند. دستگیری و محاکمه شهروندان “یهودی” که جرمشان در واقع یهودی بودنشان بود، علاوه بر اینکه یکی از بارزترین جلوه های بیحقوقی شهروندان و سرکوبگری قرون وسطایی جمهوری اسلامی بود، از نظر سیاسی و ایدئولوژیک نیز صحنه نمایش یهود ستیزی شنیع اسلامی بود که در طول حیات ننگین این رژیم یکی از ابزارهای ایجاد نفرت مذهبی و تبلیغ فاشیستی و نژادپرستانه بوده است.

حزب کمونیست کارگری ایران محاکمه نمایشی شهروندان یهودی و محکومیت آنان را شدیداً محکوم میکند و خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط کلیه آنان است. رژیم اسلامی و دستگاه قضایی آن فاقد هرگونه مشروعیت و صلاحیتی هستند و باید با انقلاب مردم برچیده شوند. این سردمداران حکومت اسلامی و مسئولان دستگاه قضایی این حکومت اند که باید در دادگاههای صالحه مردمی محاکمه و مجازات شوند. محکومیت شهروندان یهودی تنها تئور افکار عمومی آزادیخواه در سراسر جهان را علیه جمهوری اسلامی تشدید خواهد کرد و کار رسانه ها و دول مرتجع غرب در مشروعیت دادن به رژیم اسلامی و رئیس جمهور آنرا دشوارتر خواهد ساخت.

حزب کمونیست کارگری سازمانهای کارگری، نهادهای مدافع حقوق بشر و همه مردم آزادیخواه را به اعتراض علیه حکومت اسلامی و محکومیت شدید آن فرا می خواند. مرگ بر حکومت مذهبی. مرگ بر جمهوری اسلامی. آزادی، برابری، حکومت کارگری.))

در باره شهروندی یهودیان و ملیت آنان، در صفحات پیشین سخن گفته ایم و یاد آوری نموده ایم که آنان مهاجرینی هستند که در سرزمین ما زندگی می کنند و جریمه سالانه خود به خاطر عدم بازگشت به سرزمینهای اشغالی را به دولت اسرائیل و جامعه یهود پرداخت می کنند. اما نکته جالب و قابل توجه در این اعلامیه شدید لحن و سوپر انقلابی، نگرانی حزب کمونیست کارگری ایران، مشکلاتیست که بر سر راه رسانه ها و دول مرتجع غربی به منظور مشروعیت بخشیدن به رژیم آنوسی و رئیس جمهور آن ایجاد خواهد شد! همان نگرانی و دلهره ایکه آن سفیر محترم و روزنامه نگار با سابقه نیز با آن دست بگریبان بودند و به همین دلیل خواهان بسته شدن پرونده ی سعید امامی و دیگر یهودیان همدستش بودند! به سخنان وزیر ارشاد اسلامی و وزیر امور خارجه در باره یهودی تباران و یهودیان حکومتگر در ایران بر می گردیم و از این دو شخصیت آنوسی و یهودی تبار میبوسیم:

این یهودی تباران و یهودیان که در پستهای بالای سیاسی و اقتصادی ایران به فعالیت مشغولند و به مدت بیست سال بر ملتی که سالها در حال حاضر مسلمان و پیرو مذهب شیعه اثنی عشری هستند، حکومت و فرمانروایی می کنند، کیانند؟ واضح و میرهن است که نیروهای انقلابی و ایرانیان خردگرا و وطن دوستی که از ظلم و ستم بیست ساله یهودیان و یهودی تباران حکومتگر و فرمانروا به تنگ آمده اند، با صراحت و شهامتی بی نظیر، به این پرسش ما پاسخ می گویند! بر اساس گواهی اسناد و شبنامه هایی که در ایران و در سطح تهران بزرگ پخش شده است، این تعداد از مقامات بالای جمهوری اسلامی ایران یهودی تبارهایی هستند که با ادعای مسلمانی، به نمایندگی از صهیونیسم جهانی و سازمان فراماسونری بر ایران و ملت محروم ایران فرمانروایی می کنند و ثروتهای ملی و معنوی ما را به غارت می برند:

۱- آنوسی حسین شریعتمداری، نماینده رهبر در روزنامه کیهان تهران، از همکاران نزدیک سعید اسلامی، پاسدار و شکنجه گر زندان اوین و گرداننده شوهای تلویزیونی زندانیان سیاسی و دگراندیشان، هویت و چراغ و ... ۲- آنوسی حجت الاسلام حسینیان، رییس مرکز اسناد ملی ایران، یار غار سعید اسلامی و علی فلاحیان. ۳- آنوسی علی فلاحیان، وزیر سابق اطلاعات و یار غار آنوسی هاشمی رفسنجانی. ۴- آنوسی آیت الله محمد یزدی، رییس سابق قوه قضاییه رژیم. ۵- آنوسی آیت الله جنتی، دبیر شورای نگهبان. ۶- آنوسی اسدالله لاجوردی، دادستان انقلاب مرکز، رییس سابق و خفاش خون آشام شبهای زندان اوین. ۷- آنوسی حبیب الله عسگر اولادی تازه مسلمان، از یهودیان بغداد، عضو رهبری مؤتلفه اسلامی، از مشاوران خمینی و خامنه ای با دهها پست حساس و کلیدی در جمهوری آنوسی اسلامی حاکم بر ایران. ۸- آنوسی اسدالله بادمچیان، عضو رهبری مؤتلفه اسلامی، با دهها پست کلیدی. ۹- آنوسی مرتضی نبوی، مدیر روزنامه رسالت. ۱۰- آنوسی حاج محمد شانه چی، دلال بازار. ۱۱- آنوسی محمد سعیدی کیا، وزیر جهاد سازندگی. ۱۲- آنوسی اسحاق جهانگیری، وزیر معادن. ۱۳- آنوسی بیژن نامدار زنگنه، وزیر سابق نفت. ۱۴- آنوسی غلامرضا شافعی،

وزیر صنایع. ۱۵- آنوسی محمد شریعتمداری، وزیر بازرگانی. ۱۶- آنوسی حسین نمازی، وزیر دارایی. ۱۷- آنوسی آیت الله ناصرماکارم شیرازی، از مدرسین حوزه علمیه و ناشر ماهنامه مکتب اسلام در رژیم گذشته. ۱۸- آنوسی آیت الله موحدی ساوجی. ۱۹- آنوسی محسن رفیق دوست، فرمانده سابق سپاه پاسداران، رییس بنیاد مستضعفان و جان بازان. ۲۰- آنوسی آیت الله محمود هاشمی شاهرودی عراقی، از یهودیان بغداد، رییس سابق مجلس اعلاى انقلاب اسلامی عراق و رییس فعلی قوه قضائیه رژیم. ۲۱- آنوسی آیت الله خزعلی، از شاگردان آنوسی شیخ محمود تولایی (حلبی) (رهبر و بنیان گذار انجمن ضد ایرانی حجتیه) و از رهبران انجمن حجتیه. ۲۲- آنوسی دکتر حسن حبیبی، معاون رییس جمهور. ۲۳- آنوسی آیت الله رازینی، دادستان تهران و عضو گروه سه نفری کشتار زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷. ۲۴- آنوسی آیت الله علی یونسی، وزیر اطلاعات، از متهمان پرونده قتل‌های زنجیره ای. ۲۵- آنوسی غلامرضا آقا زاده، وزیر نفت. ۲۶- آنوسی یحیی آل اسحاق، وزیر پیشین. ۲۷- آنوسی بابیزید مردوخ، مشاور پیشین سازمان برنامه و بودجه. ۲۸- آنوسی علی اکبر ولایتی، وزیر پیشین وزارت امور خارجه و مشاور رهبر. ۲۹- آنوسی علینقی خاموشی، رییس اتاق بازرگانی. ۳۰- آنوسی جلال الدین فارسی، از یهودیان افغانستان، نامبرده به علت کشتن یکی از ایرانیان بی گناه، جزء مهره های پشت پرده رژیم است. ۳۱- آنوسی آیت الله مهدوی کنی و ...

بی سبب نیست که آنوسی حجت الاسلام روح الله حسینیان در مرگ سعید امامی گریبان چاک می دهد و هم کیشان یهودیش را به خاطر بی توجهی و کم لطفی نسبت به این شهید خدمتگزار به صهیونیسم و دولت پنهان یهود به باد انتقاد و سرزنش و ملامت می گیرد. بگفته شاهدان، حجت الاسلام حسینیان نه تنها در مراسم ترحیم سعید امامی که در دو نوبت در مساجد بزرگ تهران برگزار شد شرکت نموده بلکه در سوگ آن عزیز از دست رفته گریسته و او را شهید راه حق و در ردیف شهدای بزرگوار اسلام شمرده است. در این مراسم که دهها تن از کارمندان وزارت اطلاعات و چند روحانی مسئول نظام نیز شرکت داشته اند از سعید امامی به عنوان سرباز فداکار امام زمان و خدمتگزار واقعی اسلام تجلیل به عمل آمده است.

دلایلی از این روشن تر و گویا تر؟ بر پای مراسم عزاداری و تجلیل از آنوسی جنایتکاری که چهره اش بی نقاب شده و تشنه رسوایی اش از بام افتاده است، دهن کجی و توهین به يك جمعیت هفتاد میلیونی و خانواده های قربانیانی که بدست این یهودی جنایتکار بخون غلطیده اند، نیست؟

اگر بر پای این مراسم و مراسم های مشابه را، در مملکتی که هزاران نفر از بهترین فرزندان را یهودیان و یهودی تباران با پرونده سازیهای آن چنانی و به جرم ضدیت با اسلام و حکومت اسلامی، با شقاوت و سنگ دلی سر به نیست نموده و در گورهای بی نام و نشان لعنت آبادها مدفون کرده، و صدها دختر معصوم و در بندش را قبل از مراسم اعدام بی سیرت نموده اند، توهین مشتکی یهودی تبار آنوسی به ملتی شریف و با فرهنگ نمی دانید، پس توهین چیست؟ دهن کجی و تحقیر کدام است؟

غارتگری، کشتار، ستم، ظلم و تحقیری را که امروزه در ایران آنوسی زده جریان دارد، مقایسه کنید با وضعیت ایرانیان در ایران عصر هخامنشی، دوران قدرت نمایی ملکه استر و صدارت مرده خای یهودی. بیاد بیاورید که در آن دوران سیاه و تیره و تار نیز، ایرانیان خردگرا و مبارز در وطن خویش غریب و بیگانه بودند و بطور دسته جمعی قتل عام و مُتله می شدند، یا عصر صدارت سعدالدوله یهود در حکومت ارغون شاه مغول که ایرانیان گرفتار ترور عمومی بیابانگردان وحشی مغول و انتقام کشی یهودیان جنایتکار و غارتگر بودند. یا دوره چپاول و غارتگری رشید الدوله همدانی در دولت‌های غازان و الجایتو.

آیا تفاوتی مشاهده می کنید؟ آیا کشور بلاکشیده ما گامی به جلو برداشته و هموطنان ما توانسته اند دمی بیاسایند و در پناه امنیت و قانون روزی را به شب برسانند؟ در تمام این دورانیهای سیاه و فلاکت بار، بزرگان، اندیشمندان، سخن وران، نویسندگان، عاشقان وطن و مبارزان راه آزادی و سربلندی مردم، تحت تعقیب و شکنجه و کشتار قرار داشته و در يك نبرد نا برابر با یهودیان و فراماسونهای بی آرم در گیر بوده اند! در این جامعه نفرین شده و اسیر در چنگال اهریمن بد کنشت و دیوان آمخوار، آیا بدون يك خانه تکانی همه جانبه و در همه سطوح، امید به روزی و سعادت و رسیدن به جامعه ای صد در صد ایرانی و زندگی در پناه عدالت اجتماعی وجود دارد؟

بدون شك نه! بدون پایان دادن به حکومت آنوسی ها و کوتاه نمودن دست جهانخواران صهیونیسم و امپریالیسم، وطن بلاکشیده ما رنگ آرامش را نخواهد دید و مردم ما طعم شیرین عدالت اجتماعی را نخواهند چشید. در چنبره ی اسارت و تحت سیطره ی سرمایه داری، آنهم سرمایه داری لجام گسیخته بازار، گفتگو و عنوان نمودن شعارهایی در باره عدالت اجتماعی و به روزی، فرییبی بیش نخواهد بود.

((روزنامه آزاد یکی دیگر از روزنامه های اصلاح طلب هوا دارخامی، دو روز پیش در پاسخ به پرسش یکی از خوانندگان خود که پرسیده بود “ چرا روح الله حسینیان در مراسم ختم سعید امامی شرکت کرده است؟ ” پاسخ داد: “ شاید او می خواسته توجه افکار عمومی به مهره های مهمتر از خود را منحرف کند. ” در هر حال همین صاحب نظران معتقدند جوی که در مطبوعات علیه رده های دوم و سوم این پرونده برانگیخته شده است در حقیقت مشابه آن چیزی است که در مورد تولد ناقص الخلقه می گویند: “ طفل به دنیا آمده سر ز از دست می رود ” (((۲۰۵)

آنوسی حجت الاسلام حسینیان مهره هرز و عنصر غیرمسئولی در جمهوری آنوسی اسلامی ایران نیست. وی به عنوان رئیس مرکز اسناد ملی ایران، صاحب اختیار تمامی اسناد و مدارک سری ایران از قدیم تا به امروز است. این مرکز

محل نگهداری اصلی اطلاعات ساواک و ساوا و مدارک همکاری روحانیون و غیر روحانیون با رژیم پهلوی، صهیونیسم، امپریالیسم و فراماسونری است. در واقع او یکی از مورد اعتمادترین عضو جامعه یهودیان ایران و نماینده قدرتمند صهیونیسم و دولت پنهان یهود در ایران است که به حفظ و نگهداری اسناد ارزشمند جمهوری گماشته شده است.

وجود حسینیان در مرکز اسناد ملی ایران، علی فلاحیان در رأس وزارت اطلاعات، هاشمی رفسنجانی در شورای مصلحت نظام، آیت الله مصباح یزدی در مدرسه حقانی و پشت پرده کلیه قتلها، آیت الله واعظ طبسی در تولیت آستان قدس رضوی، محسن رفیق دوست در بنیاد مستضعفان و جانبازان، حبیب الله عسکراولادی تازه مسلمان و بادمچیان در رأس مؤتلفه اسلامی و بازار، آیت الله خزعلی در رأس انجمن حجیه، حسین نمازی در وزارت دارایی، آیت الله شاهرودی در رأس قوه قضاییه و... و سید علی حسینی خامنه‌ای به عنوان ولی فقیه و رهبر شیعیان جهان، اگر دلایل حکومت و فرمانروایی صهیونیسم و دولت پنهان یهود برکشورمان نیستند، نشانه‌ی چیستند؟ در کدام يك از کشورهای دنیا، اعم از سرمایه داری، وابسته و نیمه وابسته، چنین وقاحت عریان صهیونیستی و بی توجهی نسبت به سرنوشت کشور و ملتی ملاحظه می شود؟ در کشورهایی چون ایالات متحده امریکا و انگلیس و... نیز که پایگاه اصلی الیگارشی مالی صهیونیسم و امپریالیسم هستند و زیر نفوذ مستقیم نخبگان و اندیشمندان و رهبران صهیونیسم قرار دارند، صهیونیسم و فراماسونری چنین عریان و بی پرده بر روی صحنه ظاهر نمی شود و احساسات و وطن پرستانه شهروندان آن کشورها را به بازی نمی گیرند!

در درون سرزمینهای اشغالی و در چهار چوب حکومت فعلی یهودیان و صهیونیست ها نیز، علی الظاهر احزاب یهودی غیر صهیونیست به فعالیت سیاسی مشغولند و در مبارزات انتخاباتی و غیره شرکت می نمایند. رهبران جامعه یهود و متولیان معبد خدای یهود، پس از مطالعات دقیق و همه جانبه، و با موافقت و تائید رهبران جمهوری آنوسی اسلامی ایران، صهیونیست - فراماسونی چون سعید امامی را که در کشورهای امریکا و اسرائیل، زیر نظر متخصصین خرابکاری و تباہ سازی صهیونیسم دوره های ویژه دیده بود، به ایران گسیل داشتند و در اختیار رهبران آنوسی و اسلام پناهان کشور قرار دادند تا وی را بر سر نوشت ۷۰ میلیون انسان بیگناه حاکم کنند. علت گزینش و اعزام سعید امامی (اسلامی) به ام القراء اسلامی و سرزمین امام زمان می تواند به دلایل گوناگونی صورت گرفته باشد. شاید صهیونیستها، این جنایتکاران تاریخ بشری که قصد نابودی ایران و کشتار فرزندان ایران را در برنامه های خود گنجانیده اند، تصور میکردند که در میان ایرانیان، حتی آنان که حلقه بندگی و عبودیت صهیونیسم و فراماسونری را در گوش دارند، موجودی با این شقاوت و قساوت قلب نخواهند یافت تا ماموریت کشتاری در این وسعت را به وی محول نمایند.

سعید امامی، این یهودی بد طینت و خبیث، پس از ورود به ایران در اوایل سال ۱۳۵۸، و شرفیابی به حضور رهبر آنوسی های مسلمان نما، در اولین قدم تیم های شناسایی، دستگیری، شکنجه و کشتار فرزندان ایران، یعنی آزادیخواهان، استقلال طلبان و دشمنان غارتگران بین المللی را سازمان دهی کرد و با تلاشی شبانه روزی و بی وقفه به کار پرداخت. علاوه بر ماموریت شکار و کشتار آزادیخواهان، در کشوری که آیت الله های یهودی تبار و آنوسی، با ادعای دانشمندی و عالم جهان تشبیه به زندگی انگلی خود ادامه می دهند، سعید امامی و باند جنایتکارش رسالت سامان دهی فرهنگی را به عهده گرفتند، تا به بهانه کنترل مطبوعات، رسانه های گروهی و نویسندگان دگر اندیش، نه تنها زمینه کشتار روشنفکران ایرانی را فراهم سازند بلکه هرگونه حرکت و جنبش روشنگرانه ای را در نطفه خفه نمایند. باشد که در ایران بلا زده و سرا پا گورستان شده، محیطی تاریک، فرو رفته در جهل و نادانی و حماقت برای ظهور مهدی موعود که گویا قصد حکومت بر چهار پایان و بهایم را دارد، آماده سازند!

((در شانزدهم مهرماه ۷۷ سعید اسلامی به همراه يك همکار دیگر پیشنهادی را به مقامات عالی رتبه ارائه می کند که در آن از خطر برخورد قانونی با مطبوعات سخن می گوید.

وی با اشاره به تعطیلی پیاپی چند نشریه و جو سازی همفکران آنها، يك پیشنهاد اساسی را مبنی بر تدارک يك طرح قانونی برای محدود سازی مطبوعات مطرح میکند و می گوید باید فراتر از محکوم کردن مدیران مسئول و کسانی که تاکنون به عنوان متهمان اصلی مطرح بودند پای کسانی را به میان کشید که از این فضا سواستفاده می کنند. اشاره آشکار سعید اسلامی به نویسندگانی بود که برخی از آنها چند ماه به شیوه های مشکوکی کشته شدند. او حتی در جایی از نامه اش به صراحت از محمد مختاری به عنوان کسی که در پی سواستفاده از وضع موجود برای مطرح کردن کانون نویسندگان است یاد می کند.)) (۲۰۶)

طرح این مسایل و روشن نمودن قضایا در مرحله نخست جوابی است به آن عده ای که آگاهانه و نا آگاهانه تلاش می کنند تا بین روحانیون آنوسی ایران خط فاصلی بکشند و از میان باتلاق متعفن و گندیده ای که در طول تاریخ سراسر ننگ زندگی خود، کاری به غیر از جنایت و خیانت در حق ملت ایران انجام نداده است، گوهری ناب و بی همتا بیرون بیاورند و به پیشگاه ملت و زحمتکشان ایران معرفی نمایند!

دسته دسته نمودن و جناح بندی این زالوهای خون آشام از سوی گروههای باصطلاح، چپ مذهبی و اصلاح طلب و مارکسیست - صهیونیست ها، عملیست ضد بشری و خائنانه و در راستای حفظ منافع صهیونیسم و امپریالیسم جهانی

بسرمداری ایالات متحده امریکا. مبلغین و مروجین چنین تئوریهای عوام فریبانه و گمراه کننده ای، آگاهانه در راه منافع صهیونیسم و دولت پنهان یهود، گام بر میدارند و به چشم مردم در بند و عروس زیبای حقیقت خاک می پاشند!

اگر واقعیت چیز دیگریست و ما در این باره بر خطاییم، وظیفه مهینی و انسانی کلیه باورمندان است که با ارائه دلایل و مستندات خود، ما را از این شك و شبهه نابجا و بدور از حقیقت بدر آورند! ما بدون حب و بغض و هر گونه پیشداوری از همه تئورسین ها و طرفداران جنبش اصلاح طلبی و مارکسیست - صهیونیست های درون مرزی و برون مرزی که در باتلاق متعفن و مضمّن کننده ی جمهوری آنوسی بدنبال آن گوهر بی همتا و رهایی بخش می گردند و عده ای از هموطنان صادق اما نا آگاه ما را بدنبال خود می کشانند، می پرسیم:

از میان هزاران زالوی موجود که به نام روحانیت مبارز شیعه بر ملت ما سروری و آقایی می نمایند و خود را علمای اعلام و حجج اسلام و خلفای خدا بر روی زمین می دانند، کدام فرد یا جناح تلاش نموده است تا پرده از روی جنایات این رژیم خونخوار و ضد بشری در طول حیات ننگین و جنایتکارانه اش بردارد و مردم ما را از سرنوشت فرزندان بی گناهشان که جرمی به غیر از وطن پرستی و آزاد اندیشی نداشته اند با خبر نماید؟ پس از گذشت سه سال و نیم از روی کار آمدن اصلاح طلبان و طرفداران جامعه مدنی، کدام يك از معضلات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و انسانی این جامعه حل شده است؟ چه توضیحی در باره اعدامهای دسته جمعی، محاکمات آنچنانی، ادامه جنگی خانمانسوز و وطن بر باد ده به مدت هشت سال، بیکاری میلیونی، فقر همه گیر، فحشاء و اعتیاد داده شده است؟ پرده از روی کدام يك از قراردادهای امپریالیستی و غارتگرانه بر داشته شده و ملت در بند ایران در جریان کدام قرار داد و بند و بست پنهان قرار گرفته اند؟ چه اقدامی در راستای کوتاه نمودن دست های غارتگرانه و جنایتکارانه صندوق بین المللی پول و بانک جهانی و سیاست های غارتگرانه آنها انجام گرفته است؟ چه گام مثبت و سازنده ای در راه بهبود وضع زندگی زحمتکشان و نجات آنان از چنگال غول گرسنگی و گرانی برداشته شده است؟ دست کدام يك از بازاریان محترک و غارتگری که تحت رهبری يك یهودی زر پرست بغدادی، بنام حبیب الله عسگر اولادی تازه مسلمان و يك فراماسون منفور و وطن فروش به نام علینقی خاموشی، مردم ما را به روز سیاه نشانده اند، کوتاه گردیده است؟ سکوت همه آنان در برابر جنایات جمهوری آنوسی اسلامی حاکم که در طول تاریخ سراسرننگ و لعنتش به غیر از نکبت و ادبار حاصلی نداشته به منزله تأیید و همراهی آنان با این رژیم ضد بشری و جنایتکار نیست؟ چرا مبلغین مکتب شهادت و مروجین مذهب راستین، خود از شهادت گریزانند و به پاسداران دروغ و جهل و جنایت تبدیل شده اند؟! آیا حقیقت جز اینست که خود نیز همدست و همراه جنایتکارانند و با نوابی دیگر و آهنگی متفاوت به صهیونیسم جهانی و دولت پنهان یهود خدمت می کنند؟

((کمتر کسی از شهر وندان تا کنون صدا و سیمای سعید امامی را با هم شنیده و دیده است و اگر هم شنیده و دیده نام او را نمی دانسته است. اما بسیاری از مقامات سیاسی و اطلاعاتی تصویر شفاف تری از او در دست دارند؛ تصویری تا آن حد شفاف که مانند روح الله حسینیان از او پس از مرگش دفاع کنند. پاره ای از خوش بین ترین تحلیلگران سیاسی می گویند حتی عالی جنابانی که سعید امامی روزهای متوالی پیش پای آنها زانو می زده و در جلسات خصوصی آنها شرکت میکردند است نیز نمی دانستند سعید امامی یا امامی، خواهر زاده سلطان محمد اعتماد وابسته نظامی رژیم گذشته ایران در امریکا، در سالهای پایانی حکومت شاه نام خود را از قوامی به امامی تغییر داده است و تا چند سال پس از انقلاب نیز در ایالات متحده به سر می برده است.)) (۲۰۷)

تصویر سعید امامی برای نزدیکان امام، بویژه آنان که در نوفل لوشاتو در کنارش به سر می بردند و سالها در جریان مبارزات دانشجویان عضو کنفدراسیون و اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان، به شناسایی چهره های انقلابی و عناصر غیر وابسته به صهیونیسم و امپریالیسم و پرونده سازی برای آنان اشتغال داشتند و همچنین آنوسی هایی چون سید علی حسینی خامنه ای و علی اکبر هاشمی رفسنجانی که سعید امامی به مجرد بازگشت از امریکا استوارنامه خود را تقدیم حضورشان نمود، شفاف تر و دوست داشتی تر بود. آنان که به کمک امدادهای غیبی و توجهات امام زمان، از درون پس توهای مردم و ضمیر نا خودآگاه ایرانیان نیز آگاهی داشتند و با دیدن چهره معصوم يك کودک ۱۲ ساله میدانستند که جاسوس، منافق، یاغی، طاغی و محارب با خدا و رسول خدا و مفسد فی الارض است، چطور از پیشینه ی سعید امامی و وابستگیهای خانوادگی بی خبر بودند؟ آنان قبل از گزینش سعید امامی و دعوت وی به ایران اطلاعات کافی و دست اولی در باره وی داشتند و می دانستند که چون مردم ایران، خانواده منفور و ضد ایرانی قوام شیرازی را از در بیرون رانده اند و آنان را به زباله دانی تاریخ سپرده اند، می بایست که یکی از اعضاء کارکشته و ورزیده خانواده اش را به منظور انتقام کشی از فرزندان غیورشان، از پنجره وارد نمایند.

سعید امامی، به اتکا چه نیرو یا نیروهایی به قدرتی اهریمنی دست یافت تا بدون واهمه از خشم توفنده مردم، هزاران نفر از فرزندان ایران را به قربانگاه بفرستد و آنان را در پیشگاه خدای زمینی یهود قربانی کند؟ او با تکیه به چه نیرویی دری نجف آبادی وزیر اطلاعات را مورد تهدید قرار داد و از او خواست تا وی را از این وضعیت نجات دهد؟ وی به دستور چه کسی شاهد { C } را به خارج فرستاد و در اختیار ابوالحسن بنی صدر قرار داد؟

((سعید امامی تا آنجا پیش رفته که حتی به گفته سازمان قضایی نیروهای مسلح، وزیر اطلاعات وقت - دری نجف آبادی - را تهدید می کرد: { این افراد... در جلسه ای حضوری آقای دری نجف آبادی وزیر وقت اطلاعات را تهدید میکنند که اگر اقدامی برای خلاصی آنها از فضای جدید صورت نگیرد، او را به عنوان امر قتل ها معرفی خواهند کرد. } ... سعید

امامی مرد شماره يك امنيت سياسی ایران در طول يك دهه، رهبری مجموعه ای از عملیات هایی در حوزه امنيت ملی را بر عهده داشت که افشای هر کدام از آنها می توانست ضربه ای جدی به امنيت ملی محسوب شود ... از جمله آنکه او همان کسی است که شاهد { C } دادگاه میكونوس را از ایران فراری داده است.)) (۲۰۸)

و حال که این همه راز برملا شده و مرد شماره يك امنيت ملی ایران به عنوان جاسوس صهیونیسم بین المللی و امپریالیسم جهانی شناخته شده است، چه نیروهایی از افشای کارها و اقدامات وی در خارج و داخل کشور جلوگیری مینمایند؟

اکثریت نمایندگان مجلس پنجم که تحت ریاست آنوسی علی اکبر ناطق نوری، سلطان لیبیات ایران و تصاحب کننده املاک خاندان پهلوی در مازندران، لایحه قانون مطبوعات پیشنهادی سعید امامی را در روزهای پایانی عمر مجلس به تصویب رسانیدند و روح خبیث آن یهودی پناه برده به تارک خانه های توطئه چینی را شاد نمودند، چه نسبت و رابطه ای با سعید امامی و باند جنایتکارش داشته و دارند؟ آیا همه آنان خدمتگزاران و حقوق بگیران يك مرکز واحد و قدرتی فراتر از قدرت پارلمان ایران نیستند؟

آیا قدرت حامیان سعید امامی و باند تبهکارش از رهبر شیعیان جهان و آنوسی شیخ علی اکبرخان رفسنجانی که به خاطر پایداری و مقاومت های آن چنانیش در برابر استکبار جهانی، خود و خانواده خبیثش را مادام العمر طلبکار مردم رنج کشیده ایران می داند، بیشتر است؟

ما می گویم آری! زیرا تفاوت است بین حامیان فرد برگزیده ای چون سعید امامی که حکم و دستور مأموریت خود را از دست رهبران طراز نوین جامعه یهود و دولت پنهان آنان دریافت نموده است، با آنوسی های دست چنم و مزدوری که نیاز به نظارت دائم و دستور العمل های روزانه دارند!

بر اساس شایعات موجود، آنوسی روح الله حسینیان رییس مرکز ملی اسناد ایران، یار غار و دوست نزدیک سعید امامی در يك جلسه نیمه رسمی ادعا نموده است که آنوسی علی اکبر خان هاشمی رفسنجانی و آنوسی سید علی حسینی خامنه ای و غیره در زمان دستگیریشان توسط ساواک، اعترافاتی نموده اند و ارادت خودشان را نسبت به شاه و رژیم پهلوی اعلام نموده و از شاه تقاضای عفو نموده اند.

بدون ادعای آنوسی روح الله حسینیان نیز مردم ایران می دانستند که آقایان هیچگونه ضدیت و تضاد آشتی ناپذیری با رژیم پهلوی نداشته و از جیره خواران آخور آن جناب و اربابان صهیونیستش بوده اند.

حال ممکن است این سؤال مطرح شود که اگر همه دار و دسته حکومت گر ایران، یهودی و یهودی تبارند، جنگ و جدال دائمی و رو به تزایدشان برای چیست؟ پرسشی است به جا و قابل تعمق! بویژه از سوی کسانی که حافظه تاریخی ندارند و از پدران خود نیز نپرسیده اند!

دشمنی و عداوت فرزندان یعقوب (اسراییل) از تاریخ به چاه انداختن یوسف شروع شد. گذشت زمان و وقایع بعدی، بدان دامن زد و آتش اختلاف را روز بروز شعله ورتر نمود. تا جایی که این اختلافات به نابودی کشور اسراییل، گم شدن اسباط دهگانه و آوارگی تاریخی قوم باصطلاح برگزیده یهوه انجامید که در صفحات پیشین به آن پرداختیم.

کشور اسراییل بعد از سلطنت سلیمان، بر اثر اختلاف داخلی، به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم شد. دو سبط از اسباط دوازده گانه (طایفه یهودا و بنیامین) دولت یهودا را در جنوب و اورشلیم تشکیل دادند. وجه تسمیه یهودی نیز به همین دلیل است. ده سبط دیگر در بخش شمالی دولتی به نام دولت اسراییل تشکیل دادند که همسایه دولت قدرتمند آشور شد و پایتخت آن شهر سامره بود. اختلافات دولت یهودا و دولت اسراییل به قدری شدت گرفت که مدتها باکمال بی رحمی به جان هم افتادند. این دو دولت یهودی و هم نژاد، با یکدیگر بجنگهای خونین و سختی پرداختند. در نتیجه جنگ و درگیری، هر دو دولت آنقدر ضعیف و ناتوان شدند که از پای افتادند. دولت قدرتمند آشور از فرصت بدست آمده استفاده کرد و طی سه جنگ کشور اسراییل را از صفحه روزگار محو نمود و اسرای آنرا به شهرهای شرقی کشور و نینوا کوچانید.

و اینک شرح واقعه به نقل از کتاب مقدس یهودیان .

طبق روایت تورات ((در سال دوازدهم آحاز یهودا هوشع بن ایلا بر اسراییل در سامره پادشاه شد و نه سال سلطنت نمود. و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود بعمل آورد اما نه مثل پادشاهان اسراییل که قبل از او بودند. و شلمنآسر پادشاه آشور به ضد وی بر آمده هوشع بنده او شد و برای او پیشکش آورد. اما پادشاه آشور در هوشع خیانت یافت زیرا که رسولان نزد سوا پادشاه مصر فرستاده بود و پیشکش مثل هرسال نزد پادشاه آشور فرستاده پس پادشاه آشور او را بند نهاده در زندان انداخت. و پادشاه آشور بر تمامی سرزمین هجوم آورده بسامره برآمد و آنرا سه سال محاصره نمود. و در سال نهم هوشع پادشاه آشور سامره را گرفت و اسراییلی ها را به آشور به اسیری برد و ایشان را در حَلح و خابور بر نهر جوزان و در شهرهای مادیان سکونت داد. از این جهت که بنی اسراییل به یهوه خدای خود که ایشانرا از زمین مصر از زیر دست فرعون پادشاه مصر بیرون آورده بود گناه ورزیدند و از خدایان دیگر ترسیدند.)) (۲۰۹)

و باب ۱۸ - ((و پادشاه آشور اسراییل را به آشور کوچانیده ایشانرا در حَلح و خابور نهر جوزان و در شهرهای مادیان برده سکونت داد. از این جهت که آواز یهوه خدای خود را نشنیده بودند و از عهد او و هرچه موسی بنده خدا امر فرموده بود تجاوز نمودند و آنرا اطاعت نکردند و بعمل نیاوردند. و در سال چهاردهم حزقیا پادشاه سنحاریب پادشاه آشور بر تمامی شهرهای حصار دار یهودا بر آمده آنها را تسخیر نمود. و حزقیا پادشاه یهودا نزد پادشاه آشور به لاکیش فرستاده

گفت خطا کردم از من برگرد و آنچه را که بر من بگذاری ادا خواهم کرد، پس پادشاه آشور سیصد وزنه نقره و سی وزنه طلا بر حزقیای پادشاه یهودا گذاشت. و حزقیای تمامی نقره ای را که در خانه خداوند و در خزانه های خانه پادشاه یافت شد داد. در آنوقت حزقیای طلا را از درهای هیکل خداوند و از ستونهاییکه حزقیای پادشاه یهودا آنها را به طلا پوشانیده بود کهنه آنرا پادشاه آشور داد.)) (۲۱۰)

این اختلاف و چند دستگی تاریخی، هیچ گاه از میان یهودیان بر نخاست و حل نشد. اتفاقات تاریخی بعدی به این اختلافات و دشمنی های موجود بین قبایل دوازده گانه یهود دامن زد و آتش آنرا شعله ورتر نمود. علاوه بر این اختلافات که بین فرزندان یعقوب وجود داشت، یهودیان با دیگر اقوام و مللی که بعدها به دین یهود گرویدند نیز اختلافات شدید و لاینحلی پیدا نمودند. از جمله این اختلافات و درگیریها، اختلاف یهودیان اسرائیلی با یهودیان خزری است. خزرها قومی غیر یهود بودند که در شمال ایران و منطقه خزر و شمال کوههای قفقاز سکونت داشتند. گروهی از آنان بطرف ناحیه جنوب غربی قفقاز و شبه جزیره کریمه در شمال دریای سیاه روی آوردند و دولت خزران را تشکیل دادند. آنان به دین یهود گرویدند و دولت یهودیان خزری را تشکیل دادند. این دولت تا قرن چهارم هجری دارای قدرت بود. پایتخت خزران در اوایل حکومت اسلام شهر بلنجر بود. همچنین اختلافات شدیدی بین سایر یهودیان با یهودیان شرق اروپا وجود داشت. اختلافاتی که زمینه ساز سازش و همکاری رهبران صهیونیست و فاشیستهای هیتلری در دوران جنگ جهانی دوم شد. یهودیان به کمک رهبران ارتش نازی توانستند تعداد زیادی از این یهودیان را روانه اردوگاههای کشتار جمعی و کوره های آدم سوزی نمایند. بیشتر کشته شدگان و قربانیان، پیرمردان و پیرزنان قوم یهود بودند. پیرانی که پاسداران اقتصاد و اخلاق کهن بودند و نمی توانستند در سازندگی اسرائیل و پیشبرد برنامه های صهیونیسم بین المللی مثر ثمر واقع شوند. در سرزمینهای اشغالی و در دولت اسرائیل نیز، اختلافات شدید و سازش ناپذیری بین مدعیان و نمایندگان و نوادگان فرزندان دوازده گانه یعقوب (اسرائیل) وجود دارد. این اختلافات و درگیریها، هر از چند گاهی در کشور اسرائیل بروز میکند و یهودیان را به جان یکدیگر می اندازد. هر ساله در مراسم نیایش یهودیان در اورشلیم تعداد ۱۲ راس بز سفید قربانی و به پیشگاه خدای آسمانی یهود یعنی یهوه تقدیم می شود تا از گناهان فرزندان یعقوب در گذرد و دلهای آنان را به یکدیگر نزدیک کند. یهودیان و یهودی تباران مقیم در ایران نیز از این قاعده مستثنی نبوده و اختلافات خاص خود را دارند. زیرا آنان نیز بنوبه خود، یکی از خاندانهای متعلق به فرزندان یعقوب را نمایندگی می کنند. این اختلافات که سابقه ای چندین و چند هزار ساله دارد، هرگز از میان بر نخواهد خاست. زیرا یهودیان سراسر جهان چون فریضه ای دینی آنرا به فرزندان و نوادگان خود منتقل می کنند.

اختلافات یهودیان و درگیریهای چندین هزار ساله شان به خودشان مربوط است و دردی از دردهای جامعه ما را نه تنها بر طرف نمی سازد، بلکه بر درد های ما میافزاید. چرا که در میان چند سنگ آسیاب گرفتاریم و می بایست فشار همه ی آنها را تحمل کنیم. نجات و رستگاری ما زمان نیست که همه ی سنگ آسیاب ها را بدور بیفکنیم و در ایرانی آزاد زندگی کنیم.

هم وطنان شرافتمند و وطن پرست ما نباید فریب ظواهر و تبلیغات گمراه کننده صهیونیست ها و عوامل گوش به فرمانشان را بخورند! دوران غفلت و خواب آلودگی را باید رها کرد و با چشمانی باز و مشتگاهی گره کرده، در برابر توطئه های صهیونیسم، فراماسونری و امپریالیسم جهانی ایستاد. فردا خیلی دیر است! از همین امروز می بایست مبارزه بی امان را آغاز کرد و آنرا در میدانی به وسعت جهان گسترش داد! در این پیکار مرگ و زندگی ما تنها نیستیم! همه ی زحمتکشان و محرومان جامعه بشری در کنار ما هستند و همسنگران ما خواهند بود، زیرا آنان نیز سرنوشتی چون ما دارند!

وظیفه همه ماست که به مطالعه و دوباره خوانی تاریخ سرزمینمان به پردازیم و مطمئن باشیم که نیاکان و پدرانمان رازهای شگفت و اعجاب انگیز فراوانی برای ما بر جای گذاشته اند و ناشنیده های ما بسیار است.

بدون به کارگیری خرد و با پیروی از تعصب های خشک و خالی به جایی نخواهیم رسید. دگم اندیشی و تعصب بیجا و بدون پایه، مرگ ما را رقم خواهد زد. همان سان که تا کنون عقب ماندگی و سرشکستگی چندین هزار ساله ما را در پی داشته است! اگر بدون تعصب و یاری جستن از خرد راه خود را دنبال کنیم و به سخنان نیاکان و پدران خود گوش فرا دهیم، در خواهیم یافت که دین و آیینی که ۱۴۰۰ سال پیش به ما عرضه نمودند تا ما را از بردگی و بندگی برهاند و به اصطلاح سبب رستگاری ما گردد، از بطن و زاهدان یهودیت بیرون جهیده و از همان فردای زایشش جذب اصل خود یعنی یهودیت شده است. آنچه امروزه در ایران به نام اسلام و مذهب شیعه بر ما و فکر ما فرمانروایی و حکومت می کند، چیزی جز اندیشه های نژادپرستانه و شوونیستی صهیونیست و یهودیت نقاب بر چهره زده و مستور شده نیست.

حکومتگران جامعه ما که در جلد علامه ها، آیت الله ها، حجت الاسلام ها و ثقة الاسلام های شیعه فرو رفته اند، یهودی و یهودی تبارهای بیگانه ای بیش نیستند که به نمایندگی از تفکر و مذهبی دیگر بر ما حکومت می کنند. آنان عوامل و نمایندگان دولت پنهان یهود، صهیونیسم و امپریالیسم جهانی هستند که جاده تشکیل حکومت جهانی یهود را هموار می کنند! آنان وظیفه دارند به رؤیاهای خاکستری رهبران جامعه یهود و حکومت پنهانشان تحقق بخشند. در ایران امروز، مجلس، سپاه پاسداران، بسیج، قوه قضائیه، قوه مجریه، بازرگانی خارجی و داخلی و بازار در دست یهودیان و یهودی تباران است. یهودیانی چون سعید امامی، حبیب الله عسگر اولادی تازه مسلمان و علینقی خاموشی! قوانین ضد بشری و ضد خلقی حاکم بر میهن ما، مجموعه قوانین و دستورالعملهایی است که از تلمود و تورات یهود گرفته شده است. با

نگاهی سطحی و گذرا به تورات و تلمود یهود، می توان به ماهیت قوانین موجود و تبهکاری صهیونیست ها و آنوسی های خدمتگزارشان پی برد.

((همان طور که نوید [بالازاده] (یکی از ۱۳ یهودی تحت محافظت قرار گرفته شده سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات رژیم در رابطه با پرونده ی سعید امامی. ج - پ) روز پنجشنبه در برابر خبرنگارانی که بیرون دادگاه انقلاب صف کشیده بودند گفت عاشق ایران است و حتی در نیروی بسیج هم خدمت کرده است ...)) (۲۱۱)

تاریخ ۲۲ ساله حکومت آنوسی های حاکم بر ایران، تجلی گاه افتخارات نوید بالازاده ها و عشق و علاقه مغرط شان نسبت به یکی از جنایتکارترین و تبهکارترین حکومت های موجود در جهان است! صفحات تاریخ سراسر ننگ و تبهکاری جمهوری آنوسی های شعیه، مملو از افتخاراتی است که نوید بالازاده ها و آقازاده های حضرات مراجع تقلید و دیگر روحانیون وابسته به دستگاه خلیفه گری شیعه در این ۲۲ ساله ی پس از انقلاب آفریده اند و انسانیت را به ننگی جاودانه و ابدی مفتخر نموده اند! بالازاده ها و دیگران یهودیانی که در صفوف بسیج و سپاه پاسداران و سربازان گم و با نام امام زمان جای گرفته اند و فرامین خدای یهود را جاری و ساری نموده اند، از آن روی افتخار می کنند و بر خود می بالند که حکومت موجود را حاکمیت یهودیان و یهودی تباران بر ایران می دانند! از این روی در راه پاسداری آن از هیچ کوشش و اعمال هر جنایتی روی گردان نیستند! آنان که پس از قرنها توانسته اند به یکی از دیرنده ترین و دیر پاترین آرزوهای دولت پنهان و رهبران جامعه شان جامه عمل بپوشانند و بزرگترین حکومت آنوسی ها را آنهم در سرزمینی که دانیال نبی، اسنر و مرده خای، سعد الدوله ی ابهری و رشید الدوله ی همدانی، سنت های فراوانی در آن بر جای بگذارند، ایجاد نمایند چرا نباید بدان عشق بورزند و در راه خدمت بدان از شنیع ترین و ضد انسانی ترین جنایات ممکن روی گردان باشند؟!

سرزمین باستانی ما ایران، دارای منابع عظیم زیر زمینی و امکانات شگرف اقتصادی است. اما بعلت استبداد، بی توجهی حاکمان و خیانت سیاستمداران وابسته در گذشته و غارت بی رویه ی آنوسی های جنایتکار و اجرای سیاست های اقتصادی ضد مردمی و پیشبرد برنامه ی تعدیل اقتصادی دیکته شده از سوی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، دو منبع و سیستم مالی چپاولگر صهیونیستی، اقتصاد کشور ما در وضعیت اسفناک و درآوردن بسر می برد. ۸۰ درصد مردم پاک سرشت و نیک نهاد ایران زمین، در مقایسه با سطح زندگی باشندگان کشورهای پیشرفته جهان در زیر خط فقر بسر می برند. وضعیت صنایع داخلی اسفناک و رقت آور است! کشاورزی آخرین نفسهایش را می کشد! جنگلها و مراتع کشور در تیول عده ای سود جو و چپاول گر قرار دارد و روز به روز از محدوده ی آنها کاسته می شود! مملکت از بی آبی رنج می برد! در حالیکه سالانه میلیاردها متر مکعب آب هدر می رود و بدون آنکه مورد بهره برداری و استفاده قرار گیرد، دریاها می ریزد! زمینهای کشاورزی دایر آبی و دیمی در محدوده ی دشتها و کوهپایه ها در حال فرسایش اند و به زمینهای بایر تبدیل می شوند! کشاورزان از عدم دسترسی به بنرهای اصلاح شده، کود و سموم دفع آفات نباتی و آسیب پذیری محصولات خود در برابر سیل و تگرگ و نبود یک سیستم صحیح حمایتی در مراحل کاشت و داشت و برداشت و بازار یابی محصولات کشاورزی در عذابند! بیکاری در جامعه بیداد می کند و هر ساله ۸۰۰ هزار نفر به تعداد پرسنل ارتش عظیمی که در جستجوی کار، روز را به شب می رسانند افزوده می شود. تنها ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار نفر از این تازه واردین، این شانس را می یابند که برای خود شغلی دست و پا کنند و خود را از چنگ دیو بیکاری برهانند. بر اساس آمارهای موجود، از این تعداد اندک، به نسبت ارتش چند میلیونی بیکاران، ۴۲ درصد در بخش خدمات، ۳۷ درصد در بخش صنعت و ۲۱ درصد در بخش کشاورزی مشغول می شوند. ۴۲ درصدی که در بخش خدمات مشغول می شوند، یا به استخدام ادارات دولتی در می آیند و بخاطر ناچیز دریافتی ماهیانه، به جزیی از دستگاه عریض و طویل رشوه خوار و فاسد دولتی تبدیل می شوند. یا جذب دستگاههای نظامی و امنیتی رژیم آنوسی می شوند و وظیفه حفظ نظام و سرکوب هر گونه حرکت اعتراضی و آزادیخواهانه را به عهده می گیرند و یا به ارتش میلیونی کسانی می پیوندند که از راه واسطه گری، کلاه برداری، دزدی، قاچاق مواد مخدر، سیگارفروشی و فحشاء لقمه نانی بدست می آورند تا خود و خانواده شان را از چنگال مرگ نجات بخشند. نیمی از مجرمین، سنی کمتر از ۲۵ سال دارند!.

آینده سیاه و ناروشنی که جمهوری آنوسی های ددمنش برای جوانان ما آفریده اند، موجبات افزایش جرایم اجتماعی و شیوع گسترده اعتیاد در بین آنان را فراهم نموده است. طبق آمار رسمی جمهوری آنوسی، سن متوسط حداقل ۲ میلیون نفر از معتادان مواد مخدر در ام القرای آنوسی ۲۴ سال است. میزان مواد مخدر کشف شده که ۱۰ تا ۱۵ درصد از مجموع مواد مخدری است که از طریق ایران و افغانستان قاچاق می شود، از ۳۶ تن در سال ۱۳۷۰ خورشیدی به ۲۰۰ تن در سال جاری افزایش یافته است. این در شرایط و اوضاع و احوالی است که شمار جرایم اجتماعی و تعداد خودکشی ها نسبت به ده سال گذشته چند برابر شده است. سن متوسط کسانی که دست به خودکشی می زنند و مرگ را بر زندگی در جمهوری جهل و جنایت آنوسی ها ترجیح می دهند بین ۱۵ تا ۲۴ سال است! ۶۰ درصد از این افراد را زنان جوان و دختران تشکیل می دهند!

دختران و زنان جامعه از موقعیت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی باز هم بدتری برخوردارند. آنان که در جامعه مرد سالار ایران جنس دوم محسوب میشوند، در پناه قوانین مذهب یهود و حکمرانان آنوسی، از حقوق و مزایای بردگان قرون وسطی نیز بی بهره ترند.

دختران خردسال، آشکارا به کارگاههای قالی بافی و تولیدی های گوناگون اجازه داده می شوند، در مقابل مبلغی ناچیز به عقد و ازدواج مردان پولدار و آنوسی های شهوت پرست و حیوان صفت در می آیند و یا توسط بسیج، سپاه و دیگر نهادهای انقلابی ربوده و همچون بردگان در کشورهای عربی و شیخ نشین های حاشیه خلیج فارس و پاکستان به فروش می رسند تا پس از دوران کوتاهی که مورد بهره برداری جنسی شهوت پرستان دیو سیرت قرار گرفتند، راهی فاحشه خانه ها و اماکنی شوند که در آنها زنان بی پناه و ربوده شده از طریق خود فروشی امرار معاش و گذران عمر می کنند! ایرانیان شرافتمند و پاک نهاد در ایران تحت حاکمیت آنوسی های حیوان صفت، زیر شدیدترین فشارهای روحی و روانی قرار دارند. کمتر ایرانی شرافتمندی را میتوان دید که مزه ی شلاق تعزیر و حدود آنوسی ها را نجشیده و در زندان بزرگی بنام ایران آنوسی زده مورد تحقیر و توهین سربازان امام زمان و پاسداران جهل و جنایت قرار نگرفته باشد. پیش از آنکه مطلب را به پایان برسانم و این دفتر را ببندم، لازم دیدم که به دو موضوع دیگر اشاره ای کوتاه و گذرا بنمایم:

۱ - این کتاب به علل گوناگون، از جمله عدم دسترسی به منابع و اسناد تاریخی کافی دارای نواقص و کمبودهای فراوانی است و تنها می تواند به عنوان فتح بابی پذیرفته شود و مورد نقد و بررسی پویندگان راه حقیقت و دوستداران ایران زمین قرار گیرد. بارها گفته ام و باز هم می گویم که اسناد و مدارک فراوانی در باره ادیان و مذاهب و شیوه ی حکومتداری دین پنهان بی آرم به رشته ی تحریر در آمده و در بسیاری از کتابخانه های عمومی و شخصی موجودند. آنها را مورد مطالعه و کنکاش قرار دهید! به تاریخ سرزمین تان علاقمند شوید و عشق بورزید! اگر به آینده خود و فرزندانتان علاقمندید و مهر آن سرزمین کهن را در دل می پرورانید! به دور تسلسل تکرارهای ادواری تاریخ پایان دهید و برای یکبار هم که شده تجربیات گرانمای پدران و نیاکانتان را مد نظر داشته باشید!

۲ - به این نمونه که یکی دیگر از توطئه های صهیونیستی - ماسونیک است و برای سرگرمی و خنده ما ایرانیان طرح ریزی نشده، بلکه با هدف مشخص و معینی پا به عرصه کارزار گذاشته است، توجه فرمائید! همانطور که همه ایرانیان خردگرا و اندیشمند اطلاع دارند، خدای آسمانی یهود، برای نجات قوم و رستگاری آنان یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر و نبی را به اضافه نوزده امام و پیشوا برانگیخت و بسویشان فرستاد و پیامبری را به محمد بن عبدالله و امامت را به امام زمان (سربازان گم نامش را همگان می شناسند)، مهدی موعود، امام غایب، که امام دوازدهم شیعیان جهان است ختم نمود. امامی که با نوالفقار حضرت علی (امام اول شیعیان) می آید و جهان را پر از عدل و داد مینماید! ناگفته پیداست که حضرت در سرزمین ما که اتفاقا محل ظهورشان نیز هست، با مشکل چندانی روبرو نخواهد شد. زیرا پیش ظهور و تشریف فرمایی ایشان اقداماتی صورت گرفته و زیربنایی ساخته شده است! بگذریم! صحبت بر سر ختم نبوت و امامت بود!

در سالهای پایانی قرن بیستم، با کمال تعجب دیدیم و جهانیان دیدند و شنیدند که خداوند بزرگ، وعده های خود را فراموش کرد و سیزدهمین امام را از میان آنوسی های هندوستان برگزید و به میان ایرانیان فرستاد تا با آنان، آن کند که تا کنون هیچکدام از پادشاهان و وزرای یهودی و آنوسی نکرده بودند. البته این امام بزرگوار نیز لیاقتش را داشتند! زیرا به سرعت برق و باد مدارج عالی ترقی را پیمودند و خود را به اوج قله ی امامت رسانیدند. ایشان که در نجف آیت الله العظمی بودند، در فرانسه و در دهکده نوفل لوشاتو در حومه ی پاریس، به نیابت امام زمان برگزیده شدند و چند روز بعد هم امام شدند! پیامبر نشد چون خودش دوست نداشت! اصرار و مدیحه سرایی دیگران نیز کارگر نیفتند و ایشان همان امام ماندند! با این حال پایگاهش از آخرین پیامبر در مرتبه ای بالاتر قرار گرفت و امت نیز پذیرفتند!

آزمایشی بود که با موفقیت انجام گرفت و نتایج پر باری بدست داد! برنامه ریزان و آزمایش کنندگان مطمئن شدند که امت همه چیز را می پذیرند و کاری به فرمایشات و دستورهای خدا و کتاب آسمانیش ندارند! یعنی امامی بغیر از مهدی موعود و فرزند حسن عسکری هم حق ظهور دارد! خاتمیت محمد هم زیاد جدی نیست! چرا پیامبری نتواند پس از وی بیاید و امت را از گمراهی و ضلالت برهاند؟

پس از بدست آمدن تجربه و بیار نشستن آزمایش، یکصد و بیست و چهار هزار و یکمین پیامبر نیز از میان آنوسی های ایران برگزیده و برانگیخته شد! کس نمی داند! شاید به عهده ی این پیامبر راستین است تا در سالهای آغازین هزاره سوم، قوم باصطلاح برگزیده یهوه را به سوی سرزمین موعود هدایت و کشور جهانی یهود را بنیان گذاری نماید!

این آخرین پیامبر بنی اسرائیل، به میمنت و مبارکی مژده رستگاری و بهروزی ما ایرانیان را با خود آورده و بشارت دهنده است! البته در صورتیکه به آیین وی بگرویم و فرامین رهایی بخشش را با دل و جان بپذیریم! مسیح و نجات دهنده جدید که از {شاه مورتی} صهیونیسم، آنوسی - فراماسونهای وطنی و شونیست های شاه الهی آواره در جهان بیرون جهیده است، حسن (اشکان) تشکری نام دارد که پس از سالها ضلالت و گمراهی و تبعیت از مارکسیسم - صهیونیسم، توسط برادران ماسونی نجات یافته و به درجه ی پیغمبری نائل گردیده است! ظهور و درخشش این نجات دهنده جدید را به برداران ماسونی، صهیونیست و آنوسی های فرورفته در لباس روحانیت مبارز شیعه، شاه الهی های توبه نکرده از وطن فروشی و بیگانه پرستی، سوسیال دمکرات ها، آنوسی مارکسیست - صهیونیست ها و آنوسی سوپر انقلابی هایی که به مبارزه خستگی ناپذیر در راه هموار نمودن جاده ی نظم نوین جهانی و برقراری حکومت جهانی یهود مشغولند، تبریک و تهنیت و شادباش می گوئیم و امیدواریم که در جشن پیروزی محرومان و ستمکشان جهان، شاهد رقصهای زیبایشان باشیم!

اینک قسمتی از سخنان نغز و شیرین این پیامبر استین راکه باهدف رهایی بشریت و ایرانیان دردمند برانگیخته شده است به عنوان حسن ختام نقل می کنیم، تا فرزندان غیور و برومند ایران زمین بدانند که آنوسی های دیگری در راهند و پس از درخشش این پیامبر نجات دهنده، نه تنها پیامبرانی دیگر در راه خواهند بود، بلکه در نهایت باید منتظر نزول اجلال خدای آسمانی یهود، یهوه صباوت باشند!

((مسلما "کلیمیان" جهان در بخش های گوناگون دارای امکانات و تجارب بسیار گرانبهایی هستند که می توانند در این زمان به پیشبرد هدفهای ملی ما کمک کنند.

خوشحال میشوم شما تعدادی از بزرگان جهانی { کلیمی } را برای دیدار و گفتگو و احتمالاً همکاری نزد ما بیاورید. اما در حال حاضر من یک هدیه می خواهم به { کلیمیان } ایران بدهم. منطقه ای نسبتاً وسیع در خطه جنوبی کشور را در اختیار آنها می گذارم که برای خود شهرک { یهودی } بسازند و نشان دهند که در سازندگی چه قدرتی دارند. کنترل این شهرک نیز بعهده خود آنها خواهد بود.)) (۲۱۲)

پایان

گزیده از:

- ۱ _ پادیاوند، پژوهش نامه یهودایران، جلد اول، سال ۱۹۹۶ صفحه ی ۶۸
- ۲ _ خاطرات حسین فردوست، جلد اول، صفحه ۳۵۵
- ۳ _ کتاب مقدس، کتاب عزرا، باب دهم، آیه های ۱۰ و ۱۱
- ۴ _ کتاب مقدس، کتاب اشعیا، باب دهم، آیات ۵ و ۶
- ۵ _ آروبل، کتاب دانش یهود، نیویورک ۱۹۶۴، ص ۸۵
- ۶ _ آروبل . کتاب دانش یهود، همانجا
- ۷ _ کتاب مقدس، کتاب ارمیا، باب بیست و پنجم، آیه ۹
- ۸ _ کتاب تروعا، یهودیان ایرانی در تاریخ معاصر، جلد نخست، صفحات ۱۷۳ و ۱۷۴
- ۹ _ ماکسیم رودنسون، عرب و اسرائیل، ترجمه رضا برانهی، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۵۶ صفحه ۲۹
- ۱۰ _ برنتانو، زندگی در جهان باستان، ۱۹۲۹، صفحه ی ۸۰
- ۱۱ _ تروعا، جلد نخست، صفحه ۴۲
- ۱۲ _ پادیاوند، صفحه ۳۱۶
- ۱۳ _ پادیاوند، ص ۳۱۶
- ۱۴ _ جروزالم پست، ۱۱ سپتامبر، پادیاوند، ص ۳۱۶
- ۱۵ _ عل همیشمار، ۲۰ نوامبر، پادیاوند، ص ۳۱۹
- ۱۶ _ واشنگتن پست، ۹ دسامبر ۱۹۷۸ به نقل از پادیاوند، صفحه ۳۲۰
- ۱۷ _ کتاب پول خون، نوشته اری، بن مناشه Ari Ben Menashe مشاور اطلاعاتی اسحق شامیر، نخست وزیر، اسرائیل، ترجمه دکتر مسعود انصاری، ص ۶۰
- ۱۸ _ کتاب مقدس، کتاب استر، باب پنجم، آیه ۳
- ۱۹ _ کتاب استر، باب نهم، آیه ۱۳
- ۲۰ _ ابوریحان بیرونی، کتاب آثار الباقیه، ص ۳۵۵
- ۲۱ _ علی محمد کاهه، گاه شماری و تاریخ گذاری، ۱۳۷۳، صفحه ۱۷
- ۲۲ _ هما ناطق، کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران، صص ۱۲۰ و ۱۲۱
- ۲۳ _ یادداشت‌های روزانه تنودور هر تسلی، ترجمه و تصحیح لونتال، نیویورک، صفحه های ۶ و ۱۰
- ۲۴ _ گلدامایر، ساندی تایمز ۱۵ ژوئیه ۱۹۶۹
- ۲۵ _ حاخام گهن، تلمود، چاپ پاریس ۱۹۸۶ صفحه ۱۰۴
- ۲۶ _ هما ناطق، همان کتاب صفحه ۱۲۱
- ۲۷ _ تروعا، ۲۱۱
- ۲۸ _ کتاب امیرکبیر و ایران صفحه ۴۱۱
- ۲۹ _ گاه شماری و تاریخ گذاری، صفحه ۹۳
- ۳۰ _ آثار الباقیه، ص، ۲۱
- ۳۱ _ تروعا، صفحات ۹۳ و ۹۴
- ۳۲ _ کتاب مقدس، کتاب دوم پادشاهان، باب بیست و پنجم، آیات، ۲۷ تا ۳۰
- ۳۳ _ کتاب فلسطین، اوت ۱۹۶۷، ص ۶۰
- ۳۴ _ اسکرآموزا، و مکن دریک، جهان باستان، نیویورک، ۱۹۵۸ صفحه ۸۵
- ۳۵ _ کتاب مقدس، کتاب اشعیا، نبی، باب چهل و پنجم
- ۳۶ _ کتاب مقدس، کتاب عزرا، باب اول، آیات ۷ تا ۱۱
- ۳۷ _ کتاب مقدس، کتاب عزرا، باب ششم، آیات ۸ تا ۱۲
- ۳۸ _ کتاب مقدس، دانیال نبی، آیه های ۱ تا ۴
- ۳۹ _ کتاب مقدس، کتاب دانیال، آیه ۲۵
- ۴۰ _ تاریخ کمبریج درباره دوران باستان، جلد ۶، صص ۱۳۷ و ۱۴۳
- ۴۱ _ ل . پینسکر، خودآزادی صفحه ۲۹
- ۴۲ _ داستان پوریم، نوشته ج - پژمان، چاپ دوم، ص ۷۰

- ۴۳ _ پادیاوند، جلدیکم، به کوشش امنون نتصر، صفحه ۱۳
- ۴۴ _ آزوبل، کتاب دانش یهود، صفحه ۱۲۷
- ۴۵ _ وینسنت م. اسکرآموزا و پل. ل. مک دریک، کتاب تاریخ جهان باستان، ص ۶۰۰
- ۴۶ _ یوری ایوانف، کتاب صهیونیسم، صفحه ۲۲۱
- ۴۷ _ آزوبل، کتاب دانش یهود، صفحه ۱۲۷
- ۴۸ _ فکر حکومت یهود، کمبریج ۱۹۶۱ صفحه ۱۰۵
- ۴۹ _ پادیاوند، صفحه ۱۷
- ۵۰ _ پادیاوند، صفحه ۱۸
- ۵۱ _ آ. ای. کولسنیکف. ایران در آستانه یورش تازیان. چاپ دوم. ترجمه م. ر. یحیایی صفحات ۲۵۸ و ۲۵۹
- ۵۲ _ پادیاوند، صص ۱۸ و ۱۹
- ۵۳ _ پادیاوند، صفحه ۲۱
- ۵۴ _ یاد یاوند، ص ۲۲
- ۵۵ _ پادیاوند، صفحات ۲۷ و ۲۸
- ۵۶ _ پادیاوند، صفحه ۳۰
- ۵۷ _ ویل دورانت، تاریخ تمدن، کتاب دوم، یونان باستان، ص ۳۹۴
- ۵۸ _ پادیاوند، صفحه ۳۵
- ۵۹ _ پادیاوند، صفحات ۳۶ و ۳۷
- ۶۰ _ سدّ در - برگردان از پهلوی - سرگرد اورنگ، بخش پنجاه و نهم، صفحات ۹۱ و ۹۲
- ۶۱ _ قرآن، سوره یوسف، آیه ۲۸
- ۶۲ _ قرآن، سوره نسا، آیه ۳۴
- ۶۳ _ بیانات و اعلامیه های امام خمینی، انتشارات امیر کبیر، ص، ۱۱۵
- ۶۴ _ مهندس مهدی بازرگان، مصاحبه با مجله MS چاپ امریکا، ژوئن ۱۹۷۹ صفحه ۷
- ۶۵ _ کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب نوزدهم، آیات ۳۱ تا ۳۸
- ۶۶ _ کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب بیستم، آیات ۱۱ تا ۱۳
- ۶۷ _ خاطرات تاج السلطنه، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی)، نشر ایران، ۱۳۷۱ صفحه ۹۸
- ۶۸ _ سیاستنامه، فصل چهل و پنجم، صفحه ۲۱۵
- ۶۹ _ سیاستنامه، صفحه ۲۳۰
- ۷۰ _ شهرهای ایران در زمان پارتیان و ساسانیان، صفحه ی ۴۱۴
- ۷۱ _ پادیاوند، صفحه ی ۳۷
- ۷۲ _ شاهنامه ی فردوسی، متن کامل، ص ۱۰۳۴
- ۷۳ _ موریس معتمد، نماینده اقلیت دینی کلیمیان، مجله اطلاعات هفتگی شماره ۲۹۴۱، اسفند ۱۳۷۸ ص ۷
- ۷۴ - کتاب مقدس، کتاب ارمیاء نبی، باب بیست و یکم، آیه های ۴ تا ۱۴
- ۷۵ - کتاب مقدس، کتاب اشعفاء نبی، باب سوم، آیه های ۱۶ تا ۲۶
- ۷۶ - کتاب مقدس، کتاب حزقیال نبی، باب پانزدهم، آیه های ۱ تا ۸
- ۷۷ - کتاب مقدس، کتاب حزقیال نبی، باب بیست و سوم، آیه های ۱ تا ۱۱، ۱۷ تا ۱۹، ۲۵ تا ۳۰، ۳۷ و ۳۸
- ۷۸ - تروعا، صفحه ۱۷۷
- ۷۹ - دکتر ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات ایران، از آغاز عهد اسلامی تا دوره سلجوقی، صفحات ۲۴۶ و ۲۴۷
- ۸۰ - تروعا، صفحه ۱۷۸
- ۸۱ - خواجه نظام الملک، سیاستنامه، صفحه ۲۵۷
- ۸۲ - سیاستنامه، صفحه ۲۵۶
- ۸۳ - تروعا، صفحه ۱۷۸
- ۸۴ - اسلام در ایران، ایلپاولویچ بطروشفسکی، ترجمه کریم کشاورز، چاپ ۱۹۹۸ آلمان، صفحه ۴۹
- ۸۵ - پوریم، چاپ دوم، صفحه ۱۱۱
- ۸۶ - تروعا، صفحه ۱۷۹
- ۸۷ - یوری ایوانف، صهیونیسم صص ۱۳۱ و ۱۳۲
- ۸۸ - یوری ایوانف، صهیونیسم، ص ۱۲۹
- ۸۹ - یوری ایوانف، صهیونیسم، ص ۱۳۲
- ۹۰ - یوری ایوانف، صهیونیسم، ص ۱۳۳
- ۹۱ - عباس اقبال آشتیانی، تاریخ مغول، ص ۲۳۹
- ۹۲ - اشپولر، تاریخ ایران کمبریج، ص ۲۴۸

- ۹۳- تحریر تاریخ و صاف، عبدالمحمد آیتی، صص ۱۳۳ و ۱۳۴
- ۹۴- برتولد اشپولر، تاریخ مغول در ایران، صص ۲۴۸ و ۲۴۹
- ۹۵- محمدعلی شبانکاره ای، مجمع الانساب، ص ۲۷۰
- ۹۶- عباس اقبال آشتیانی، تاریخ مغول، ص ۳۲۸
- ۹۷- برتولد اشپولر، تاریخ مغول ایران، ص ۲۵۱
- ۹۸- پیگولوسکایا، شهرهای ایران در زمان پارتیان و ساسانیان، ص ۳۹۰
- ۹۹- پیگولوسکایا، ص ۳۹۷
- ۱۰۰- مجتبی مینوی، وقف نامه ربع رشیدی، ص ۳۶
- ۱۰۱- تروعا، ص، ۱۸۰
- ۱۰۲- پیگولوسکایا، صص، ۵۰۶ و ۵۰۷
- ۱۰۳- تروعا، ص، ۲۴۲
- ۱۰۴- تروعا، صص، ۲۴۲ و ۲۴۳
- ۱۰۵- محمد حسن خان اعتماد السلطنه، صدر التواریخ، چاپ، ۱۳۵۷، ص، ۱۸
- ۱۰۶- تاریخ یهود ایران، ص، ۴۹۶
- ۱۰۷- سفرنامه ی پولاک، چاپ ۱۳۶۸ ص ۲۹
- ۱۰۸- میرزای عبدالکریم شیرازی، تاریخ گیتی گشا، چاپ ۱۳۶۸ صص ۳۳۹ تا ۳۴۳
- ۱۰۹- عبدالحسین نوایی، ایران و جهان، صص ۱۸۵ - ۱۸۶
- ۱۱۰- سر دنیس رایت، ایرانیان در میان انگلیسی ها، ص، ۱۲۶
- ۱۱۱- میرزای محمد تقی کاشانی، لسان الملك، ناسخ التواریخ، ص، ۶۰۵
- ۱۱۲- خلسه مشهور به خواننامه، محمد حسن خان اعتماد السلطنه، به کوشش محمود کتیرایی، تهران ۱۳۴۸، صص ۲۵ و ۱۳۲
- ۱۱۳- تروعا، ص ۱۸۱
- ۱۱۴- تروعا، صص، ۳۲ و ۳۳
- ۱۱۵- تروعا، صص، ۳۳ و ۳۴
- ۱۱۶- تروعا، ص ۷۰
- ۱۱۷- تروعا، ص ۷۰
- ۱۱۸- تروعا، صص ۷۱ و ۷۲
- ۱۱۹- تروعا، صص ۷۳ و ۷۴
- ۱۲۰- محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، جلد ۷ صص ۵ و ۷
- ۱۲۱- تقی شاهین، پیدایش و فعالیت های جمعیت ها و سازمان های سیاسی در ایران، صص ۵ و ۱۴
- ۱۲۲- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد ۵، ص ۲۸
- ۱۲۳- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد ۷ ص ۴
- ۱۲۴- ناهوم ساکالو، تاریخ صهیونیسم، لندن، جلد اول ص ۲۱
- ۱۲۵- براندیز، درباره صهیونیسم، نیویورک ۱۹۴۲ صص ۲۴-۲۶
- ۱۲۶- سیرتاریخ نوین یهود، نیویورک ۱۹۶۳، ص ۲۶۵
- ۱۲۷- از ماکس نوردو به مردم خود، ص ۵۷
- ۱۲۸- ماکس نوردو، به مردم خود، ص ۱۶۳
- ۱۲۹- تروعا، ص ۸۷
- ۱۳۰- والیچنوفسکی، ت، از فرات تا نیل شماره ۲ کانتی ننتی ۱۹۶۸
- ۱۳۱- کتاب مقدس، سفر تثنیه باب بیستم آیه های ۱۰ تا ۱۷
- ۱۳۲- از فرات تا نیل
- ۱۳۳- ل، بینسکر، خودآزادی، پتروگراد ۱۹۱۷ ص ۱۲
- ۱۳۴- خودآزادی، ص ۱۶
- ۱۳۵- ناهوم ساکالو، تاریخ صهیونیسم، جلد اول، ص ۱۸۹
- ۱۳۶- تروعا، ص ۷۵
- ۱۳۷- تروعا، ص ۷۶
- ۱۳۸- تروعا، پاورقی ص ۱۰۱
- ۱۳۹- تروعا، ص ۷۸
- ۱۴۰- ماکس نوردو، به مردم خود، ص ۲۴
- ۱۴۱- صهیونیسم، یوری ایوانف، صص ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸

- ۱۴۲ - تروعا، صص ۲۴۷ و ۲۴۸
- ۱۴۳ - تروعا، ص ۲۴۹
- ۱۴۴ - س، لونبرگ، یهودیان و فلسطین، لندن ۱۹۵۴ ص ۱۳۴
- ۱۴۵ - تروعا، ص ۲۴۵
- ۱۴۶ - تروعا، ص ۲۴۴
- ۱۴۷ - صهیونیسم، صص ۹۲ و ۹۳
- ۱۴۸ - تروعا، صص ۸۲ و ۸۳
- ۱۴۹ - تروعا، ص ۸۷
- ۱۵۰ - تروعا، ص ۸۳
- ۱۵۱ - تروعا، ص ۷۸
- ۱۵۲ - یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، صص ۴۷۴ و ۴۷۵
- ۱۵۳ - سعید نفیسی، نیمه راه بهشت، تهران ۱۳۳۲ ص ۴۵
- ۱۵۴ - کنکاش دفتر هفتم، تابستان ۱۳۶۹، صص ۱۰۰ و ۱۰۱
- ۱۵۵ - دکتر نورالدین کیانوری، خاطرات، چاپ دوم، ۱۳۷۲، صفحه ۱۳۱
- ۱۵۶ - تروعا، ص ۸۳
- ۱۵۷ - ایران بین دو انقلاب ص ۳۸۷
- ۱۵۸ - نشریه راه توده، شماره ۵۷ اسفندماه ۱۳۷۵ ص ۳ ضمیمه
- ۱۵۹ - شوکران اصلاح، عبدالله نوری، ص، ۱۴۳
- ۱۶۰ - کنکاش، دفتر یازدهم، بهار ۱۳۷۳ صص ۱۵۳ و ۱۵۴
- ۱۶۱ - نشریه راه توده، ۵۷، ص ۲ ضمیمه
- ۱۶۲ - دکتر نورالدین کیانوری، خاطرات، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۲ ص ۵۳۶
- ۱۶۳ - تروعا، ص ۸۴
- ۱۶۴ - پول خون، ص ۴۱
- ۱۶۵ - پول خون، ص ۴۴
- ۱۶۶ - تروعا، ص ۸۵
- ۱۶۷ - ایران در آتش، بخش ۲، ص ۱۴۷
- ۱۶۸ - زندگی سیاسی احمدشاه ص ۳۴۱
- ۱۶۹ - زندگی سیاسی احمدشاه ص ۱۵۴
- ۱۷۰ - ح.م. زلوش، نقد و تحقیق در تاریخ معاصر ایران ص ۱۷۷
- ۱۷۱ - تروعا، ص ۸۵
- ۱۷۲ - ا، لیلیانتال، اسرائیل به چه قیمت، صص ۲۰۷ و ۲۰۸
- ۱۷۳ - تروعا، ص ۸۶
- ۱۷۴ - ایران بین دو انقلاب، ص ۵۱۷
- ۱۷۵ - تروعا، ص ۸۶
- ۱۷۶ - ایران بین دو انقلاب، صص ۵۳۱ و ۵۳۲
- ۱۷۷ - تروعا، ص ۸۸
- ۱۷۸ - تروعا، ص ۸۹
- ۱۷۹ - تروعا، ص ۹۰
- ۱۸۰ - تروعا، ص ۸۱
- ۱۸۱ - اری، بن مناشه، پول خون، ص ۴۲
- ۱۸۲ - پول خون، ص ۸۰
- ۱۸۳ - پول خون، ص ۹۲
- ۱۸۴ - پول خون، ص، ۱۴۰
- ۱۸۵ - پول خون، صص ۷۴ و ۷۵
- ۱۸۶ - پول خون، ص، ۷۹
- ۱۸۷ - پول خون، ص، ۸۲
- ۱۸۸ - پول خون، صص ۸۵ و ۸۶
- ۱۸۹ - پول خون، ص، ۸۲
- ۱۹۰ - پول خون، صص ۱۱۳ و ۱۱۴
- ۱۹۱ - پول خون، صص ۱۳۲ و ۱۳۵

- ۱۹۲ - خبرگزاری جمهوری اسلامی، خرم آباد کیهان ۱۹ دی ماه ۱۳۷۰
- ۱۹۳ - پول خون، صص ۱۸۹ و ۱۹۰
- ۱۹۴ - پول خون، ص ۱۹۲
- ۱۹۵ - محمد قوچانی دوگام به پیش يك گام به پس، ص ۱۰۵
- ۱۹۶ - پول خون، ص ۲۴۱
- ۱۹۷ - محمد قوچانی، دوگام به پیش يك گام به پس، ص ۱۹۵
- ۱۹۸ - دو گام به ... صص ۲۱۰ و ۲۱۱
- ۱۹۹ - کیهان تهران ۲۸، ۹، ۱۳۷۸
- ۲۰۰ - دوگام... ص ۲۱۴
- ۲۰۱ - سرمقاله تهران تایمز، خرداد ۲، ۳، ۱۳۷۸
- ۲۰۲ - محمد قوچانی، بازی بزرگان صص ۱۴ و ۱۵
- ۲۰۳ - نشریه راه توده، شماره ۴۸ خرداد ماه ۱۳۷۵ ص ۶
- ۲۰۴ - نیمروز شماره ۵۴۱ سال یازدهم جمعه ۴ تیرماه ۱۳۷۸ صفحه آخر
- ۲۰۵ - دوگام... ص، ۲۱۶
- ۲۰۶ - دوگام... ص، ۲۳۹
- ۲۰۷ - دوگام... صص ۲۷۵ و ۲۷۶
- ۲۰۸ - دوگام... صص ۲۷۸ و ۲۷۹
- ۲۰۹ - کتاب مقدس، کتاب دوم پادشاهان باب ۱۷، آیات ۱ تا ۷
- ۲۱۰ - کتاب مقدس، کتاب دوم پادشاهان باب ۱۸ آیات ۱۱ تا ۱۷
- ۲۱۱ - علیرضا نوری زاده، کیهان لندن، پنجشنبه اول اردیبهشت ۱۳۷۹ شماره، ۸۰۳ صفحه ۴
- ۲۱۲ - اشکان (حسن) تشکری، کتاب ایده های ملی رئیس جمهور ص ۱۴۶